

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جدید

تفسیر جوان

(برگرفته از تفسیر نمونه)

YOUTH INTERPRETATION OF QUR'AN

جلد ۱۰

(جزء دهم قرآن)

Volum I0

دکتر محمدیستونی

تفسیر جوان، جلد ۱۰، جزء دهم قرآن

الْإِهْدَاءِ

إِلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ إِلَى مَوْلَانَا
وَ مَوْلَى الْمُؤَحِّدِينَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى بَضْعَةِ
الْمُصْطَفَى وَ بِهِجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ إِلَى سَيِّدِي
شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، أَلْسِبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ التَّسْعَةِ
الْمَعْصُومِينَ الْمُكَرَّمِينَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ لِأَسِيْمَا بِقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ وَارِثِ عُلُومِ
الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، أَلْمَعْدُ لِقَطْعِ ذَابِرِ الظُّلْمَةِ وَ الْمُدْخِرِ لِأَخْيَاءِ الْفَرَايِضِ وَ مَعَالِمِ الدِّينِ ،
أَلْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعِزَّ
الْأَوْلِيَاءِ وَيَا مُذِلَّ الْأَعْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ قَدَّمَسْنَا
وَ أَهْلَنَا الضَّرَّ فِي غَيْبَتِكَ وَ فِرَاقِكَ وَ جَنُنَا بِبِضَاعَةِ
مُزْجَاةٍ مِنْ وَلَائِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكَفْلَ مِنْ مَنكَ وَ
فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرَةِ رَحْمَةٍ مِنْكَ
إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

متن تأییدی مرجع عالیقدر حضرت «آیه الله العظمی مکارم شیرازی» در
مورد کتاب «تفسیر جوان» (منبع مطالعاتی و
تحقیقاتی اصالتی «روش انس با قرآن»)

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن مجید بالاترین سند افتخار مامسلمانان است و تا کسی با قرآن آشنا نشود، پی
به عظمت آن نخواهد برد و هر قدر آشنایی ما با این کتاب بزرگ آسمانی افزون گردد،
به درجه اهمیت و عظمت آن بهتر پی می‌بریم، مخصوصاً برای حل مشکلات مسلمین
در دنیای امروز، بهترین راه گشا قرآن است.

به همین دلیل شایسته است نسل جوان برومند ما روز به روز با این کتاب آسمانی
آشنا تر گردد، نه فقط به «خواندن» و «قرائت» و «حفظ» آن، بلکه به «محتوا و معنای

قرآن» ، به یقین قرآن مجید می تواند صفا و روشنی ویژه ای به تمام زندگی آنان بدهد و از آنان افرادی با ایمان ، شایسته ، قوی ، شجاع و طرفدار حق بسازد .

از آنجا که تفسیر نمونه بحمد الله در میان تمام قشرها نفوذ یافته و تحولی در محیط ما ایجاد کرده است ، جناب آقای «دکتر محمد بیستونی» که فردی با ذوق و علاقمند به مسائل اسلامی و مسائل جوانان است . ابتکاری به خرج داده و تفسیر نمونه را به صورت فشرده و خلاصه با «سبکی تازه» که به آسانی قابل استفاده برای همه جوانان باشد ، درآورده و به گونه ای که هم اکنون ملاحظه می کنید ، در اختیار آنان گذارده است . خداوند این خدمت را از ایشان قبول کند و به همه جوانان عزیز توفیق استفاده از آن را مرحمت فرماید .

ناصر مکارم شیرازی

۷۹/۸/۲۸

متن تأییدیه حضرت آیه الله مرتضی مقتدایی مدیر حوزه علمیه قم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

توفیق نصیب گردید از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان بازدید داشته
باشم و مواجه شدم با یک باغستان گسترده پرگل و متنوع که
به طور یقین از معجزات قرآن است که این ابتکارات و روش های
نو و جالب را به ذهن یک نفر که باید مورد عنایت ویژه قرار گرفته
باشد القاء نماید تا بتواند در سطح گسترده کودکان و جوانان و
نوجوانان و غیرهم را با قرآن مجید مأنوس به طوری که مفاهیم بلند
و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهی و

قرآنی نماید و آن برادر بزرگوار جناب آقای دکتر محمد بیستونی
است که این توفیق نصیب ایشان گردیده و ذخیره عظیم و باقیات
الصالحات جاری برای آخرت ایشان هست. به امید این که همه
اقدامات با خلوص قرین و مورد توجه ویژه حضرت
بقیت الله الاعظم ارواحنا فداه باشد.

مرتضی مقتدایی

به تاریخ یوم شنبه پنجم ماه مبارک رمضان المبارک ۱۴۲۷

* ویژگی‌ها و مزایای کتاب "تفسیر جوان"

- ۱- درج قول برتر و حذف اقوال متعدد در بیان تفسیر آیات.
- ۲- حفظ اصالت مطالب و مفاهیم ارائه شده در اصل تفسیر.
- ۳- خلاصه نمودن جملات طولانی در قالب عبارات کوتاه‌تر و ساده‌تر.
- ۴- اعراب‌گذاری آیات و روایات به منظور سهولت حفظ کردن آنها.
- ۵- استفاده از سه خط تحریری برای آیات، ترجمه و تفسیر، به منظور مطالعه روان آنها.
- ۶- درج ترجمه روان و تفسیر هر آیه به صورت مستقل، به جز در آیاتی که با هم ارتباط تنگاتنگ دارند.
- ۷- تیرگذاری و تدوین مطالب کتاب به سبک کتاب‌های آموزشی به منظور تدریس آسان در جلسات تفسیر قرآن.
- ۸- انتشار در قطع کوچک به منظور استفاده از اوقات فراغت روزانه و سهولت قرار گرفتن در جیب.
- ۹- قیمت ارزان کتاب به منظور خرید همگان خصوصاً جوانان عزیز و آنس بیشتر جامعه با قرآن کریم.

محمد بیستونی

تهران - تابستان ۱۳۸۷

﴿٢١﴾ **وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**

و بدانید هر گونه غنیمی به شما رسد خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای ذی القربى و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه است ، اگر شما به خدا و آن چه بر بنده خود در روز جدایی حق از باطل، روز درگیری دو گروه (باایمان و بی ایمان یعنی روز جنگ بدر) نازل کردیم ، ایمان آورده اید و خداوند بر هر چیزی قادر است.

خمس یک دستور مهم اسلامی

با این که روی سخن در این آیه به مؤمنان است ، زیرا پیرامون غنائم جهاد اسلامی بحث می کند و معلوم است مجاهد اسلامی مؤمن است ، ولی با این حال می گوید : « اگر ایمان به خدا و پیامبر آورده اید » اشاره به این که نه تنها ادعای ایمان نشانه ایمان نیست بلکه شرکت در میدان جهاد نیز ممکن است نشانه ایمان کامل نباشد و این عمل به خاطر اهداف

دیگری انجام گیرد ، مؤمن کامل کسی است که در برابر همه دستورات مخصوصاً دستورات مالی تسلیم باشد و تبعیضی در میان برنامه‌های الهی قائل نگردد.

روز جدایی حق از باطل

نام روز جنگ «بدر» در این آیه روز جدایی حق از باطل «يَوْمَ الْفُتُوحِ» و روز درگیری گروه طرفداران کفر با گروه طرفداران ایمان ذکر شده ، اشاره به این که اولاً : روز تاریخی بدر روزی بود که نشانه‌های حقانیت پیامبر ﷺ ظاهر گشت ، زیرا قبلاً وعده پیروزی به مسلمانان داده بود در حالی که ظاهراً هیچ نشانه‌ای از آن وجود نداشت و چنان عوامل مختلف غیرمنتظره برای پیروزی دست به دست هم داد که آن را نمی‌شد بر تصادف حمل کرد ، بنابراین صدق آیاتی که بر این پیامبر ﷺ در چنین روزی نازل شده دلیل آن در خودش نهفته است .

ثانیاً : درگیری بدر (يَوْمَ التَّقِي الْجَفْعَانِ) در واقع یک نعمت بزرگ الهی برای مسلمانان بود که گروهی در آغاز از آن پرهیز داشتند اما همین درگیری و پیروزی سال‌ها آن‌ها را جلو

برد و اسم و آوازه آنها در پرتو آن در سراسر جزیره عرب پیچید و همه را به اندیشه در آیین جدید و قدرت حیرت‌انگیزی که در پرتو آن در جزیره عرب تولد یافته بود وادار نمود و ضمناً در آن روز که روز «وانفسا» برای امت کوچک اسلام بود مؤمنان راستین اسلام از مدعیان کاذب شناخته شدند ، پس این روز از هر نظر روز جدایی حق از باطل بود .
منظور از ذی‌القربی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه چیست ؟

منظور از ذی‌القربی در این آیه همه خویشاوندان نیست و نه همه خویشاوندان پیامبر ﷺ بلکه امامان اهل بیت هستند ، دلیل بر این موضوع روایات مستواتری است که از طرق اهل بیت پیامبر ﷺ نقل شده است ^(۱) و در کتب اهل سنت نیز اشاراتی به آن وجود دارد .
 بنابراین آنها که یک سهم از خمس را متعلق به همه خویشاوندان پیامبر می‌دانند در برابر سؤال قرار می‌گیرند که این چه امتیازی است که اسلام برای اقوام و بستگان پیامبر ﷺ

۱- «وسائل الشیعه» ، جلد ۶ ، بحث خمس مراجعه شود .

قائل شده است ، در حالی که می‌دانیم اسلام مافوق نژاد و قوم و قبیله است . ولی اگر آن را مخصوص امامان اهل بیت بدانیم با توجه به این که آن‌ها جانشینان پیامبر و رهبران حکومت اسلامی بوده و هستند ، علت دادن این یک سهم از خمس به آن‌ها روشن می‌گردد ، به تعبیر دیگر «سهم خدا» و «سهم پیامبر» و «سهم ذی القربی» هر سه سهم متعلق به «رهبر حکومت اسلامی» است ، او زندگی ساده خود را از آن اداره می‌کند و بقیه را در مخارج گوناگونی که لازمه مقام رهبری امت است مصرف خواهد نمود ، یعنی در حقیقت در نیازهای جامعه و مردم .

بعضی از مفسران اهل سنت مانند نویسنده «المَنَار» چون «ذی القربی» را همه خویشاوندان دانسته است ، برای پاسخ اشکال فوق برای حکومت اسلامی پیامبر تشریفاتی قائل شده و او را موظف دانسته که قوم و قبیله خویش را به وسیله اموال گرد خود نگاه دارد ، روشن است که چنین منطقی به هیچ وجه با منطق حکومت جهانی و انسانی و حذف امتیازات قبیله‌گی سازگار نیست (در این زمینه توضیح دیگری داریم که در بحث‌های آینده

خواهد آمد) .

منظور از « یتیمان » و « مسکینان » و « واماندگان در راه » تنها ایتام و مساکین و ابناء سبیل بنی هاشم و سادات می باشند ، اگرچه ظاهر آیه مطلق است و قیدی در آن دیده نمی شود ، دلیل ما بر این تقیید روایات زیادی است که در تفسیر آیه از طرق اهل بیت وارد شده و می دانیم بسیاری از احکام در متن قرآن به طور مطلق آمده ولی « شرایط و قیود » آن به وسیله « سنت » بیان شده است و این منحصر به آیه مورد بحث نیست تا جای تعجب باشد .
 به علاوه با توجه به آنکه زکوة بر نیازمندان بنی هاشم به طور مسلم حرام است باید احتیاجات آنها از طریق دیگری تأمین گردد و این خود قرینه می شود بر این که منظور از آیه فوق خصوص نیازمندان بنی هاشم است لذا ، در احادیث می خوانیم که امام صادق علیه السلام می فرمود: « خداوند هنگامی که زکوة را بر ما حرام کرد خمس را برای ما قرارداد بنابراین

زکوة برما حرام است و خمس حلال» (۱).

آیا غنائیم منحصر به غنائیم جنگی است

موضوع مهم دیگری که در این آیه باید مورد بررسی دقیق قرار گیرد و در حقیقت قسمت عمده بحث در آن متمرکز می‌گردد، این است که لفظ «غنیمت» که در آیه آمده است تنها شامل غنائیم جنگی می‌شود یا هرگونه درآمدی را دربرمی‌گیرد؟ در صورت اول آیه تنها خمس غنائیم جنگی را بیان می‌کند و برای خمس در سایر موضوعات باید از سنت و اخبار و روایات صحیح و معتبر استفاده کرد و هیچ مانعی ندارد که قرآن به قسمتی از حکم خمس و به تناسب مسائل جهاد اشاره کند و قسمت‌های دیگری در سنت بیان شود.

مثلاً در قرآن مجید نمازهای پنجگانه روزانه صریحاً آمده است و همچنین به نمازهای

۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۶، بحث خمس و «مجمع البیان» ذیل آیه مورد بحث.

طواف که از نمازهای واجبه است اشاره شده ، ولی از نماز آیات که مورد اتفاق تمام مسلمانان اعم از شیعه و سنی است ذکرى به میان نیامده است و هیچ کس را نمى یابیم که بگوید چون نماز آیات در قرآن ذکر نشده و تنها در سنت پیامبر آمده است نباید به آن عمل کرد و یا این که چون در قرآن به بعضی از غسل ها اشاره شده و سخن از دیگر غسل ها به میان نیامده است باید از آن صرف نظر کرد ، این منطقی است که هیچ مسلمانی آن را نمى پذیرد . بنابراین هیچ اشکالی ندارد که قرآن تنها قسمتی از موارد خمس را بیان کرده باشد و بقیه را موکول به سنت نماید و نظیر این مسأله در فقه اسلام بسیار زیاد است .

ولی با این حال باید ببینیم که « غنیمت » در لغت و در نظر عرف چه معنی می دهد ؟ آیا راستی منحصر به غنائم جنگی است و یا هر گونه درآمدی را شامل می شود ؟

آن چه از کتب لغت استفاده می شود ، این است که در ریشه معنی لغوی این کلمه عنوان جنگ و آن چه از دشمن به دست می آید ، نیفتاده است ، بلکه هر درآمدی را شامل می شود ، به عنوان شاهد به چند قسمت از کتب معروف و مشهور لغت که مورد استناد دانشمندان و

ادبای عرب است اشاره می‌کنیم :

در کتاب «لسان العرب» جلد دوازدهم می‌خوانیم : «وَالْغَنَمُ الْقَوْزُ بِالشَّيْءِ مِنْ غَيْرِ مَشَقَّةٍ ... وَالْغَنَمُ، الْغَنِيمَةُ وَالْمَغْنَمُ الْفَيْءُ ... وَفِي الْحَدِيثِ الرَّهْنُ لِمَنْ رَهَنَهُ لَهُ غَنَمُهُ وَ عَلَيْهِ غَرْمُهُ ، غَنَمُهُ زِيَادَتُهُ وَ نِفَائُهُ وَ فَاضِلُ قِيَمَتِهِ ... وَ غَنِمَ الشَّيْءَ فَازَ بِهِ ... : غَنِمَ یعنی دسترسی یافتن به چیزی بدون مشقت و "غَنِمَ" و "غَنِمَتَ" و "مَغْنَمَ" به معنی فیه است (فیه را نیز در لغت به معنی چیزهایی که بدون زحمت به انسان می‌رسد ذکر کرده‌اند) .

و در حدیث وارد شده که گروگان در اختیار کسی است که آن را به گرو گرفته ، غنیمت و منافعش برای اوست و غرامت و زیانش نیز متوجه اوست و نیز غَنِمَ به معنی زیادی و نمو و اضافهٔ قیمت است و فسلان چیز را به غنیمت گرفت یعنی به او دسترسی پیدا کرد . و در کتاب «تاج العروس» جلد نهم می‌خوانیم : «وَالْغَنَمُ الْقَوْزُ بِالشَّيْءِ بِلاَ مَشَقَّةٍ : غَنِمَتِ آن است که انسان بدون زحمت به چیزی دست یابد » .

در کتاب «قاموس» نیز غنیمت به همان معنی فوق ذکر شده است .

و در کتاب «مفردات راغب» می‌خوانیم: غنیمت از ریشه «غَنِمَ» به معنی «گوسفند» گرفته شده و سپس می‌گوید: «ثُمَّ اسْتَعْمِلُوا فِي كُلِّ مَطْلُوعٍ بِهِ مِنْ جِهَةِ الْعَدُوِّ وَ غَيْرِهِ: سپس در هر چیزی که انسان از دشمن و یا غیر دشمن به دست می‌آورد به کار رفته است» حتی کسانی که یکی از معانی غنیمت را غنائیم جنگی ذکر کرده‌اند انکار نمی‌کنند که معنی اصلی آن معنی وسیعی است که به هر گونه خیریه که انسان بدون مشقت به آن دست یابد گفته می‌شود. در استعمالات معمولی نیز «غَنِيمَت» در برابر «غَرَامَت» ذکر می‌شود، همان طور که معنی «غرامت» معنی وسیعی است و هر گونه غرامت را شامل می‌شود «غنیمت» نیز معنی وسیعی دارد و به هر گونه درآمد قابل ملاحظه‌ای گفته می‌شود، این کلمه در «نهج البلاغه» در موارد زیادی به همین معنی آمده است، در خطبه ۷۶ می‌خوانیم: «إِغْتَنِمِ الْفُهْلَ: فرصت‌ها و مهلت‌ها را غنیمت بشمارید».

و در خطبه ۱۲۰ می‌فرماید: «مَنْ أَخَذَهَا لِحِقٍّ وَ غَنِمَ: کسی که به آیین خدا عمل کند به سر منزل مقصود می‌رسد و بهره می‌برد».

و در نامه ۵۳ به مالک اشتر می‌فرماید: «وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْنِمُ أَكْلَهُمْ»: در برابر مردم مصر همچون حیوان درنده‌ای مباش که خوردن آن‌ها را غنیمت و درآمدی برای خود فرض کنی.»
و در نامه ۴۵ به عثمان بن حنیف می‌فرماید: «فَوَاللَّهِ مَا كَنَزْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَبْرًا وَلَا ادَّخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفَرًّا: به خدا سوگند از دنیای شما طلائی نیاندوختم و از غنائم و درآمدهای آن اندوخته‌ای فراهم نکردم.»

و در کلمات قصار، در جمله ۳۳۱ می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الطَّاعَةَ غَنِيمَةً الْأَكْبَى»: خداوند اطاعت را غنیمت و بهره‌ی هوشمندانه قرار داده است.»
و در نامه ۴۱ می‌خوانیم: «وَأَعْتَنِمَ مَنْ اسْتَقْرَضَكَ فِي خَالِ غِنَاكَ: هر کس در حالی بی‌نیازیت از تو قرضی بخواهد غنیمت بشمار.»

و نظیر این تعبیرات بسیار فراوان است که همگی نشان می‌دهد «غنیمت» منحصر به غنائم جنگی نیست. و اما مفسران:

بسیاری از مفسران که در زمینه این آیه به بحث پرداخته‌اند صریحاً اعتراف کرده‌اند که

غنیمت در اصل معنی وسیعی دارد و شامل غنائیم جنگی و غیر آن و به طور کلی هر چیزی را که انسان بدون مشقت فراوانی به آن دست یابد می‌شود، حتی آن‌ها که آیه را به خاطر فتوای فقهای اهل تسنن مخصوص غنائیم جنگی دانسته‌اند باز معتزفند که در معنی اصلی آن این قید وجود ندارد بلکه به خاطر قیام دلیل دیگری این قید را به آن زده‌اند.

«قُرْطُبی» مفسر معروف اهل تسنن در تفسیر خود، ذیل آیه چنین می‌نویسد: «غنیمت در لغت خیری است که فرد یا جماعتی با کوشش به دست می‌آورند... و بدان‌که اتفاق (علمای تسنن) بر این است که مراد از غنیمت در آیه (وَأَعْلَفُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ) اموالی است که با قهر و غلبه در جنگ به مردم می‌رسد، ولی باید توجه داشت که این قید همانطور که گفتیم در معنی لغوی آن وجود ندارد، ولی در عرف شرع، این قید وارد شده است».^(۱)

۱- «تفسیر نمونه» ، جلد ۴ ، صفحه ۲۸۴۰ .

«فخر رازی» در تفسیر خود تصریح می‌کند که: «الْغَنَمُ الْفَوْزُ بِالشَّيْءِ: غنیمت این است که انسان به چیزی دست یابد» و پس از ذکر این معنی وسیع از نظر لغت می‌گوید: «معنی شرعی غنیمت (به عقیده فقهای اهل تسنن) همان غنایم جنگی است».^(۱)

و نیز در تفسیر «الْمَنَار» «غنیمت» را به معنی وسیع ذکر کرده و اختصاص به غنایم جنگی نداده اگر چه معتقد است باید معنی وسیع آیه فوق را به خاطر قید شرعی مقید به غنایم جنگی کرد.^(۲)

در تفسیر «روح المعانی» نوشته «آلوسی» مفسر معروف سنی نیز چنین آمده است که: «غَنَم در اصل به معنی هر گونه سود و منفعت است».^(۳)

۱- «فخر رازی»، جلد ۱۵، صفحه ۱۶۴. ۲- «تفسیر المنار»، جلد ۱۰، صفحه ۳-۷.

۳- «روح المعانی»، جلد ۱۰، صفحه ۲.

در تفسیر «مجمع البیان» نخست غنیمت را به معنی غنائم جنگ تفسیر کرده ، ولی به هنگام تشریح معنی آیه چنین می‌گوید : «علمای شیعه معتقدند که خمس در هر گونه فایده‌ای که برای انسان فراهم می‌گردد واجب است ، اعم از این‌که از طریق کسب و تجارت باشد ، یا از طریق گنج و معدن و یا آن‌که با غوص از دریا خارج کنند و سایر اموری که در کتب فقهی آمده است و می‌توان از آیه بر این مدعی استدلال کرد ، زیرا در "عرف لغت" به تمام این‌ها "غنیمت" گفته می‌شود».^(۱)

در تفسیر المیزان نیز با استناد به سخنان علمای لغت تصریح شده که غنیمت هر گونه فایده‌ای است که از طریق تجارت یا کسب و کار و یا جنگ به دست انسان می‌افتد و مورد نزول آیه گرچه غنائم جنگی است ولی می‌دانیم که هیچ‌گاه مورد عمومیت مفهوم آیه را تخصیص نمی‌زند.^(۲)

۱- «مجمع البیان» ، جلد ۴ ، صفحه ۵۴۳ - ۵۴۴ .

۲- «المیزان» ، جلد ۹ ، صفحه ۸۹ .

از مجموع آن چه گفته شد چنین نتیجه گرفته می شود که :
 آیه غنیمت معنی وسیعی دارد و هر گونه درآمد و سود و منفعتی را شامل می شود ، زیرا
 معنی لغوی این لفظ عمومیت دارد و دلیل روشنی بر تخصیص آن در دست نیست .
 تنها چیزی که جمعی از مفسران اهل تسنن روی آن تکیه کرده اند این است
 که آیات قبل و بعد در زمینه جهاد وارد شده است و همین موضوع قرینه می شود
 که آیه غنیمت نیز اشاره به غنائم جنگی باشد .
 در حالی که می دانیم شأن نزولها و سیاق عمومیت آیه را تخصیص نمی زنند و به
 عبارت روشن تر هیچ مانعی ندارد که مفهوم آیه یک معنی کلی و عمومی باشد و در عین
 حال مورد نزول غنائم جنگی که یکی از موارد این حکم کلی است بوده باشد و این گونه
 احکام در قرآن و سنت فراوان است که حکم کلی است و مصداق جزئی است :
 مثلاً در آیه ۷ سوره حشر می خوانیم : « فَاَتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا :
 هر چه پیامبر برای شما می آورد بپذیرید و هر چه از آن نهی می کند خودداری کنید » .

این آیه یک حکم کلی درباره لزوم پیروی از فرمان‌های پیامبر ﷺ را بیان می‌کند درحالی که مورد نزول آن اموالی است که از دشمنان بدون جنگ به دست مسلمانان می‌افتد (و اصطلاحاً به آن «فیء» گفته می‌شود). و نیز در آیه ۲۳۳ سورة بقره یک قانون کلی به صورت «لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا: هیچ کس بیش از آنچه قدرت دارد تکلیف نمی‌شود» بیان شده در حالی که مورد آیه درباره اجرت زنان شیرده است و به پدر نوزاد دستور داده شده است به اندازه توانایی خود به آن‌ها اجرت بدهد، ولی آیا ورود آیه در چنین مورد خاصی می‌تواند جلو عمومیت این قانون (عدم تکلیف مالا یطاق) را بگیرد؟ خلاصه این‌که: آیه در ضمن آیات جهاد وارد شده ولی می‌گوید: هر درآمدی از هر موردی عاید شما شود که یکی از آن‌ها غنائم جنگی است خمس آن را پردازید مخصوصاً «ما» موصوله و «شیء» که دو کلمه عام و بدون هیچ‌گونه قید و شرطند این موضوع را تأیید می‌کنند.

آیا اختصاص نیمی از خمس به بنی هاشم تبعیض نیست؟

بعضی چنین تصور می‌کنند، که این مالیات اسلامی که بیست درصد بسیاری از اموال

را شامل می‌شود و نیمی از آن اختصاص به سادات و فرزندان پیامبر ﷺ دارد، یک نوع امتیاز نژادی محسوب می‌شود و ملاحظات جهات خویشاوندی و تبعیض در آن به چشم می‌خورد و این موضوع با روح عدالت اجتماعی اسلام و جهانی بودن و همگانی بودن آن، سازگار نیست.

پاسخ: کسانی که چنین فکر می‌کنند شرایط و خصوصیات این حکم اسلامی را کاملاً بررسی نکرده‌اند زیرا جواب این اشکال به طور کامل در این شرایط نهفته شده است. توضیح این که اولاً: نیمی از خمس که مربوط به سادات و بنی هاشم است منحصرأ باید به نیازمندان آنان داده شود، آن هم به اندازه احتیاجات یک سال و نه بیشتر، بنابراین تنها کسانی از آن می‌توانند استفاده کنند که یا از کار افتاده‌اند و بیمارند و یا کودک یتیم و کسان دیگری که به علتی در بن‌بست از نظر هزینه زندگی قرار دارند. بنابراین کسانی که قادر به کار کردن هستند، (بالفعل و یا بالقوه) می‌توانند درآمدی که زندگی آن‌ها را بگرداند داشته باشند هرگز نمی‌توانند از این قسمت خمس استفاده کنند و

جمله‌ای که در میان بعضی از عوام معروف است که می‌گویند سادات می‌توانند خمس بگیرند ، هر چند ناودان خانه آن‌ها طلا باشد ، گفتار عوامانه‌ای بیش نیست و هیچ‌گونه پایه‌ای ندارد .

ثانیاً : مستمندان و نیازمندان سادات و بنی‌هاشم حق ندارند چیزی از زکات مصرف کنند و به جای آن می‌توانند تنها از همین قسمت خمس استفاده نمایند .^(۱)
ثالثاً : اگر سهم سادات که نیمی از خمس است ، از نیازمندی سادات موجود بیشتر باشد باید آن را به بیت‌المال ریخت و در مصارف دیگر مصرف نمود .

۱- محروم بودن بنی‌هاشم از زکات امری مسلم است که در بسیاری از کتب حدیث و کتب فقهی آمده است آیا می‌توان باور کرد که اسلام برای از کار افتاده‌ها و یتام و محرومان غیر بنی‌هاشم فکری کرده باشد اما نیازمندان بنی‌هاشم را بدون هیچ‌گونه تأمین رها ساخته باشد ؟

همان‌طور که اگر سهم سادات کفایت آن‌ها را ندهد باید از بیت‌المال و یا سهم «زکات» به آن‌ها داد .

با توجه به جهات سه‌گانه فوق روشن می‌شود که در حقیقت هیچ‌گونه تفاوت از نظر مادی میان سادات و غیرسادات گذارده نشده است .

نیازمندان غیرسادات می‌توانند مخارج سال خود را از محلّ زکات بگیرند ولی از خمس محرومند و نیازمندان سادات تنها می‌توانند از محلّ خمس استفاده کنند ، اما حق استفاده از زکات را ندارند .

در حقیقت دو صندوق در این جا وجود دارد ، « صندوق خمس » و « صندوق زکات » و هر کدام از این دو دسته تنها حق دارند از یکی از این صندوق‌ها استفاده کنند آن هم به اندازه مساوی یعنی به اندازه نیازمندی یک سال . (دقت کنید)

ولی کسانی که دقت در این شرایط و خصوصیات نکرده‌اند چنین می‌پندارند که برای سادات سهم بیشتری از بیت‌المال قرار داده شده است و یا از امتیاز ویژه‌ای برخوردارند .

تنها سؤالی که پیش می‌آید این است که اگر هیچ‌گونه تفاوتی از نظر نتیجه میان این دو نبوده باشد این برنامه چه ثمره‌ای دارد؟

پاسخ این سؤال را نیز با توجه به یک مطلب می‌توان دریافت و آن این که میان خمس و زکات تفاوت مهمی وجود دارد و آن این است که زکات از مالیات‌هایی است که در حقیقت جزو اموال عمومی جامعه اسلامی محسوب می‌شود، لذا مصارف آن عموماً در همین قسمت می‌باشد، ولی خمس از مالیات‌هایی است که مربوط به حکومت اسلامی است، یعنی مخارج دستگاه حکومت اسلامی و گردانندگان این دستگاه از آن تأمین می‌شود. بنابراین محروم بودن سادات از دستیابی به اموال عمومی (زکات) در حقیقت برای دورنگداشتن خویشاوندان پیامبر ﷺ از این قسمت است تا بهانه‌ای به دست مخالفان نیفتد که پیامبر خویشان خود را بر اموال عمومی مسلط ساخته است.

ولی از سوی دیگر نیازمندان سادات نیز باید از طریق تأمین شوند، این موضوع در قوانین اسلام چنین پیش‌بینی شده که آن‌ها از بودجه حکومت اسلامی بهره‌مند گردند، نه از

بودجه عمومی، در حقیقت خمس نه تنها یک امتیاز برای سادات نیست، بلکه یک نوع کنار زدن آنها، به خاطر مصلحت عموم و به خاطر این که هیچ گونه سوءظنی تولید نشود می باشد.

جالب این که به این موضوع در احادیث شیعه و سنی اشاره شده است: در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «جمعی از بنی هاشم به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند و تقاضا کردند که آنها را مأور جمع آوری زکات چهارپایان کنند و گفتند این سهمی را که خداوند برای جمع آوری کنندگان زکات تعیین کرده است، ما به آن سزاوارتریم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای "بنی عبدالمطلب" زکات نه برای من حلال است و نه برای شما ولی من به جای محرومیت به شما وعده شفاعت می دهم ... شما به آنچه خداوند و پیامبر برایتان تعیین کرده راضی باشید (و کار به امر زکات نداشته باشید) آنها گفتند راضی شدیم.» (۱)

از این حدیث به خوبی استفاده می‌شود که بنی‌هاشم این را یک نوع محرومیت برای خود می‌دیدند و پیامبر در مقابل آن به آن‌ها وعده شفاعت داد.

در «صحیح مسلم» که از معروف‌ترین کتب اهل تسنن است حدیثی می‌خوانیم که خلاصه‌اش این است: «عباس و ربیعه بن حارث خدمت پیامبر ﷺ رسیدند و تقاضا کردند که فرزندان آن‌ها یعنی "عبدالمطلب بن ربیعه" و "فضل بن عباس" که دو جوان بودند مأمور جمع‌آوری زکات شوند و همانند دیگران سهمی بگیرند تا بتوانند هزینه ازدواج خود را از این راه فراهم کنند پیامبر ﷺ از این موضوع امتناع ورزید و دستور داد از راه دیگر، وسایل ازدواج آن‌ها فراهم گردد و از محل خمس مهریه همسران آن‌ها پرداخته شود».^(۱)

از این حدیث که شرح آن طولانی است نیز استفاده می‌شود که پیامبر ﷺ اصرار

۱- «صحیح مسلم»، جلد ۲، صفحه ۷۵۲.

داشت خویشاوندان خود را از دست یافتن به زکات (اموال عمومی مردم) دور نگهدارد .
از مجموع آنچه گفتیم روشن شد که خمس نه تنها امتیازی برای سادات محسوب
نمی‌شود بلکه یک نوع محرومیت برای حفظ مصالح عمومی بوده است .

منظور از سهم خدا چیست ؟

ذکر سهمی برای خدا به عنوان «لِلَّهِ» به خاطر اهمیت بیشتر روی اصل مسأله خمس و
تأکید و تشبیه ولایت و حاکمیت پیامبر و رهبر حکومت اسلامی است ، یعنی همان‌گونه که
خداوند سهمی برای خویش قرار داده و خود را سزاوارتر به تصرف در آن دانسته است
پیامبر ﷺ و امام را نیز به همان گونه حق ولایت و سرپرستی و تصرف داده ، وگرنه سهم
خدا در اختیار پیامبر قرار خواهد داشت و در مصارفی که پیامبر یا امام صلاح
می‌داند صرف می‌گردد و خداوند نیاز به سهمی ندارد .

﴿ ۴۲ ﴾ اِنَّكُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ اسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ
تَوَاعَدْتُمْ لِاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَدِ وَلَئِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ اَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ

مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيٍّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ

در آن هنگام شما در طرف پایین بودید و آن‌ها در طرف بالا (و از این نظر دشمن بر شما برتری داشت) و کاروان (قریش) پایین‌تر از شما بود (و دسترسی به آن‌ها ممکن نبود و ظاهراً وضع چنان سخت بود که) اگر با یکدیگر وعده می‌گذاشتند (که در میدان نبرد حاضر شوید) در انجام وعده خود اختلاف می‌کردید، ولی (همه این مقدمات) برای آن بود که خداوند کاری را که می‌بایست انجام شود تحقق بخشد تا آن‌ها که هلاک (و گمراه) می‌شوند از روی اتمام حجت باشد و آن‌ها که زنده می‌شوند (و هدایت می‌یابند) از روی دلیل روشن باشد و خداوند شنوا و دانا است .

«عُدْوَةٌ» از ماده «عَدُو» در اصل به معنی تجاوز کردن است ولی به حاشیه و اطراف هر چیز نیز عَدُو گفته می‌شود ، زیرا از حدّ وسط به یک جانب تجاوز کرده است و در آیه مسرود بحث به همین معنی طرف و جانب آمده است .

«دُنْيَا» از ماده «دُنِيَ» به معنی پایین‌تر و نزدیک‌تر می‌آید و نقطه مقابل

آن «أَفْصَىٰ» و «قُصْوَىٰ» به معنای دورتر است .
 در این میدان مسلمانان در سمت شمالی که نزدیک‌تر به مدینه است قرار داشتند و دشمنان در سمت جنوبی که دورتر است ، این احتمال نیز وجود دارد که محلی را که مسلمانان به حکم ناچاری برای مبارزه با دشمن انتخاب کرده بودند پایین‌تر و محل دشمن مرتفع‌تر بوده و این یک امتیاز برای دشمن محسوب می‌شد .
 سپس می‌گوید : «کاروانی را که شما در تعقیب آن بودید (کاروان تجارتی قریش و ابوسفیان) در نقطهٔ پایین‌تری قرار داشت » (وَ الرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ) .
 هنگامی که ابوسفیان از حرکت مسلمانان آگاه شد مسیر کاروان را عوض کرد و از بیراهه از حاشیهٔ دریای احمر با سرعت خود را به مکه نزدیک ساخت و اگر مسلمانان مسیر کاروان را گم نمی‌کردند ممکن بود ، به تعقیب کاروان پردازند و از درگیری با لشکر دشمن که سرانجام باعث آن فتح و پیروزی عظیم شد خودداری کنند .
 از همهٔ این‌ها گذشته تعداد نفرات و امکانات جنگی مسلمانان در مقابل دشمن از هر نظر

کمتر و ضعیف‌تر بود و در سطح پایین‌تری قرار داشتند و دشمن در سطح بالاتر، لذا قرآن اضافه می‌کند: «شرایط چنان بود که اگر از قبل آگاهی داشتید و می‌خواستید در این زمینه با یکدیگر وعده و قراردادی بگذارید حتماً گرفتار اختلاف در این میعاد می‌شدید» (وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَأَخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ). زیرا بسیاری از شما تحت تأثیر وضع ظاهری و موقعیت ضعیف خود در مقابل دشمن قرار می‌گرفتید و با چنین جنگی اصولاً مخالفت می‌کردید.

ولی خداوند شما را در مقابل یک عمل انجام شده قرار داد «تاکاری را که می‌بایست انجام گیرد تحقق بخشد» (وَلَكِنْ لِّيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا).

تا در پرتو این پیروزی غیرمنتظره و معجز‌آسا حق از باطل شناخته شود «و آنها که گمراه می‌شوند با اتمام حجت باشد و آنها که راه حق را نمی‌پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار» (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ).

منظور از «حیات» و «هلاکت» در این جا همان «هدایت» و «گمراهی» است، زیرا روز بدر که نام دیگرش «يَوْمَ الْفُرْقَانِ» است به روشنی تقویت مسلمانان را با یاری خداوند به

همه نشان داد و ثابت کرد که این گروه با خدا راهی دارند و حَقِّ با آنها است .
و در پایان می‌گوید : « خداوند شنوا و داناست » (وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ) .
فریاد استغاثه شما را شنید و از نیاتتان باخبر بود و به همین دلیل شما را یاری کرد تا
بر دشمن پیروز شدید. تمام قرائن نشان می‌دهد که لا اقلّ عده‌ای از مسلمانان اگر از
چگونگی قدرت و سپاه دشمن باخبر بودند تن به این درگیری نمی‌دادند ، هرچند گروه
دیگری از مؤمنان مخلص در برابر همه حوادث تسلیم اراده پیامبر ﷺ بودند ، به همین
دلیل خداوند جریان‌هایی پیش آورد که هر دو گروه خواه ناخواه در برابر دشمن قرار گیرند
و تن به این پیکار سرنوشت ساز در دهند .
از جمله این‌که پیامبر ﷺ قبلاً صحنه‌ای از نبرد را در خواب دید که تعداد کمی از
دشمنان در مقابل مسلمانان حاضر شده‌اند و این اشاره و بشارتی به پیروزی بود ، عین این
خواب را برای مسلمانان نقل کرد و موجب تقویت روحیه و اراده آنها در پیشروی کردن
به سوی میدان بدر گردید .

البته پیامبر ﷺ این خواب را درست دیده بود ، زیرا نیرو و نفرات دشمن اگرچه در ظاهر بسیار زیادتر بود ، ولی در باطن اندک و ضعیف و ناتوان بودند و می دانیم خوابها معمولاً جنبه اشاره و تعبیر دارند و در یک خواب صحیح چهره باطنی مسأله خودنمایی می کند . این خواب را پیامبر ﷺ برای مسلمانان شرح داد ، ولی بالاخره این سؤال در اعماق ذهن ها شاید باقیمانده بود که چگونه پیامبر ﷺ در خواب چهره ظاهری آنها را ندید و برای مسلمانان شرح نداد ؟

﴿ ۴۳ ﴾ اِذْ يُرِيكُهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَايَكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشَلْتُمْ وَتَلَنَزَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلَيْهِمُ بِيذَاتِ الصُّدُورِ

در آن موقع خداوند تعداد آنها را در خواب به تو کم نشان داد و اگر فراوان نشان می داد مسلماً سست می شدید و (درباره شروع به جنگ به آنها) کارتان به اختلاف می کشید ، ولی خداوند (شمارا از همه این ها) سالم نگهداشت ، خداوند به آن چه درون سینه ها است دانا است .

﴿۲۴﴾ وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي آعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيَقَلِّلُكُمْ فِي آعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ

و در آن هنگام که با هم (در میدان نبرد) روبرو شدید آن‌ها را به چشم شما کم نشان می‌داد و شما را (نیز) به چشم آن‌ها کم می‌نمود تا خداوند کاری را که می‌بایست انجام گیرد ، صورت بخشد ، (شما ترسید و اقدام به جنگ کنید آن‌ها هم وحشت نکنند و حاضر به جنگ شوند و سرانجام شکست بخورند) و همه کارها به خداوند بازمی‌گردد .

کاری که می‌بایست انجام گیرد

در این آیه مرحله دیگری از مراحل جنگ بدر را یادآور می‌شود که با مرحله قبل تفاوت بسیار دارد ، در این مرحله مسلمانان در پرتو بیانات گرم پیامبر ﷺ و توجه به وعده‌های الهی و مشاهده حوادثی از قبیل باران به موقع ، برای رفع تشنگی و سفت شدن شن‌های روان در میدان نبرد ، روحیه تازه‌ای پیدا کردند و به پیروزی نهایی امیدوار و دلگرم گشتند ، آن‌چنان که انبوه لشکر دشمن در نظر آن‌ها کوچک شد و کم جلوه کرد .

ولی دشمن چون از روحیه و این موقعیت مسلمانان آگاه نبود به همین دلیل به ظاهر جمعیت نگاه می کرد و ناچیز در نظرش جلوه می نمود ، حتی کمتر از آن چه بودند لذا می گوید : « و شما را در نظر آن ها کم جلوه می داد » (وَ يُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ) .

به اندازه ای که از ابوجهل نقل شده که می گفت : « إِنَّمَا أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ أَكَلَةُ جَزْوَءٍ : یاران محمد فقط به اندازه یک خوراک شترند » ، کنایه از کمی فوق العاده آن ها و یا اشاره به این بود که از یک صبح تا به شام کار آن ها را یک سره خواهند کرد ، زیرا در اخبار جنگ بدر آمده که سپاه قریش هر روز حدود ده شتر ذبح می کردند و خوراک یک روزه لشکر یک هزار نفری آن ها بود . به هر حال این دو موضوع اثر عمیقی در پیروزی مسلمانان داشت ، زیرا از یک سو عدد دشمن در نظر آن ها کم جلوه می کرد ، تا از اقدام به جنگ ترس و واهمه ای به خود راه ندهند و از سوی دیگر نفرات مسلمانان در نظر دشمن کم جلوه می نمود تا از اقدام به جنگی که سرانجامش شکست آن ها بود منصرف نشوند ، به علاوه نیروی زیادتری در این راه کسب نکنند و بر آمادگی جنگی خود ، بر گمان این که ارتش اسلام اهمیتی ندارد ، نیفزایند .

لذا قرآن به دنبال جمله‌های فوق می‌گوید: «همه این‌ها به خاطر آن بود که خداوند موضوعی را که در هر حال می‌بایست تحقق یابد انجام دهد» (لَيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا). نه تنها این جنگ طبق آنچه خداوند می‌خواست پایان گرفت، «همه کارها و همه چیز در این عالم به فرمان و خواست او برمی‌گردد» و اراده او در همه چیز نفوذ دارد (وَالِلَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ). در آیه ۱۳ سوره آل عمران که اشاره به مرحله سوّمی از نبرد روز بدر شده است می‌خوانیم که دشمنان پس از شروع جنگ و مشاهده ضربات کوبنده سپاه اسلام که مانند صاعقه بر سر آن‌ها فرود می‌آمد به وحشت افتادند و این بار احساس کردند که ارتش اسلام زیاد شده است حتی دو برابر آنچه بودند و به این ترتیب روحیه آنان متزلزل گشت و به شکستشان کمک نمود.

از آنچه گفتیم روشن می‌شود که تضادی نه میان آیات فوق وجود دارد و نه میان آن‌ها با آیه سیزدهم سوره آل عمران، زیرا هر کدام از این آیات اشاره به یک مرحله از جنگ است. مرحله اول مرحله قبل از حضور در میدان نبرد بود که در خواب عدد آن‌ها به پیامبر ﷺ کم

نشان داده شد و مرحله دوم به هنگام ورود در سرزمین بدر بود که مسلمانان از عدد زیاد لشکر دشمن آگاه و بعضی به ترس و وحشت افتادند ، مرحله سوم هنگام آغاز مبارزه بود که به لطف پروردگار و با مشاهده مقدمات امیدبخش عدد دشمن در نظرشان کم جلوه کرد .

﴿ ۴۵ ﴾ يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوْا وَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيْرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ

ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که با گروهی (در میدان نبرد) روبرو می شوید ثابت قدم باشید و خدای را فراوان یاد کنید تا رستگار شوید.

شش دستور دیگر در زمینه جهاد

مفسران نوشته اند که ابوسفیان هنگامی که با تردستی خاصی کاروان تجارتی قریش را از قلمرو مسلمانان به سلامت بیرون برد کسی را به سراغ ارتش قریش که عازم میدان بدر بود فرستاد که دیگر نیازی به مبارزه شما نیست بازگردید ، ولی « ابوجهل » که غرور و تکبر و تعصب خاصی داشت سوگند یاد کرده که ما هرگز باز نمی گردیم تا این که به سرزمین بدر برویم (و بدر قبل از این جریان ، یکی از مراکز اجتماع عرب بود که در هر سال یک بازار

تجارتی در آن تشکیل می‌شد) و سه روز در آنجا خواهیم ماند و شترانی ذبح می‌کنیم و غذای مفصلی راه می‌اندازیم و شراب می‌نوشیم و خوانندگان برای ما می‌خوانند و می‌نوازند تا صدای ما به گوش عرب برسد و قدرت و قوت ما تثبیت گردد.

اما سرانجام کارشان به شکست کشید و به جای جام شراب جام‌های مرگ نوشیدند و در عوض «خوانندگان» «نوحه‌گران» بر عزای آن‌ها نشستند.

آیات فوق هم اشاره‌ای به این موضوع دارد و مسلمانان را از این گونه کارها نهی می‌کند و هم به دنبال دستورهای گذشته در مورد جهاد یک سلسله دستورهای دیگر به آن‌ها می‌دهد. رویهم رفته در آیات ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ شش دستور مهم به مسلمانان داده شده است:

❧ ۱ - نخست می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که گروهی از دشمنان را در برابر خود در میدان نبرد ببینید ثابت قدم باشید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا).

یعنی یکی از نشانه‌های بارز ایمان ثبات قدم در همه زمین‌ها مخصوصاً در پیکار با دشمنان حق است.

﴿ ۲ - «خدا را فراوان یاد کنید تا رستگار و پیروز شوید» (وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) .

شک نیست که منظور از یاد خدا تنها ذکر لفظی نیست ، بلکه خدا را در درون جهان حاضر دیدن و به یاد علم و قدرت بی پایان و رحمت وسیعش بودن است ، این توجه به خدا روحیه سرباز مجاهد را تقویت می کند و در پرتو آن احساس می نماید که در میدان مبارزه تنها نیست ، تکیه گاه نیرومندی دارد که هیچ قدرتی در برابر آن مقاومت نمی کند و اگر هم کشته شود به بزرگ ترین سعادت ، یعنی سعادت شهادت رسیده است و در جوار رحمت حق رستگار خواهد بود ، خلاصه یاد خدا به او نیرو و آرامش و قسوت و قدرت و پایمردی می بخشد .

به علاوه یاد و عشق خدا ، عشق زن و فرزند و مال و مقام را از دل بیرون می راند و توجه به خدا آن ها را که باعث سستی در امر مبارزه و جهاد می شود از خاطر می برد ، چنان که «امام سجاد» زین العابدین علیه السلام در دعای معروف صحیفه که برای «مرزبانان اسلام» و «مدافعان سرحدات مسلمین خوانده به پیشگاه خدا چنین عرض می کند: «وَأَنْسِيَهُمْ عِنْدَ لِقَائِهِمُ الْعَدُوَّ ذَكَرْتُ دُنْيَاهُمْ الْخَذَاعَةَ الْعُزُورَ وَأَفْخَعْتُ عَنْ قُلُوبِهِمْ خَطَرَاتِ الْمَالِ الْفُتُونِ وَاجْعَلِ الْجَنَّةَ نَصَبَ أَعْيُنِهِمْ:

پروردگارا! (در پرتو یاد خویش) یاد دنیای فریبده را از دل این پاسداران مبارز بیرون کن و توجّه به زرق و برق اموال را از قلب آن‌ها دور ساز و بهشت را در برابر چشمان فکر آن‌ها قرار ده». (۱)

﴿۴۶﴾ **وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ**

و اطاعت (فرمان) خدا و پیامبرش نمایید و نزاع (و کشمکش) مکنید تا سست نشوند و قدرت (و شوکت و هیبت) شما از میان نرود و استقامت نمایید که خداوند با استقامت‌کنندگان است.

❧ ۳ - یکی دیگر از مهم‌ترین برنامه‌های مبارزه توجّه به مسأله رهبری و اطاعت از دستور پیشوا و رهبر است همان دستوری که اگر انجام نمی‌گرفت جنگ بدر به شکست

کامل مسلمانان منتهی می‌شد ، لذا در آیه بدر می‌گوید : « و اطاعت خدا و پیامبرش کنید » (وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ) .

❧ ۴ - « و از پراکندگی و نزاع پرهیزید » (وَلَا تَنَزَعُوا) .

« زیرا کشمکش و نزاع و اختلاف مجاهدان در برابر دشمن نخستین اثرش سستی و ناتوانی و ضعف در مبارزه است » (فَتَفَشَلُوا) .

« و نتیجه این سستی و فتور از میان رفتن قدرت و قوّت و هیبت و عظمت شماس » (وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ) .
 « ریح » به معنی باد است و این که می‌گوید : اگر به نزاع با یکدیگر برخیزید سست می‌شوید و به دنبال آن باد شما را از میان خواهد برد اشاره لطیفی به این معنی است که قوّت و عظمت و جریان امور بر وفق مراد و مقصودتان از میان خواهد رفت زیرا همیشه وزش بادهای موافق سبب حرکت کشتی‌ها به سوی منزل مقصود بوده است و در آن زمان که تنهانیروی محرک کشتی وزش باد بود این مطلب فوق‌العاده اهمیت داشت.

به علاوه وزش باد به پرچم‌ها نشانه برپا بودن پرچم که رمز قدرت و حکومت است

می‌باشد و تعبیر فوق کنایه‌ای از این معنی است .

۵ - سپس دستور به استقامت در برابر دشمنان و در مقابل حوادث سخت می‌دهد و می‌گوید : « استقامت کنید که خداوند با استقامت‌کنندگان است » (وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ) . تفاوت میان ثبات قدم (دستور اول) و استقامت و صبر (دستور پنجم) از این نظر است که ثبات قدم بیشتر جنبه جسمانی و ظاهری دارد ، در حالی که استقامت و صبر بیشتر جنبه‌های روانی و باطنی را شامل می‌شود .

﴿ ۴۷ ﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ

و مانند کسانی نباشید که از سرزمین خود از روی هوی پرستی و غرور خودنمایی کردن در برابر مردم (به سوی میدان بدر) بیرون آمدند و (مردم را) از راه خدا بازمی‌داشتند (و سرانجام کارشان شکست و نابودی شد) و خداوند به آنچه عمل می‌کنند احاطه (و آگاهی) کامل دارد .

﴿ ۶ - در آخرین آیه مسلمانان را از پیروی کارهای ابلهانه و اعمال غرورآمیز و بی محتوا و سر و صداهای تو خالی و بی معنی باز می دارد و با اشاره به جریان کار ابوسفیان و طرز افکار او و یارانش می فرماید : « مانند کسانی که از سرزمین خود از روی غرور و هواپرستی و خودنمایی خارج شدند ، نباشید » (وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَ رِئَاءَ النَّاسِ) . « همان ها که هدفشان جلوگیری مردم از راه خدا بود » (وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) . هم هدفشان نامقدس بود و هم وسایل رسیدنشان به این هدف و دیدیم که سرانجام با آن همه نیرو و ساز و برگ جنگی درهم کوبیده شدند و به جای عیش و طرب گروهی در خاک و خون غلطیدند و گروهی در عزای آن ها اشک ریختند .

« و خداوند به کارهایی که این گونه افراد انجام می دهند محیط است و از اعمالشان باخبر » (وَ اللَّهُ بِمَا نَعْمَلُونَ مُحِيطٌ) .

﴿ ۴۸ ﴾ وَ اِنْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَلَهُمْ وَ قَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ اِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَآتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ وَ قَالَ اِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ اِنِّي

أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ

و (به یادآور) هنگامی را که شیطان اعمال آن‌ها (مشرکان) را در نظرشان جلوه داد و گفت هیچ‌کس از مردم بر شما پیروز نمی‌گردد و من همسایه (و پناه دهنده) شمایم ، اما هنگامی که دو گروه (جنگجویان و حمایت فرشتگان از مؤمنان) را دید به عقب بازگشت و گفت : من از شما (دوستان و پیروانم) بیزارم ، من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید ، من از خدا می‌ترسم و خداوند شدید العقاب است .

مشرکان و منافقان و سوسه‌های شیطانی

تزیین و آرایش شیطان این چنین است که از طریق تحریک شهوات و هوس‌ها و صفات زشت و ناپسند انسان چهرهٔ عملش را در نظرش آن‌چنان جلوه می‌دهد که سخت مجذوب آن می‌شود و آن را از هر جهت عملی عاقلانه و منطقی و دوست‌داشتنی فکر می‌کند . « و به آن‌ها چنین فهماند که با داشتن این همه نفرت و ساز و برگ جنگی هیچ‌کس از مردم امروز بر شما غالب نخواهد شد » و شما ارتشی شکست ناپذیرید (وَ قَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ) .

به علاوه « من نیز همسایه شما و در کنار شما هستم » و همچون یک همسایه وفادار و دلسوز به مسوقع لزوم از هیچ گونه حمایتی دریغ ندارم (وَإِنِّي جَارٌ لَّكُمْ) .

« اما به هنگامی که دو لشکر با هم درآویختند و فرشتگان به حمایت لشکر توحید برخاستند و نیروی ایمان و پایمردی مسلمانان را مشاهده کرد به عقب بازگشت و صدا زد من از شما ، یعنی مشرکان ، بیزارم » (فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفُتَّتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ) .

و برای این عقبگرد وحشتناک خویش دو دلیل آورد : نخست این که : « گفت من چیزی می بینم که شما نمی بینید » (إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ) .

من به خوبی آثار پیروزی را در این چهره های خشمگین مسلمانان با ایمان می نگرم و آثار حمایت الهی و امدادهای غیبی و یاری فرشتگان را در آن ها مشاهده می کنم ، اصولاً آن جا که پای مدد های خاص پروردگار و نیروهای غیبی او به میان آید من عقب نشینی خواهم کرد .

دیگر این که « من از مجازات دردناک پروردگار در این صحنه می ترسم » و آن را به خود نزدیک می بینم (إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ) .

مجازات خداوند هم چیز ساده‌ای نیست که بتوان در برابرش مقاومت کرد بلکه «کیفر او شدید و سخت است» (وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ).

آیا شیطان از طریق وسوسه یا از طریق تشکل ظاهر شد؟

در این‌که نفوذ شیطان در دل مشرکان و طرح این گفتگوها با آن‌ها در صحنه جنگ بدر به چه صورت بوده در میان مفسران پیشین و امروز گفتگو است و رویهم رفته دو عقیده وجود دارد .
۱ - جمعی معتقدند که این کار از طریق وسوسه‌های باطنی صورت گرفته است ، او با وسوسه‌های خویش و استفاده از صفات منفی و زشت شیطانی مشرکان اعمالشان را در نظرشان جلوه داد و به آن‌ها چنین وانمود کرد که نیروی شکست ناپذیری در اختیاردارند و یک نوع پناهگاه و اتکاء باطنی در آن‌ها تولیدکرد .

اما پس از مجاهده سرسختانه مسلمانان و حوادث اعجاز آمیزی که سبب پیروزی آن‌ها گردید آثار این وسوسه‌ها از دل آنان برچیده شد و احساس کردند که شکست در برابر آن‌ها قرار گرفته و هیچ تکیه‌گاهی برای آن‌ها نیست بلکه کیفر و مجازات سختی از طرف خدا در

انتظار آنها است .

۲ - جمع دیگری که معتقدند که شیطان به شکل انسانی مجسم شد و در برابر آنها آشکار گردید ، در روایتی که در بسیاری از کتب نقل شده می خوانیم : قریش به هنگامی که تصمیم راسخ برای حرکت به سوی میدان بدر گرفت از حمله طائفه بنی کنانه بیمناک بودند ، زیرا قبلاً نیز با هم خصومت داشتند ، در این موقع ابلیس در چهره «سُرّاقه بن مالک» که از سرشناس های قبیله بنی کنانه بود به سراغ آنها آمد و به آنها اطمینان داد که با شما موافق و هماهنگم و کسی بر شما غالب نخواهد شد و در میدان بدر شرکت کرد . اما به هنگامی که نزول ملائکه را مشاهده کرد عقب نشینی نموده ، فرار کرد ، لشکر نیز به دنبال ضربت های سختی که از مسلمانان خورده بودند و با مشاهده کار ابلیس پا به فرار گذاشتند و به هنگامی که به مکه بازگشتند گفتند سُرّاقه بن مالک سبب فرار قریش شد ، این سخن به گوش سُرّاقه رسید و سوگند یاد کرد که من به هیچ وجه از این موضوع آگاهی ندارم و به هنگامی که نشانه های مختلف وضع او را در میدان بدر به او یادآوری کردند همه را انکار

کرد و قسم خورد که چنین چیزی حتماً نبوده و او از مکه حرکت نکرده ، به این ترتیب معلوم شد که آن شخص سُراقَة بن مالک نبوده است .^(۱)

دلیل طرفداران تفسیر اوّل این است که ابلیس نمی‌تواند در شکل انسانی ظاهر گردد در حالی که طرفداران تفسیر دوّم می‌گویند دلیل بر محال بودن این موضوع در دست نیست ، به خصوص که نظیر آن را در داستان هجرت پیامبر ﷺ و آمدن پسر مردی در شکل مردم «نجد» در «دَارُالتُّدْوَةِ» نیز نقل کرده‌اند ، به علاوه ظاهر تعبیرات و گفتگوهای که در آیه فوق گذشت با مجسم شدن ابلیس سازگارتر است .

ولی در هر حال آیه فوق نشان می‌دهد که مخصوصاً در برنامه‌های گروهی و جمعی ، در صورتی که در مسیر حق یا باطل باشد یک سلسله امدادها و نیروهای الهی و یا نیروهای

۱- «مجمع البیان» و «نور الثقلین» و سایر تفاسیر در ذیل آیه فوق .

شیطانی فعالیت می‌کنند و آن‌ها در هر چهره‌ای خودنمایی می‌کنند و پویندگان راه خدا باید مراقب این موضوع باشند.

﴿۴۹﴾ اِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

به هنگامی که منافقان و آن‌ها که در دل‌هایشان بیماری بود می‌گفتند: این گروه (مسلمانان) را دینشان مغرور ساخته و هر کس بر خدا توکل کند (پیروز می‌گردد) خداوند عزیز و حکیم است.

در این‌که منظور از «منافقان» و «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» چه کسانی بوده‌اند مفسران گفتگوی بسیار کرده‌اند، ولی بعید نیست که هر دو عبارت اشاره به گروه منافقان مدینه باشد، زیرا قرآن مجید درباره منافقان که شرح حال آن‌ها در آغاز سوره بقره آمده است می‌گوید: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا: در دل‌های آنان بیماری است و خدا نیز بر بیماری آن‌ها می‌افزاید» (۱۰ / بقره).

و این گروه یا منافقانی هستند که در مدینه به صفوف مسلمانان پیوسته بودند و اظهار اسلام و ایمان می‌کردند، اما در باطن با آنها نبودند و یا آنها که در مکه ظاهراً ایمان آورده‌اند، ولی از هجرت به مدینه سرباز زدند و در میدان بدر به صفوف مشرکان پیوسته و به هنگامی که کمی نفرات مسلمانان را در برابر لشکر کفر دیدند در تعجب فرو رفتند و گفتند این جمعیت مسلمانان فریب دین و آیین خود را خوردند و به این میدان گام گذاردند و در هر حال خداوند از نیت باطنی آنها خبر می‌دهد و اشتباه آنان و همفکرانشان را روشن می‌سازد. ﴿۵۰﴾ **وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبِرَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ**

و اگر ببینی کافران را به هنگامی که فرشتگان (مرگ) جان آنها را می‌گیرند و بر صورت و پشت آنها می‌زنند و (می‌گویند) بجشید عذاب سوزنده را (به حال آنها نأسف خواهی خورد).

گرچه «تَرَى» فعل مضارع است ولی با وجود «لَوْ» معنی ماضی می‌بخشد، بنابراین آیه

فوق اشاره به وضع گذشته کافران و مرگ دردناک آنان است . بنابراین آیه فوق اشاره به فرشتگان مرگ و لحظه قبض روح و مجازات دردناکی است که در این لحظه بر دشمنان حق و گنهکاران بی ایمان وارد می سازند. «عَذَابُ الْحَرِيقِ» اشاره به مجازات روز قیامت است ، زیرا در آیات دیگر قرآن مانند آیه ۹ و ۲۲ سورة حج و ۱۰ بروج نیز به همین معنی آمده است .

﴿ ۵۱ ﴾ ذٰلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ اَيْدِيَكُمْ وَاَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلّٰمٍ لِّلْعٰبِدِ

این در مقابل کارهایی است که از پیش فرستاده اید و خداوند نسبت به بندگانش هرگز ستم روا نمی دارد .

واژه «ظَلَامٌ» صیغه مبالغه و به معنی بسیار ظلم کننده است ، علت انتخاب این واژه در این جا و مانند آن و همچنین بحث های دیگری پیرامون ظلم در جلد سوم تفسیر نمونه صفحه ۱۹۵ بیان شده است .

تعبیر به «دست» به خاطر آن است که انسان غالب اعمال خویش را به کمک دست انجام می دهد وگرنه آیه فوق همه اعمال بدنی و روحی را شامل می گردد .

﴿۵۲﴾ كَذَّابٌ ءَالُ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ
إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ

(حال این گروه مشرکان) همانند حال نزدیکان فرعون و کسانی که پیش از آنها بودند ،
آنها آیات خدا را انکار کردند خداوند هم آنان را به گناهانشان کیفر داد ، خداوند
قوی و کیفرش شدید است .

بنابراین تنها قریش و مشرکان و بت پرستان مکه نبودند که با انکار آیات الهی و لجاجت در برابر
حق و درگیری با رهبران راستین انسانیت گرفتار کیفر گناهانشان شدند ، این یک قانون جاودانی
است که اقوام نیرومندتر و قوی تر همچون فرعونیان و اقوام ضعیف تر را نیز دربرمی گیرد .

﴿۵۳﴾ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَ
أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

این به خاطر آن است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده تغییر نمی دهد جز
آن که آنها خودشان را تغییر دهند و خداوند شنوا و دانا است .

بیک سنت تغییرناپذیر

به تعبیر دیگر فیض رحمت خدا بیکران و عمومی و همگانی است ولی به تناسب شایستگی‌ها و لیاقت‌ها به مردم می‌رسد، در ابتدا خدا نعمت‌های مادی و معنوی خویش را شامل حال اقوام می‌کند، چنانچه نعمت‌های الهی را وسیله‌ای برای تکامل خویش ساختند و از آن در مسیر حق مدد گرفتند و شکر آن را که همان استفاده صحیح است به‌جا آوردند، نعمتش را پایدار بلکه افزون می‌سازد، اما هنگامی که این مواهب وسیله‌ای برای طغیان و سرکشی و ظلم و بیدادگری و تبعیض و ناسپاسی و غرور و آلودگی گردد، در این هنگام نعمت‌ها را می‌گیرد و یا آن را تبدیل به بلا و مصیبت می‌کند، بنابراین دگرگونی‌ها همواره از ناحیه ما است وگرنه مواهب الهی زوال‌ناپذیر است.

عوامل حیات و مرگ ملت‌ها

تاریخ، اقوام و ملت‌های گوناگونی را به ما نشان می‌دهد: گروهی را که آخرین مراحل ترقی را به سرعت طی کردند و گروهی را که به پایین‌ترین مرحله انحطاط رسیدند، گروه

سومى که يك روز پىراکنده و وامانده و شکست خورده بودند ، اما روز ديگر نيرومند و سربلند شدند ، گروه چهارمى که به عکس از عالى ترين مرحله افتخار به قعر دره ذلت و خواری سقوط کردند .

بسيارند کسانى که از برابر صحنه هاى مختلف تاريخ به آسانى مى گذرند ، بدون اين که کمترين اندیشه اى در آن کنند و نيز بسيارند کسانى که به جاى بررسى علل و عوامل اصلى و زيربنايى حيات و مرگ ملت ها ، گناه را به گردن عوامل کم اهميت که نقش اساسى را به عهده ندارند و يا عوامل موهوم و خرافى و خيالى مى اندازند .

بسيارى تمام علت بدبختى خود را به بيگانگان و سياست هاى مخرب آنها نسبت مى دهند و عده اى همه اين حوادث را مولود گردش موافق و مخالف افلاک مى پندارند ، سرانجام عده اى دست به دامن قضا و قدر ، به مفهوم تحريف يافته اش و يا شانس و طالع و اقبال مى زنند و همه حوادث تلخ و شيرين را از اين طريق توجيه مى کنند .

همه اين ها براى اين است که از درک علل واقعى وحشت دارند .

قرآن در آیات فوق انگشت روی نقطه اصلی «دردها» و «درمان‌ها» و عوامل پیروزی و شکست گذارده و می‌گوید: برای یافتن عامل اصلی لازم نیست آسمان‌ها و زمین‌ها را جستجو کنید و یا به دنبال عوامل موهوم و پنداری راه بیفتید بلکه کافی است تنها در وجود، در فکر و روحیه و اخلاق خود و در نظامات اجتماعی خودتان جستجو کنید، هر چه هست در این جا است.

ملت‌هایی که فکر و اندیشه خود را به کار انداختند، دست اتحاد و برادری به هم دادند، سعی و تلاش و اراده و تصمیم نیرومند داشتند و به هنگام لزوم، جانبازی و فداکاری کردند و قربانی دادند، به طور قطع پیروز شدند، اما هنگامی که رکود و سستی و تنبلی جای سعی و کوشش را گرفت، غفلت و بی‌خبری به جای آگاهی و تردید و دودلی به جای تصمیم، محافظه‌کاری به جای شهامت، نفاق و تفرقه به جای اتحاد، تن‌پروری و خودخواهی به جای فداکاری و تظاهر و ریاکاری به جای اخلاص و ایمان نشست، سقوط و نکبت آغاز شد. در حقیقت جمله «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا

بِأَنْفُسِهِمْ» برترین قانون حیات انسان‌ها را بیان می‌کند و روشن می‌سازد که مکتب قرآن در زمینه حیات جامعه‌ها اصیل‌ترین و روشن‌ترین مکتب‌هاست، حتی به آن‌ها که در عصر اتم و فضا انسان را فراموش کرده و گرداننده چرخ‌های تاریخ را ابزارهای تولید و مسائل اقتصادی که خود مولود انسان است می‌پندارند اعلام می‌کند که شما هم سخت در اشتباهید، شما معلول را گرفته و علت اصلی را که خود ایشان و دگرگونی انسان‌هاست فراموش کرده‌اید، به شاخه چسبیده‌اید، آن هم فقط یک شاخه و ریشه اصلی را از خاطر برده‌اید. راه دور نرویم تاریخ اسلام و یا صحیح‌تر تاریخ زندگی مسلمین، شاهد پیروزی‌های درخشانی در آغاز کار و شکست‌های تلخ و دردناکی به دنبال آن است، در قرون نخستین، اسلام به سرعت در جهان پیش می‌رفت و در همه جا نور علم و آزادی می‌پاشید، بر سر اقوام سایه علم و دانش می‌گسترده، نیروآفرین و قدرت‌بخش و تکان‌دهنده و آبادکننده بود و تمدنی خیره‌کننده به وجود آورد که در تاریخ سابقه نداشت اما چند قرن بیشتر نگذشت که این جوشش به خاموشی گرایید، تفرقه و پراکندگی، انزوا و بی‌تفاوتی، ضعف و ناتوانی

و در نتیجه عقب ماندگی جای آن همه ترقی را گرفت ، تا آن جا که مسلمانان جهان برای وسایل ابتدایی زندگی ناچار شدند دست به دامن دیگران بزنند ، فرزندان خود را برای فراگرفتن علم و دانش راهی دیار بیگانه کنند ، در حالی که یک روز دانشگاه های مسلمانان برترین دانشگاه های جهان و مرکز دانشجویان دوست و بیگانه بود ، ولی کار به جایی رسید که نه تنها صادرکننده علم و صنعت و تکنولوژی نشدند بلکه مواد ابتدایی غذایی را نیز از خارج از کشورهای خود وارد کردند .

سرزمین فلسطین آنها ، که یک روز کانون مسجد و عظمت مسلمین بود و حتی جنگجویان صلیبی با میلیون ها کشته و مجروح در طی دو یست سال نتوانستند آن را از دست سربازان اسلام بیرون آورند، در مدت شش روز به آسانی از دست دادند ، در حالی که برای پس گرفتن یک وجب آن را از دشمن باید ماه ها و سال ها چانه بزنند چانه ای که معلوم نیست پایانش به کجا بیانجامد .

آیا این وعده الهی که می فرماید : « وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ :

یاری مؤمنان برعهده ماست « (۴۷ / روم) تخلف پذیرفته؟
و یا این که می گوید: « وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ: عزت و سربلندی
از آن خدا و پیامبر و مؤمنان است « (۸ / منافقون) منسوخ گشته ؟
و یا این که می گوید: « وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ
أَنَّ الْأَرْضَ يَرثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ: در کتب آسمانی پیشین نوشتیم که زمین از آن بندگان
صالح ماست « (۱۰۵ / انبیاء) دگرگون شده است؟
آیا خداوند ، العیاذ بالله ، از انجام وعده های خود عاجز است؟ و یا وعده های خویش را به
دست فراموشی سپرده و یا تغییر داده ؟ ... اگر چنین نیست پس چرا آن همه مجد و
عظمت و قدرت و سربلندی و افتخار از میان رفت ؟
قرآن مجید در آیه کوتاه فوق به همه این سؤال ها و صدها سؤال مانند آن یک پاسخ
بیشتر نمی گوید و آن این که سری به اعماق قلبتان بزنید و نگاهی به زوایای اجتماعتان
ببفکنید ، ببینید دگرگونی ها از ناحیه خود شما شروع شده است ، لطف و رحمت خدا

برای همگان گسترده است ، شما باید که شایستگی ها و لیاقت ها را از میان بردید و به چنین روز غم انگیزی اقتصادید .

این آیه تنها از گذشته سخن نمی گوید که بگوییم گذشته با همه تلخی و شیرینی هایش گذشته است و دیگر باز نمی گردد و سخن از آن پیهوده است .

بلکه از امروز و آینده نیز سخن می گوید ، که اگر بار دیگر به سوی خدا آیید ، پایه های ایمان را محکم کنید ، اندیشه ها را بیدار سازید ، تعهد ها و مسئولیت هایتان را به یاد آرید ، دست ها را به یکدیگر بفشارید ، به پاخیزید و فریاد کشید و بخروشید و بجوشید ، قربانی دهید و جهاد کنید و تلاش و کوشش را در همه زمینه ها بکار گیرید ، باز هم آب رفته به جوی آید ، روزهای تیره و تاریک سپری شود ، افقی درخشان و سرنوشتی روشن در برابر شما آشکار می گردد و مجد و عظمت دیرین در سطحی عالی تر تجدید خواهد شد.

سلب نعمت نتیجه ارتکاب گناه است

این بحث را با ذکر دو روایت پایان می دهیم.

نخست این که از امام صادق علیه السلام نقل شده: « مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ فَسَلَبَهَا إِلَّا هَ حَتَّى يُذْنِبَ ذَنْبًا يَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ السَّلْبَ : خداوند هیچ نعمتی که به بنده‌ای بخشیده از او نمی‌گیرد مگر این که گناهی کند که به خاطر آن مستحق سلب آن نعمت شود. » (۱)

در حدیث دیگری از آن امام علیه السلام می‌خوانیم: « خداوند پیامبری را مأمور کرد که این سخن را به قوم خود بگوید که هیچ جمعیت و گروهی که در پرتو اطاعت من در خوشی و آسایش بوده‌اند از آن چه موجب رضایت من است تغییر حالت نداده‌اند مگر این که من هم آن‌ها را از آن چه دوست می‌دارند به آن چه ناخوش دارند تغییر حال داده‌ام و هر گروه و خانواده‌ای که به خاطر معصیت گرفتار ناراحتی بوده‌اند ، سپس از آن چه موجب عدم رضایت من است تغییر موضع داده‌اند من هم آن‌ها را به آن چه دوست دارند رساننده و تغییر موضع داده‌ام. » (۲)

۱- «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۱۶۳. ۲- «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۱۶۳.

جبر سرنوشت و جبر تاریخ و سایر جبرها ممنوع

موضوع مهم دیگری که از آیه فوق به روشنی استفاده می شود این است که انسان سرنوشت خاصی که از پیش تعیین شده باشد ندارد و تحت تأثیر «جبر تاریخ» و «جبر زمان» و «محیط» نیست ، بلکه عامل سازنده تاریخ و زندگی انسان دگرگونی هایی است که در روش و اخلاق و فکر و روح او به اراده خودش پیدا می شود .

بنابراین آن ها که معتقد به قضا و قدر جبری هستند و می گویند همه حوادث به خواست اجباری پروردگار است با آیه فوق محکوم می شوند و همچنین جبر مادی که انسان را بازچیه دست غرایز تغییرناپذیر و اصل وراثت می داند و یا جبر محیط که او را محکوم چگونگی اوضاع اقتصادی و شرایط تولید می داند از نظر مکتب اسلام و قرآن بی ارزش و نادرست است ، انسان آزاد است و سرنوشت خود را به دست خویش می سازد .

انسان ، با توجه به اصلی که در آیه فوق خواندیم ، زمام سرنوشت و تاریخ خود را در

دست دارد که برای خود افتخار و پیروزی می‌آفریند و اوست که خود را گرفتار شکست و ذلت می‌سازد، درد او از خود اوست و دوی او به دست خودش تا در وضع او دگرگونی پیدا نشود و با خودسازی خویشتن را عوض نکند تغییری در سرنوشتش پیدا نخواهد شد.

﴿۵۴﴾ كَذَابٍ ءَالٍ فِرْعَوْنَ وَالدِّينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَاهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ
اَغْرَقْنَاهُ ءَالَ فِرْعَوْنَ وَكُلُّ كَانُوا ظَالِمِينَ

این (درست) به حال فرعونیان و کسانی که پیش از آنها بودند می‌ماند که آیات پروردگارشان را تکذیب کردند و ما هم به خاطر گناهانشان آنها را هلاک نمودیم فرعونیان را غرق کردیم و همه این گروه‌ها ظالم (و ستمگر) بودند.

در این جا پرسشی پیش می‌آید که چرا در این فاصله کوتاه «كَذَابٍ ءَالٍ فِرْعَوْنَ ...» با مختصر تفاوتی تکرار شده است؟ در جواب این سؤال به این نکته باید توجه داشت که گرچه تکرار و تأکید در مسائل حسّاس و حیاتی یکی از اصول بلاغت است و در گفته‌های فصیحان و بلیغان همواره دیده می‌شود، ولی در آیات فوق تفاوت مهمی نیز وجود دارد که

عبارت را از صورت تکرار خارج می‌سازد .

و آن این‌که آیه نخست اشاره به مجازات‌های الهی در مقابل انکار آیات حق می‌کند و سپس حال آن‌ها را در این قسمت به فرعونیان و اقوام پیشین تشبیه می‌نماید .

﴿۵۵﴾ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

بدترین جنبندگان نزد خدا کسانی هستند که راه کفر پیش گرفتند و ایمان نمی‌آورند .

تعبیر به « الَّذِينَ كَفَرُوا » شاید اشاره به این باشد که بسیاری از یهود مدینه قبل از ظهور پیامبر اسلام طبق آنچه در کتب خود دیده بودند نسبت به وی اظهار علاقه و ایمان می‌کردند ، بلکه مبلغ او بودند و مردم را برای ظهورش آماده می‌ساختند ، ولی پس از ظهورش چون منافع مادی خویش را در خطر دیدند به کفر گراییدند و آن‌چنان در این راه سرسختی نشان دادند که هیچ امیدی به ایمان آن‌ها نبود ، آن‌چنان‌که قرآن می‌گوید : « فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ » .

﴿۵۶﴾ الَّذِينَ عَاهَدَتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ

کسانی که با آنها پیمان بستی سپس هر بار عهد خود را می شکندند و (از پیمان شکنی و خیانت) پرهیز ندارند.

تعبیر به «يَنْقُضُونَ» و «لَا يَتَّقُونَ» که فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد دلیل بر این می باشد که آنها کسراً پیمان خود را با پیامبر ﷺ شکستند.

﴿۵۷﴾ فَأَمَّا تَتَقَفَّنَهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرَّدَ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ

اگر آنها را در (میدان) جنگ بیایی آن چنان به آنها حمله کن که جمعیت هایی که پشت سر آنها هستند پراکنده شوند، شاید متذکر گردند (و عبرت گیرند).

شدت عمل در برابر پیمان شکنان

«تَتَقَفَّنَهُمْ» از ماده «تَقَفَّ» به معنی درک کردن چیزی از روی دقت و با سرعت است، اشاره به این که باید از موضع گیری های آنها به سرعت و با دقت آگاه شوی و پیش از آن که ترا در یک جنگ غافلگیرانه گرفتار کنند صاعقه بر سر آنها فرود آیی.

«تَشْرِدُ» از ماده «تَشَرَّيْدُ» به معنی پراکنده ساختن توأم با اضطراب است ، یعنی آنچنان به آن‌ها حمله کن که گروه‌های دیگر از دشمنان و پیمان شکنان متفرق گردند و فکر حمله را از سر بیرون کنند. این دستور به خاطر آن است که دشمنان دیگر و حتّی دشمنان آینده عبرت گیرند و از دست زدن به جنگ خودداری کنند و همچنین آن‌ها که با مسلمانان پیمانی دارند و یا در آینده پیمانی خواهند بست از نقض پیمان خودداری کنند «و شاید همگی متذکر شوند» (لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ) .

﴿٥٨﴾ **وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ**

و هر گاه (با ظهور نشانه‌هایی) از خیانت گروهی بیم داشته باشی (که عهد خود را شکسته حمله غافلگیرانه کند) به طور عادلانه به آن‌ها اعلام کن (که پیمانشان لغو شده است) زیرا خداوند خائنان را دوست نمی‌دارد .

جمله «فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ» از ماده «اِنْبَازَ» به معنی افکندن و یا به معنی اعلام کردن است ، یعنی پیمان آن‌ها را به سوی آن‌ها بیفکن و الغا کن و لغو آن را اعلام نما .

گرچه در آیه فوق به پیامبر اجازه داده شده که در زمینه ترس از خیانت و پیمان شکنی دشمن پیمان آن‌ها را لغو کند ، ولی روشن است که این ترس بدون دلیل نخواهد بود حتماً در زمینه‌ای است که آن‌ها مرتکب اعمالی می‌شوند که نشان می‌دهد در فکر پیمان شکنی و زد و بند با دشمن و حمله غافلگیرانه هستند ، این مقدار از قرائن و علائم اجازه می‌دهد که پیامبر ﷺ پیمان آن‌ها را لغو شده اعلام کند. تعبیر به « عَلَى سَوَاءٍ » یا به معنی این است که همان‌گونه که آن‌ها پیمان خویش را عملاً لغو کرده‌اند تو هم از طرف خودت الغا کن ، این یک حکم عادلانه و متساوی است و یا این‌که به معنی اعلام کردن به یک روش واضح و بی‌پیرایه و خالی از هرگونه خدعه و نیرنگ است. آیه فوق در عین این‌که به مسلمانان هشدار می‌دهد سعی کنند که مورد حمله پیمان شکنان قرار نگیرند رعایت اصول انسانی را در حفظ تعهدات و یا الغای پیمان‌ها به آن‌ها گوشزد می‌کند .

﴿ ۵۹ ﴾ وَ لَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ

و آن‌ها که راه کفر پیش گرفتند تصور نکنند (با این اعمال) پیروز می‌شوند (و از قلمرو

کیفر ما بیرون می‌روند) آن‌ها هرگز ما را عاجز نخواهند کرد.

﴿۶۰﴾ **وَاعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ
عَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ
شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفِّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ**

در برابر آن‌ها (دشمنان) آنچه توانایی دارید از «نیرو» آماده سازید (و همچنین) اسب‌های ورزیده (برای میدان نبرد) تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید و (همچنین) گروه دیگری غیر از این‌ها را که شما نمی‌شناسید و خدا می‌شناسد و هرچه در راه خدا (و تقویت بنیه دفاعی اسلام) انفاق کنید، به شما بازگردانده می‌شود و به شما ستم نخواهد شد.

افزایش قدرت جنگی و هدف آن

«رباط» به معنی بستن و پیوند دادن است و بیشتر به معنی بستن حیوان در نقطه‌ای برای نگهداری و محافظت به کار رفته، سپس به همین تناسب به معنی محافظت و مراقبت

به طور کلی آمده است و «مُرَابَطَة» به معنای محافظت مرزها و همچنین به معنای مراقبت از هر چیز دیگر می آید و به محل بستن و نگاهداری حیوانات «رِبَاط» گفته می شود و به همین تناسب کاروانسرا را عَرَب «رِبَاط» می گویند .

در جمله کوتاه فوق یک اصل اساسی در زمینه جهاد اسلامی و حفظ موجودیت مسلمانان و مجسد و عظمت و افتخارات آنان بیان شده است و تعبیر آیه به قدری وسیع است که بر هر عصر و زمان و مکانی کاملاً تطبیق می کند .

کلمه «قُوَّة» چه کلمه کوچک و پرمعنایی است ، نه تنها وسایل جنگی و سلاح های مدرن هر عصری را دربرمی گیرد ، بلکه تمام نیروها و قدرت هایی را که به نوعی از انواع در پیروزی بر دشمن اثر دارد شامل می شود ، اعم از نیروهای مادی و معنوی .

آنها که گمان می کنند راه پیروزی بر دشمن و حفظ موجودیت خویش تنها بستگی به کمیت سلاح های جنگی دارد ، سخت در اشتباهند ، زیرا ما در همین میدان های جنگ عصر خود ملت هایی را دیدیم که با نفرات و اسلحه کمتر در برابر ملت های نیرومندتر و با

سلاحی پیشرفته تر پیروز شدند، مانند ملت مسلمان الجزایر در برابر دولت نیرومند فرانسه . بنابراین علاوه بر این که باید از پیشرفته ترین سلاح های هر زمان ، به عنوان یک وظیفه قطعی اسلامی ، بهره گیری کرد ، باید به تقویت روحیه و ایمان سربازان که قوت و نیروی مهم تـری اسـت پرداخت .

از قدرت های اقتصادی ، فرهنگی ، سیاسی ، که آن ها نیز در مفهوم « قُوَّة » مندرج هستند و نقش بسیار مؤثری در پیروزی بر دشمن دارد نیز نباید غفلت کرد . جالب این است که در روایات اسلامی برای کلمه « قُوَّة » تفسیرهای گوناگونی شده که از وسعت مفهوم این کلمه حکایت می کند ، مثلاً در بعضی از روایات می خوانیم که پیامبر ﷺ فرمود : « منظور از قُوَّة "تیر" است » . (۱)

۱ - «نور الثقلین» ، جلد ۲ ، صفحه ۱۶۴ و ۱۶۵ .

و در روایت دیگری که در تفسیر «علی بن ابراهیم» آمده می‌خوانیم که منظور از آن هرگونه اسلحه است.^(۱) و باز در روایتی که در تفسیر عیاشی آمده می‌خوانیم که منظور از آن شمشیر و سپر است.^(۲)

و بالاخره در روایت دیگر که در کتاب «مَنْ لَا يَخْضُرُ» آمده می‌خوانیم: «مِنْهُ الْخَضَابُ السَّوَادُ»^(۳) یکی از مصداق‌های قوّه در آیه موهای سفید را به وسیله رنگ سیاه کردن است، یعنی اسلام حتی رنگ موها را که به سرباز بزرگسال چهره جوان‌تری می‌دهد تا دشمن مرعوب گردد از نظر دور نداشته است و این نشان می‌دهد که چه اندازه مفهوم «قوّه» در آیه فوق صحیح است.

بنابراین آن‌ها که تنها پاره‌ای از روایات را دیده‌اند و کلمه «قوّه» را به یک مصداق،

۱ و ۲ و ۳ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۱۶۴ و ۱۶۵.

محدود ساخته‌اند گرفتار اشتباه عجیبی شده‌اند .

ولی افسوس که مسلمانان با داشتن یک چنین دستور صریح و روشنی گویا همه چیز را به دست فراموشی سپرده‌اند ، نه از فراهم ساختن نیروهای معنوی و روانی برای مقابله دشمن در میان آن‌ها خبری هست و نه از نیروهای اقتصادی و فرهنگی و سیاسی و نظامی و عجیب این است که با این فراموشکاری بزرگ و پشت سرانداختن چنین دستور صریح باز خود را مسلمان می‌دانیم و گناه عقب افتادگی خود را به گردن اسلام می‌افکنیم و می‌گوییم اگر اسلام آیین پیشرفت و پیروزی است پس چرا ما مسلمان‌ها عقب افتاده‌ایم ؟ به عقیده ما اگر این دستور بزرگ اسلامی (وَ اَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ) به عنوان یک شعار همگانی در همه جا تبلیغ شود و مسلمانان از کوچک و بزرگ ، عالم و غیر عالم ، نویسنده و گوینده ، سرباز و افسر ، کشاورز و بازرگان ، در زندگی خود آن‌را به کار بندند ، برای جبران عقب ماندگی‌شان کافی است .

سیره عملی پیامبر ﷺ و پیشوایان بزرگ اسلام نیز نشان می‌دهد که آن‌ها برای مقابله با

دشمن از هیچ فرصتی غفلت نمی‌کردند، در تهیه سلاح و نفرات، تقویت روحیه سربازان، انتخاب محل اردوگاه و انتخاب زمان مناسب برای حمله به دشمن و به کار بستن هرگونه تاکتیک جنگی، هیچ مطلب کوچک و بزرگی را از نظر دور نمی‌داشتند. معروف است که در ایام جنگ «حُتَین» به پیامبر ﷺ خبر دادند که سلاح تازه مؤثری در «یمن» اختراع شده است، پیامبر ﷺ فوراً کسانی را به یمن فرستاد تا آن سلاح را برای ارتش اسلام تهیه کنند.

در حوادث جنگ اُحُد می‌خوانیم که پیامبر ﷺ در مقابل شعار بت پرستان «أَعْلُ هُبَلٍ، أَعْلُ هُبَلٍ: سربلند باد بت بزرگ هُبَل...» شعار کوبنده تر و نافذتری به مسلمانان تعلیم داد تا بگویند «اللَّهُ أَكْبَرُ وَ أَجَلُّ: خدا برتر و بالاتر از همه چیز است و در برابر شعار «إِنَّ لَنَا الْعَزَىٰ وَ لَا عَزَىٰ لَكُمْ: بت بزرگ عَزَى برای ماست و شما عَزَى ندارید» بگویند: «اللَّهُ مَوْلَانَا وَ لَا مَوْلَا لَكُمْ: خداوند ولی و سرپرست و تکیه گاه ماست و شما تکیه گاهی ندارید». این نشان می‌دهد که پیامبر ﷺ و مسلمانان حتی از تأثیر یک شعار قوی در برابر

دشمن غافل نبودند و بهترین آن را برای خود انتخاب می‌کردند .
 دستور مهم فقهی اسلام در زمینه «مسابقه تیراندازی و اسب‌سواری» که حتی برد و باخت مالی را در زمینه آن تجویز کرده و مسلمانان را به این مسابقه دعوت نموده است ،
 نمونه دیگری از بینش عمیق اسلام در زمینه آمادگی در برابر دشمن است .
 نکته مهم دیگری که از آیه فوق استفاده می‌شود رمز جهانی و جاویدانی بودن آیین اسلام است ، زیرا مفاهیم و محتویات این آیین آن‌چنان گسترده است که با گذشت زمان به کهنگی و فرسودگی نمی‌گراید ، جمله « وَاعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ » هزار سال پیش مفهوم زنده‌ای داشت و امروز هم چنین است و ده هزار سال دیگر هم مفهوم آن همچنان زنده باقی خواهد ماند ، زیرا هر سلاح و قدرتی در آینده نیز پیدا شود در کلمه جامع « قُوَّة » نهفته است چون جمله « مَا اسْتَطَعْتُمْ » « عام » و کلمه « قُوَّة » که به صورت « نکره » آمده است عمومیت آن را تقویت کرده و هرگونه نیرویی را شامل می‌شود .
 در این جا یک سؤال پیش می‌آید و آن این‌که چرا بعد از ذکر کلمه « قُوَّة » که مفهومی

چنین گسترده دارد مسئله اسب‌های ورزیده جنگی مطرح شده است ؟

پاسخ این سؤال با یک جمله روشن می‌شود و آن این‌که آیه فوق در عین این‌که یک دستور وسیع برای همه قرون و اعصار بیان نموده ، دستور خاصی هم برای عصر پیامبر ﷺ ، عصر نزول قرآن نیز بیان داشته است ، در حقیقت این مفهوم کلی را با ذکر یک مثال روشن برای نیاز آن عصر و زمان پیاده کرده است ، زیرا اسب اگرچه در میدان‌های جنگ امروز با وجود تانک‌ها و زره‌پوش‌ها و هواپیماها و هلی‌کوپترها نقش چندانی ندارد ولی در آن عصر برای رزمندگان شجاع و پیشرو وسیله چابک و سریعی محسوب می‌شد.

هدف نهایی تهیه سلاح و افزایش قدرت جنگی

سپس قرآن به دنبال این دستور اشاره به هدف منطقی و انسانی این موضوع می‌کند و می‌گوید هدف این نیست که مردم جهان و حتی ملت خود را با انواع سلاح‌های مخرب و ویرانگر درو کنید و آبادی‌ها و زمین‌ها را به ویرانی بکشانید ، هدف این نیست که سرزمین‌ها و اموال دیگران را تصاحب کنید و هدف این نیست که اصول بردگی و استعمار را

در جهان گسترش دهید ، بلکه هدف این است که « با این وسایل دشمن خدا و دشمن خود را بترسانید » (تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ) .

زیرا غالب دشمنان گوششان بدهکار حرف حسابی و منطق و اصول انسانی نیست ، آنها چیزی جز منطق زور نمی فهمند .

اگر مسلمانان ضعیف باشند همه گونه تحمیلات به آنها می شود ، اما هنگامی که کسب قدرت کافی کنند دشمنان حق و عدالت و دشمنان استقلال و آزادی به وحشت می افتند و سر جای خود می نشینند .

هم اکنون که تفسیر این آیه را می نویسیم قسمت مهمی از سرزمین های اسلامی در فلسطین و کشورهای دیگر در زیر چکمه های سربازان اسرائیل است ، هجوم ناجوانمردانه ای که به جنوب لبنان شد و هزاران خانواده را آواره کردند و صدها نفر را به کشتن دادند و آبادی ها را به ویرانه های وحشتناکی مبدل ساختند ، بر این ماجرای غم انگیز فصل تازه ای افزود . در حالی که افکار عمومی مردم جهان به طور درست این عمل را محکوم کرده و حتی

دوستان اسرائیل در این موضوع با دیگران همصدا شده‌اند ، قطعنامه‌های سازمان ملل اسرائیل را به تخلیه همه این سرزمین‌ها مأمور می‌کند ، ولی این ملت چند میلیونی گوششان بدهکار هیچ یک از این مسائل نیست ، چراکه زور دارند و اسلحه و قدرت و آمادگی جنگی کافی و پشتیبان قوی و از سالیان دراز پیش از این خود را آماده برای چنین تسجاوزهایی کرده‌اند ، تنها منطقی که می‌تواند جوابگوی آن‌ها باشد منطقی « وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ ... تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ » می‌باشد ، گویی این آیه در عصر ما و برای وضع امروز ما نازل شده است و می‌گوید آن‌چنان نیرومند شوید که دشمن به وحشت بیفتد و زمین‌های غصب شده را پس بدهد و در سر جای خود بنشیند .

جالب توجه این‌که کلمه « عَدُوَّ اللَّهِ » را با « عَدُوَّكُمْ » قرین ساخته اشاره به این‌که در موضوع جهاد و دفاع اسلامی اغراض شخصی مطرح نیست ، بلکه هدف حفظ مکتب انسانی اسلام است ، آن‌ها که دشمنیشان با شما شکلی از دشمنی با خدا ، یعنی دشمنی با حق و عدالت و ایسمان و توحید و برنامه‌های انسانی دارد ، باید در

این زمینه‌ها هدف حملات یا دفاع شما باشند.

در حقیقت این تعبیر شبیه تعبیر «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» و یا «جِهَاد فِي سَبِيلِ اللَّهِ» است که نشان می‌دهد جهاد و دفاع اسلامی نه به شکل کشورگشایی سلاطین پیشین و نه توسعه طلبی استعمارگران و امپریالیست‌های امروز و نه به صورت غارتگری قبایل عرب جاهلی است، بلکه همه برای خدا و در راه خدا و در مسیر احیای حق و عدالت است. سپس اضافه می‌کند، «علاوه بر این دشمنانی که می‌شناسید دشمنان دیگری نیز دارید که آن‌ها را نمی‌شناسید» و با افزایش آمادگی جنگی شما آن‌ها نیز می‌ترسند و بر سر جای خود می‌نشینند (وَ آخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمْ).

آیه متضمن دستوری برای امروز مسلمانان نیز هست و آن این‌که تنها نباید روی دشمنان شناخته شده خود تکیه کنند و آمادگی خویش را در سرحد مبارزه آن‌ها محدود سازند بلکه دشمنان احتمالی و بالقوه را نیز باید در نظر بگیرند و حداکثر نیرو و قدرت لازم را فراهم کنند و اگر به راستی مسلمانان چنین نکته‌ای را در نظر می‌داشتند هیچ‌گاه گرفتار

حملات غافلگیرانه دشمنان نیرومند نمی‌شدند .

و در پایان این آیه اشاره به موضوع مهم دیگری می‌کند و آن این‌که تهیه نیرو و قوه کافی و ابزار و اسلحه جنگی و وسایل مختلف دفاعی ، نیاز به سرمایه مالی دارد ، لذا به مسلمانان دستور می‌دهد که باید با همکاری عموم این سرمایه را فراهم سازند و بدانید هر چه در این راه بدهید در راه خدا داده‌اید و هرگز گم نخواهد شد « و آنچه در راه خدا انفاق کنید به شما پس داده خواهد شد » (وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ) .

و تمام آن‌ها و بیشتر از آن به شما می‌رسد « و هیچ‌گونه ستمی بر شما وارد نمی‌گردد » (وَ أَنْتُمْ لَا تَظْلَمُونَ) .

این پاداش ، هم در زندگی این جهان از طریق پیروزی اسلام و شوکت و عظمت آن به شما می‌رسد ، زیرا یک ملت ضعیف و مغلوب سرمایه‌های مالی او نیز به خطر خواهد افتاد و امنیت و آرامش و استقلال خویش را نیز از دست خواهد داد ، بنابراین ثروت‌هایی که در این راه صرف می‌شود از طریق دیگر و در سطحی بالاتر عاید انفاق‌کنندگان خواهد شد .

و هم پاداش بزرگتری در جهان دیگر در جوار رحمت پروردگار در انتظار شماست با این حال نه تنها ظلم و ستمی بر شما نخواهد رفت بلکه بالاترین سود و بهره را خواهید برد . جالب توجه این که در جمله بالا کلمه « شئیء » که مفهوم وسیعی دارد بکار رفته ، یعنی هر گونه چیزی اعم از جان و مال و قدرت فکری یا نیروی منطق و یا هر گونه سرمایه دیگری را در راه تقویت بنیه دفاعی و نظامی مسلمانان در برابر دشمن انفاق کنید از خدا پنهان نخواهد ماند و آن را محفوظ داشته و به موقع به شما می دهد .

هدف و ارکان جهاد اسلامی

نکته دیگری که از آیه فوق استفاده می شود و پاسخگوی بسیاری از سؤالات و ایرادهای خرده گیران و افراد ناآگاه خواهد بود شکل و هدف و برنامه جهاد اسلامی است ، آیه به روشنی می گوید : هدف این نیست که انسان ها را به کشتن دهید و هدف این نیست که به حقوق دیگران تجاوز کنید ، بلکه همان طور که گفتیم هدف اصلی این است که دشمنان بترسند و به شما تجاوز نکنند و زور نگویند و تمام تلاش و کوشش شما باید در کوتاه کردن

شیر دشمنان خدا و حق و عدالت خلاصه شود .
 آیا مخالفان یک چنین تصویری از جهاد اسلامی را که قرآن با صراحت در آیه فوق آورده در ذهن خود ترسیم کرده‌اند که پشت سر هم به این قانون اسلامی حمله می‌کنند ، گاهی می‌گویند اسلام آیین شمشیر است و گاهی می‌گویند اسلام برای تسخیل عقیده متوسل به اسلحه شده است و گاهی پیامبر اسلام را با سایر کشورگشایان تاریخ مقایسه می‌کنند . به عقیده ما جواب همه این‌گونه ایرادها آن است که به قرآن بازگردند و در هدف نهایی این برنامه بیندیشند تا همه چیز بر آن‌ها روشن شود.

﴿ ۶۱ ﴾ **وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ**

و اگر تمایل به صلح نشان دهند ، تو نیز از در صلح درآ و بر خدا تکیه کن که او شنوا و داناست .

آمادگی برای صلح

اگر آن‌ها به سوی صلح پر و بال بگشایند تو هم به سوی آن پر و بال بگشای ، زیرا

«جَنَحُوا» از ماده «جَنُوح» به معنی تمایل آمده و به پر پرندگان نیز جَنَاح گفته می شود زیرا هر یک از بال های آنها به یک طرف متمایل است بنابراین در تفسیر آیه هم از ریشه لغت می توان استفاده کرد و هم از مفهوم ثانوی آن .

و از آن جا که به هنگام امضای پیمان صلح غالباً افراد گرفتار تردیدها و دو دلی ها می شوند به پیامبر دستور میدهد در قبول پیشنهاد صلح تردیدی به خود راه مده و چنان چه شرایط آن منطقی و عاقلانه و عادلانه باشد آن را بپذیر «وَبِرِجَالٍ كَانَتْ إِثْقَالًا عَلَى الرِّجَالِ يَلْعَنُ اللَّهُ الْفَاسِقِينَ» (و تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) .

﴿٦٢﴾ **وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي
أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ**

و اگر بخواهند تو را فریب دهند خدا برای تو کافی است او همان کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنان تقویت کرد .

ولی با این حال به پیامبر و مسلمانان هشدار می دهد که ممکن است در پیشنهادهای

صلح خدعه و نیرنگی در کار باشد و صلح را مقدمه‌ای برای ضربه غافلگیرانه‌ای قرار دهند یا هدفشان تأخیر جنگ برای فراهم کردن نیروی بیشتر باشد، اما از این موضوع نیز نگرانی به خود راه مده زیرا خداوند کفایت کار تو را می‌کند و در همه حال پشتیبان تو است (وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ).

سابقه زندگی تو نیز گواه بر این حقیقت است زیرا «اوست که تو را با یاری خود و به وسیله مؤمنان پاکدل تقویت کرد» (هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ).

بارها خطرات بزرگی برای تو فراهم ساختند و نقشه‌های خطرناکی طرح کردند که از طریق عادی غلبه بر آن ممکن نبود اما او تو را در برابر همه این‌ها حفظ کرد.

﴿٦٣﴾ وَ أَلَفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

و در میان دل‌های آن‌ها الفت ایجاد نمود، اگر تمام آنچه روی زمین است صرف

می‌کردی که در میان دل‌های آن‌ها الفت بیفکني نمی‌توانستی ولی خداوند در میان آن‌ها الفت ایجاد کرد ، او توانا و حکیم است .

سالیان دراز در میان طایفه اوس و خزرج در مدینه جنگ و خونریزی بود و سینه‌های آن‌ها مالا مال کینه و عداوت ، آن‌چنان‌که هیچ‌کس باور نمی‌کرد روزی آن‌ها دست دوستی و محبت به سوی هم دراز کنند و در یک صف قرار گیرند ولی خداوند قادر متعال این کار را در پرتو اسلام و در سایه نزول قرآن انجام داد ، نه تنها اوس و خزرج که از طایفه انصار بودند چنین کشمکش را داشتند یاران مهاجر پیامبر که از مکه آمده بودند نیز پیش از اسلام با هم الفت دوستی نداشتند و چه بسا سینه‌هایشان از کینه‌های یکدیگر پر بود اما خداوند همه آن کینه‌ها را شست و از میان برد به طوری که از سیصد و سیزده نفر رزمندگان بدر که حدود هشتاد نفر از مهاجران و بقیه از انصار بودند ارتشی کوچک اما یک پارچه و نیرومند ، متحد و متفق بوجود آمد که دشمن قوی پنجه خود را ، درهم شکستند .

سپس اضافه می‌کند فراهم ساختن این الفت و پیوند دل‌ها از طرق مادی و عادی امکان‌پذیر نبود « اگر تمام آنچه را در روی زمین خرج می‌کردی هیچ‌گاه نمی‌توانستی در میان دل‌هایشان الفت ایجاد کنی » (لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ) .

« ولی این خدا بود که در میان آن‌ها به وسیله ایمان الفت ایجاد کرد » (وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَفَ بَيْنَهُمْ) . آن‌ها که به وضع روحیه افراد لجوج و کینه‌توز مخصوصاً اقوام بی‌خبری همچون مردم عصر جاهلیت آشنا هستند می‌دانند این‌گونه کینه‌ها و عداوت‌ها را نه به وسیله مال و ثروت می‌شود شستشو کرد نه با جاه و مقام ، تنها راه فرونشاندن آن انتقام است همان انتقامی که به صورت زنجیره‌ای تکرار خواهد شد و در هر بار چهره زشت آن هولناک‌تر و دامنۀ آن وسیع‌تر خواهد گردید ، تنها چیزی که می‌تواند آن کینه‌های راسخ و ریشه دار را از میان ببرد ایجاد یک نوع انقلاب و دگرگونی در افکار و اندیشه‌ها و جان‌ها است ، آن‌چنان انقلابی که شخصیت‌ها را دگرگون سازد و طرز تفکرها را عوض کند و در سطحی بسیار بالاتر از آن‌چه

بودند قرار گیرند به طوری که اعمال گذشته در نظرشان پست و ناچیز و ابلهانه جلوه کند و به دنبال آن دست به یک خانه تکانی در اعماق وجود خود بزنند و زباله‌های کینه و قساوت و انتقام جویی و تعصب‌های قبیله‌ای و مانند آن را بیرون بریزند و این کاری است که از پول و ثروت هرگز ساخته نیست بلکه تنها در سایه ایمان و توحید واقعی امکان‌پذیر است .

و در پایان آیه اضافه می‌کند « خداوند عزیز و حکیم است » (إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) .

عزت او ایجاب می‌کند که هیچ کس را یارای مقاومت در مقابل او نباشد و حکمتش سبب می‌شود که همه کارهایش روی حساب باشد و لذا برنامه حساب شده‌ای دل‌های پراکنده را متحد ساخت و در اختیار پیامبرش گذاشت تا نور هدایت اسلام را به وسیله آنها در همه جهان پخش کند .

این قانون تنها مربوط به مسلمانان نخستین نبوده ، امروز هم که اسلام سایه خود را بر سر هشتصد میلیون مسلمان جهان گسترده و از نژادهای مختلف و اقوام کاملاً متفاوت و

گروه‌های اجتماعی متنوع پیروانی دارد هیچ حلقهٔ اتصالی نمی‌تواند آن‌ها را به هم متحد و مربوط سازد (جز حلقهٔ اتصال ایمان و توحید) اموال، ثروت‌ها و تشویق‌های مادی و کنگره‌ها و کنفرانس‌ها به تنهایی کاری از آن‌ها ساخته نیست باید همان شعله‌ای در دل‌ها افروخته شود که در قلوب مسلمانان نخستین بود و نصرت و پیروزی نیز تنها از همین راه اخوت اسلامی میسر است.

﴿۶۴﴾ **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ**

ای پیامبر، خداوند و مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند برای حمایت تو کافی است. بعضی از مفسران نقل کرده‌اند که این آیه هنگامی نازل شد که طایفهٔ یهود «بنی قریظه» و «بنی نضیر» به پیامبر ﷺ گفتند: ما حاضریم تسلیم تو شویم و از تو پیروی کنیم (و ترا یاری خواهیم کرد) آیهٔ بالا نازل شد و به پیامبر ﷺ هشدار داد که به آن‌ها اعتماد و تکیه

نکنند ، بلکه تکیه گاه خود را تنها خدا و مؤمنان قرار دهد . (۱)
حافظ «ابونعیم» که از علمای معروف اهل سنت است در کتاب فضائل الصحابه به اسناد خود نقل کرده که این آیه درباره علی بن ابیطالب نازل شده و منظور از مؤمنین علی علیه السلام است . (۲)
البته این گونه تفسیرها و شأن نزول ها آیه را منحصر و محدود نمی کند بلکه منظور این است شخصی مانند علی علیه السلام که در صف اول مؤمنان قرار دارد نخستین تکیه گاه پیامبر بعد از خدا از میان مسلمین است هر چند که دیگر مؤمنان نیز در صفوف بعد یار و یاور پیامبر صلی الله علیه و آله هستند .

﴿۶۵﴾ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ

۱- «تفسیر تبیان» ، جلد ۱۵ ، صفحه ۱۵۲ .

۲- «الغدیر» ، جلد ۲ ، صفحه ۵۱ .

يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ

ای پیامبر! مؤمنان را تحریک به جنگ (بادشمن) کن ، هرگاه بیست نفر با استقامت از شما باشند بر دویست نفر غلبه می کنند و اگر صد نفر باشند بر هزار نفر، از کسانی که کافر شدند پیروز می گردند چرا که آنها گروهی هستند که نمی فهمند .

منتظر برابری قوا نباشید

جنگجویان و رزمندگان هر اندازه آمادگی داشته باشند باز قبل از شروع به جنگ باید آنها را از نظر روحی تقویت و به اصطلاح شارژ کرد و این در برنامه تمام ارتش های آگاه جهان گنجانیده شده است که فرماندهان و افسران سپاه قبل از حرکت به سوی میدان ، جنگ و یا در میدان قبل از آغاز حمله با ذکر مطالب مناسبی روح جنگی آنان را تقویت می کنند و از خطر شکست بر حذر می دارند .

منتها دامنه این تشویق و تحریص در مکتب‌های مادی و مشابه آن محدود است ، ولی در مکتب‌های آسمانی بسیار گسترده‌تر است ، توجه به فرمان پروردگار و تأثیر ایمان به خدا و یادآوری مقام شهدای راه حق ، فضیلت و پاداش‌های بی‌حسابی که در انتظار آن‌ها است و افتخارها و مواهب معنوی که در پیروزی بر دشمن در صحنه جهاد وجود دارد ، بهترین وسیله برای تشویق و تحریک روح سلحشوری و استقامت و پایداری در سربازان می‌باشد ، در جنگ‌های اسلامی گاهی تلاوت چند آیه از قرآن مجید آن‌چنان سربازان مجاهد را آماده می‌ساخت که سر از پا نمی‌شناختند و یک پارچه عشق و شور و هیجان می‌شدند . در هر حال این جمله از آیه اهمیت تبلیغ و تقویت هرچه بیشتر روحیه سربازان را به عنوان یک دستور اسلامی روشن می‌سازد .

و به دنبال آن دستور دومی می‌دهد و می‌گوید : « اگر از شما بیست نفر سرباز با استقامت باشد بر دویست نفر غلبه خواهند کرد و اگر از شما صد نفر باشد بر هزار نفر از کافران غلبه می‌کند » (اِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ

عِشْرُونَ صَبْرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا) .
 گر چه تعبیر آیه به صورت اخبار از غلبه یک نفر بر ده نفر است ، ولی به قرینه
 آیه بعد که می گوید : « أَلَا نَحَقُّ اللَّهَ عَنْكُمْ : هم اکنون خدا این تکلیف را بر شما تخفیف داد » ...
 روشن می شود که منظور از آن تعیین وظیفه و برنامه و دستور است نه تنها یک خبر ساده و
 به این ترتیب مسلمانان نباید منتظر این باشند که از نظر نفرات جنگی با دشمن در یک
 سطح مساوی قرار گیرند بلکه حتی اگر عدد آنها یک دهم نفرات دشمن باشد
 باز وظیفه جهاد بر آنها فرض است .

سپس اشاره به علت این حکم کرده و می گوید : « این به خاطر آن است که دشمنان بی ایمان شما
 جمعیتی هستند که نمی فهمند » (بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ) .

این تعلیل در آغاز عجیب و شگفت آور به نظر می رسد که چه ارتباطی میان «آگاهی» و
 «پیروزی» یا «عدم آگاهی» و «شکست» وجود دارد ؟ ولی در واقع رابطه میان این دو بسیار

نزدیک و محکم است چه این که مؤمنان ، راه خود را به خوبی می شناسند ، هدف آفرینش و وجود خود را درک می کنند و از نتایج مثبتی که در این جهان و پاداش های فراوانی که در جهان دیگر در انتظار مجاهدان است باخبرند ، آنها می دانند برای « چه » می جنگند ؟ و برای « که » پیکار می کنند و در راه « چه هدف مقدسی » فداکاری می نمایند و اگر در این راه قربانی و شهید شوند حسابشان با « کیست » ؟

این مسیر روشن و این آگاهی ، به آنان صبر و استقامت و پسیامردی می بخشد . اما افراد بی ایمان و یا بت پرستان ، درست نمی دانند برای چه می جنگند ؟ و برای چه کسی مبارزه می کنند ؟ و اگر در این راه کشته شدند خون آنها را چه کسی جبران خواهد کرد ؟ تنها روی یک عادت و تقلید کورکورانه و یا تعصب خشک و بی منطق به دنبال این مکتب افتاده اند و این تاریکی راه و ناآگاهی از هدف و ندانستن پایان کار و نتیجه مبارزه ، اعصاب آنها را سست می کند و توان و استقامتشان را می گیرد و از آنها موجودی ضعیف می سازد .

﴿۶۶﴾ اَللّٰنْ خَفَّفَ اللّٰهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ اَنَّ فِیْكُمْ ضَعْفًا فَاِنْ یَّكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ یَّغْلِبُوا مِائَتَیْنِ وَاِنْ یَّكُنْ مِنْكُمْ اَلْفٌ یَّغْلِبُوا اَلْفَیْنِ بِاِذْنِ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ مَعَ الصّٰبِرِیْنَ

هم اکنون خداوند به شما تخفیف داد و دانست که در شما ضعفی وجود دارد بنابراین هرگاه یک صد نفر با استقامت از شما باشند بر دویست نفر پیروزی شوند و اگر یک هزار نفر باشند بر دو هزار نفر به فرمان خدا غلبه خواهند کرد و خدا با صابران است .

آیا آیه نخست منسوخ شده؟

همان طور که مشاهده کردیم آیه نخست ، به مسلمانان دستور می دهد که حتی اگر لشکر دشمن ده برابر آنها باشد از مقابله با آنها سرباز نزنند ، در حالی که در آیه دوم نسبت را به دو برابر تنـزول داده است .

این اختلاف ظاهری سبب شده که بعضی حکم آیه اوّل را به وسیله آیه دوم منسوخ

بدانند و یا آیه اوّل را بر یک حکم مستحب و آیه دوم را بر یک حکم واجب حمل کنند ، یعنی اگر تعداد دشمنان حداکثر دو برابر تعداد مسلمانان باشد وظیفه دارند از میدان جهاد عقب‌نشینی نکنند ، اما اگر بیش از دو برابر باشد تا ده برابر می‌توانند از جهاد خودداری کنند ، اما بهتر آن است که باز هم دست از جهاد برندارند .

ولی جمعی از مفسران را عقیده بر این است که اختلاف ظاهری که بین دو آیه دیده می‌شود نه دلیل بر نسخ است و نه دلیل بر استحباب ، بلکه هریک از این دو حکم مورد معینی دارد : به هنگامی که مسلمانان گرفتار ضعف و سستی شوند و در میان آن‌ها افراد تازه کار و ناآزموده و ساخته نشده ، بوده باشند مقیاس سنجش همان نسبت دو برابر است ، ولی به هنگامی که افراد ساخته شده و ورزیده و قوی‌الایمان همانند بسیاری از رزمندگان بدر بوده باشند این نسبت تسا ده برابر ترقّی می‌کند .

بنابراین دو حکم مذکور در دو آیه ، مربوط به دو گروه مختلف و در شرایط متفاوت

است و به این ترتیب نسخی در این جا وجود ندارد و اگر می‌بینیم در بعضی از روایات تعبیر به نسخ شده است باید توجه داشته باشیم نسخ در لسان روایات مفهوم وسیعی دارد که «تخصیص» را هم شامل می‌شود.

افسانه موازنه قوا

دو آیه فوق این حکم مسلم را دربردارد که مسلمانان هرگز نباید در انتظار موازنه ظاهری قوا با دشمن بشینند بلکه گاهی با دو برابر جمعیت خود و گاهی حتی با ده برابر باید به مقابله برخیزند و به عذر کمبود نفرات از برابر دشمن فرار نکنند و جالب این‌که در بیشتر میدان‌های جنگی اسلام تعادل قوا به سود دشمن به هم خورده بود و مسلمین غالباً در اقلیت بوده‌اند، نه تنها در جنگ‌هایی که در زمان پیامبر ﷺ اتفاق افتاد، مانند بدر و احد و احزاب و یا جنگ‌هایی مثل مَوتَه که تعداد مسلمانان سه هزار نفر و حَذاقِلْ عددی که از نفرات دشمن نوشته‌اند یکصد و پنجاه هزار نفر بود، بلکه در جنگ‌هایی که بعد از پیامبر ﷺ

رخ داد این تفاوت به نحو حیرت‌انگیزی وجود داشت ، مثلاً تعداد نفرات ارتش آزادی بخش اسلام را در جنگ با سپاه «ساسانی» پنجاه هزار نفر ، در حالی که تعداد سپاهیان خسرو پرویز را پانصد هزار نفر نوشته‌اند .

در واقعه «یَرْمُوك» که برخورد بزرگ ارتش اسلام با سپاهیان روم بود مورخان نقل کرده‌اند لشکری را که هِرْقِل گردآوری کرد حدود دویست هزار نفر بود ، ولی ارتش اسلام از بیست و چهار هزار نفر تجاوز نمی‌کرد . و عجیب‌تر این‌که نوشته‌اند تعداد نفراتی که از دشمن در این میدان به خاک افتادند بالغ بر هفتاد هزار نفر می‌شد .

شک نیست که موازنه و برتری قوا به ظاهر یکی از عوامل پیروزی است ، ولی چه چیز سبب می‌شد که این تفاوت بزرگ و چشمگیر به سود مسلمان‌ها جبران گردد ؟

پاسخ این سؤال مهم را قرآن با سه تعبیر در دو آیه فوق بیان کرده است در یک‌جا می‌گوید : «عِشْرُونَ صَبْرُونَ : بیست نفر با استقامت » و «مِائَةٌ صَابِرَةٌ : یکصد نفر با استقامت » .

یعنی روح استقامت و پایداری که ثمرهٔ درخت ایمان است سبب می‌شد که هر یک نفر در برابر ده نفر استقامت کنند و بر آنها پیروز گردند .

و در جای دیگر می‌گوید : « بَانَتْهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ » یعنی عدم آگاهی آنها از هدفشان و آگاهی شما نسبت به هدف مقدستان ، کمبود نفرات را جبران می‌کند .

و در جای دیگر تعبیر « بِإِذْنِ اللَّهِ » می‌کند ، یعنی امدادهای الهی و کمک‌های غیبی و معنوی و لطف و رحمت پروردگار شامل حال چنین مجاهدان باایمان و پراستقامت است .

امروز نیز مسلمانان در برابر دشمنان نیرومندی قرار دارند ، اما عجب این است که در بسیاری از میدان‌های جنگ نفرات مسلمین بسیار از دشمن برتری دارند ، ولی بازهم اثری از پیروزی نیست و درست در جهت عکس « مسلمین نخستین » گام برمی‌دارند .

این‌ها به خاطر آن است که آگاهی کافی متأسفانه در مسلمانان امروز نیست ، روح استقامت را به‌خاطر تسلیم شدن در برابر عوامل فساد و زرق و برق مادی از دست داده‌اند ، حمایت‌های الهی نیز به خاطر آلودگی به گناه از آنها سلب شده است در نتیجه به چنین

سرنوشتی گرفتار شده‌اند.

ولی راه بازگشت هنوز باز است و امیدواریم روزی فرارسد که مفهوم آیات فوق بار دیگر در مسلمین زنده شود و به وضع ذلت بار کنونی پایان دهند .

﴿ ۶۷ ﴾ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

هیچ پیامبری حق ندارد اسیرانی (از دشمن) بگیرد تا کاملاً بر آن‌ها پیروز گردد (و جای پای خود را در زمین محکم کند) شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید (و مایلد اسیران بیشتری بگیرید و در برابر گرفتن مالی آزاد کنید) ولی خداوند سرای دیگر را (برای شما) می‌خواهد و خداوند قادر و حکیم است .

اسیران جنگی

« يَثْخِنَ » از ماده « ثَخَن » در اصل به معنی ضخامت و غلظت و سنگینی آمده است ، سپس به همین مناسبت به پیروزی و غلبه آشکار و قوت و قدرت و شدت اطلاق شده .

«عَرَضُ» به معنی امور ناپایدار است و از آنجا که سرمایه‌های مادی این جهان پایدار نمی‌مانند «عَرَضُ الدُّنْيَا» به آن‌ها گفته شده.

آیه مورد بحث مسلمانان را توجه به یک نکته حساس جنگی می‌دهد و آن این‌که هیچ‌گاه مسلمانان پیش از شکست کامل دشمن نباید به فکر گرفتن اسیر باشند، زیرا چنان‌که از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود، بعضی از مسلمانان تازه کار در میدان «بدر» سعی داشتند دشمن را تا ممکن است اسیر کنند، برای این‌که طبق معمول جنگ‌های آن روز، پس از خاتمه جنگ، مبلغ قابل ملاحظه‌ای به نام «فِدَیَّة» یا «فِدَاء» می‌گرفتند و اسیران را در مقابل آن آزاد می‌کردند.

این کار ممکن است بعضی از مواقع کارخوبی محسوب شود؛ ولی قبل از اطمینان کامل از شکست دشمن کار خطرناکی است، زیرا مشغول شدن به گرفتن اسیران و بستن دست‌های آن‌ها و انتقال آنان به یک محل مناسب در بسیاری از اوقات جنگجویان را از اصل هدف جنگ بازمی‌دارد و چه بسا به «دشمن زخم خورده» امکان می‌دهد که حملات

خود را تشدید و جنگجویان را درهم بکوبند ، همان‌گونه که در حادثه جنگ احد توجه به جمع‌آوری غنائیم گروهی از مسلمانان را به خود مشغول ساخت و دشمن از فرصت استفاده کرد و ضربه نهایی خود را بر آنها وارد کرد .

بنابراین گرفتن اسیر تنها در صورتی مجاز است که اطمینان کامل از پیروزی بر دشمن حاصل شود در غیر این صورت باید با ضربات قاطع و کوبنده و پی در پی قدرت و نیروی دشمن مهاجم را از کار بیاندازد ، اما به محض حصول اطمینان از این موضوع ، هدف انسانی ایجاب می‌کند که دست از کشتن بردارند و به اسیر کردن قناعت کنند . سپس آن گروه‌را که برخلاف این دستور رفتار کردند مورد ملامت قرار داده و می‌گوید :

« شما تنها به فکر جنبه‌های مادی هستید و متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید ، در حالی که خداوند سرای جاویدان و سعادت همیشگی را برای شما می‌خواهد » (تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ) . البته همان‌طور که گفتیم توجه به جنبه‌های مادی اسیران جنگی و غفلت از اهداف نهایی یعنی پیروزی بر دشمن نه تنها به سعادت و پاداش اخروی لطمه می‌زند ، بلکه از نظر زندگی

این جهان و سربلندی و عزّت و آرامش نیز زیان بخش است ، در حقیقت این اهداف نهایی از امور پایدار این جهان محسوب می شود و به تعبیر دیگر نباید به خاطر منافع آنی و زودگذر ، منافع مستمر آینده را به خطر افکند .

و در پایان آیه می فرماید دستور فوق در واقع آمیخته ای از « عزّت و پیروزی » و « حکمت و تدبیر » است ، چون از ناحیه خداوند صادر شده « و خداوند عزیز و حکیم است » (وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) .

در آیه بالا بار دیگر تأکیدی پیرامون مسئله آزادی اراده انسان و نفی مکتب جبر دیده می شود ، زیرا می گوید : خداوند برای شما سرای جاویدان می خواهد در حالی که گروهی از شما در بند منافع مادی زودگذر هستید .

لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾

اگر فرمان سابق خدا نبود (که بدون ابلاغ ، امتی را کیفر ندهد) مجازات بزرگی به خاطر چیزی که (از اسیران) گرفتید به شما می رسید .

درباره جمله «لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ» مفسران، احتمالات گوناگون داده‌اند، ولی آنچه مناسب‌تر با تفسیر مجموع آیه است، این است که: «اگر نه این بود که خداوند از پیش مقرر داشته‌است که تاحکمی را به وسیله پیامبرش برای بندگان بیان نکرده آن‌ها را مجازات نکند، شما را به خاطر این که به دنبال گرفتن اسیران به منظور جلب منافع مادی رفتید و موقعیت ارتش اسلام و پیروزی نهایی آن را به خطر افکندید، سخت کیفر می‌داد، ولی همان گونه که در آیات دیگر قرآن تصریح شده، سنت پروردگار این است که نخست احکام را تبیین می‌کند سپس متخلفین را کیفر می‌دهد» مانند «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» (۱۵/اسراء). ﴿۶۹﴾ فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ اکنون از آنچه غنیمت گرفته‌اید حلال و پاکیزه بخورید و از خدا پرهیزید، خداوند آمرزنده و مهربان است.

آیا گرفتن فداء منطقی و عادلانه است؟

در این جا سؤالی پیش می‌آید که گرفتن مبلغی در برابر آزاد ساختن اسیران چگونه با

اصول عدالت سازگار می باشد؟ و آیا این یک نوع انسان فروشی نیست؟ ولی با کمی دقت پاسخ این سؤال روشن می شود، که «فداء» در حقیقت یک نوع غرامت جنگی است زیرا در هر جنگی مقدار زیادی از سرمایه های اقتصادی و نیروی انسانی از میان می رود، گروهی که به حق می جنگند حق دارند پس از پایان جنگ جبران خسارات خود را از دشمن بخواهند، یکی از طرق گرفتن خسارت مسئله «فداء» است و باتوجه به این که مبلغ «فداء» در آن روز درباره اسیران ثروتمند چهارهزار درهم و درباره افراد کم ثروت یک هزار، تعیین شده بود، معلوم می شود که مجموع اموالی که از این راه از قریش گرفته شد چندان قابل ملاحظه نبود حتی پاسخگوی خسارتهای مالی و انسانی که بر سپاه اسلام وارد شده بود، محسوب نمی شد.

از این گذشته اموال زیادی از مسلمانان در «مکه» به هنگامی که مجبور شدند بر اثر فشار قریش، به مدینه هجرت کنند در دست دشمن باقی مانده بود و از این نظر نیز مسلمانان حق داشتند که آن را جبران کنند.

توجه به این نکته نیز لازم است که گرفتن «فداء» جنبه الزامی ندارد و حکومت اسلامی می‌تواند در صورتی که صلاح ببیند، اسیران جنگی را مبادله کند و یا بدون گرفتن هیچ‌گونه امتیازی آزاد سازد، چنان‌که در آیه ۴ سورة محمد ﷺ به آن اشاره شده و تفسیر آن به خواست خدا خواهد آمد.

﴿۷۰﴾ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِنَّ يَعْلَمَ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

ای پیامبر! به اسیرانی که در دست شما هستند بگو اگر خداوند خیری در دل‌های شما بداند (و نیت نیک و پاکی داشته باشید) بهتر از آن‌چه از شما گرفته به شما می‌دهد و شما را می‌بخشد و خداوند آمرزنده و مهربان است.

مسأله مهم دیگری که در مورد اسیران جنگی وجود دارد موضوع اصلاح و تربیت و هدایت آن‌ها است، این موضوع در مکتب‌های مادی ممکن است مطرح نباشد، ولی در جهادی که برای آزادی و اصلاح انسان‌ها و تعمیم حق و عدالت صورت می‌گیرد، حتماً مطرح است.

لذا در آیه مورد بحث به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد که اسیران را با بیان دلگرم‌کننده‌ای به سوی ایمان و اصلاح روش خود دعوت و تشویق کند .

منظور از کلمه « خَيْرًا » در جمله « اِنْ يَعْلَمِ اللّٰهُ فِيْ قُلُوْبِكُمْ خَيْرًا » همان ایمان و پذیرش اسلام است و منظور از « خَيْرًا » در جمله بعد پاداش‌های مادی و معنوی است که در سایه اسلام و ایمان عاید آن‌ها می‌شود و به مراتب بالاتر از مبلغی است که به عنوان « فِدَاء » پرداخته‌اند . علاوه بر این پاداش‌ها لطف دیگری نیز درباره شما کرده و گناهانی را که در سابق و قبل از پذیرش اسلام مرتکب شده‌اید ، می‌بخشد « و خداوند آمرزنده و مهربان است » (وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ) .

﴿ ٧١ ﴾ **وَ اِنْ يُرِيْدُوْا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوْا اللّٰهَ مِنْ قَبْلُ فَاَمْكَنَ مِنْهُمْ وَ اللّٰهُ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ**

اما اگر بخواهند با تو خیانت کنند (موضوع تازه‌ای نیست) آن‌ها پیش از این (نیز) به خدا

خیانت کردند و خداوند (شمارا) بر آن‌ها پیروز کرد و خداوند دانا و حکیم است .

در تفسیرهای شیعه و اهل سنت در ذیل دو آیه فوق نقل شده که گروهی از انصار از

پیامبر ﷺ اجازه خواستند که از «عباس» عموی پیامبر ﷺ که در میان اسیران بدر بود، به احترام آن حضرت ﷺ فدیة گرفته نشود، ولی پیامبر ﷺ فرمود: «وَاللّٰهُ لَا تَذَرُنَّ مِنْهُ دَرَهَمًا» : به خدا سوگند، حتی از یک درهم آن نیز صرف نظر نکنید» (اگر گرفتن فداء قانون خدا است بسایید درباره همه حتی عموی من اجرا شود و فرق میان او و سایرین نباشد).

پیامبر ﷺ به عباس فرمود: «از طرف خودت و فرزند برادرت (عقیل بن ابیطالب) باید فداء بدهی»، عباس (که علاقه خاصی به مال داشت) گفت: «ای محمد می خواهی مرا چنان فقیر کنی که دست پیش روی طایفه قریش دراز کنم؟» پیامبر ﷺ فرمود: «از همان ذخیره ای که نزد همسرت ام الفضل گذاری و گفתי اگر من در میدان جنگ کشته شدم، این مال را مخارج خود و فرزندانم قرارده، فدیة پرداز».

عباس از این موضوع سخت در تعجب فرو رفت و گفت: چه کسی این خبر را به تو داده؟ (در حالی که کاملاً محرمانه بوده است) پیامبر ﷺ فرمود: «جبرئیل از طرف خداوند». عباس گفت: «سوگند به کسی که محمد به آن سوگند یاد می کند، هیچ کس جز من

و همسر از این راز آگاهی نداشت ، سپس گفت : " أَتَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ " و مسلمان شد . همه اسیران بدر پس از آزادی به مکه بازگشتند ، جز « عباس » و « عقیل » و « نُوَفَل » که قبول اسلام کردند و در مدینه ماندند و آیات فوق اشاره به وضع آنها می‌کند .^(۱)

در مورد اسلام آوردن عباس در بعضی از تواریخ چنین آمده که پس از قبول اسلام به مکه بازگشت و پیامبر ﷺ را به وسیله نامه از توطئه‌های مشرکان آگاه می‌ساخت ، سپس قبل از سال هشتم هجرت سال فتح مکه به مدینه هجرت نمود .

در کتاب « قرب الاسناد » از امام باقر علیه السلام از پدرش امام سجاد علیه السلام چنین نقل شده که روزی اموال قابل ملاحظه‌ای نزد پیامبر ﷺ آوردند ، پیامبر صلی الله علیه و آله رو به عباس کرد و فرمود :

۱ - به « نور الثقلین » و « روضه کافی » و « تفسیر قرطبی » و « تفسیر المنار » ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود .

«عبایت را بگشا و قسمتی از این مال را برگیر» ، عباس چنین کرد ، سپس پیغمبر ﷺ فرمود : « این از همان است که خداوند فرموده و آیه " يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ ... " را تلاوت کرد » . (۱)

اشاره به این که وعده خدا راجع به جبران اموالی که از شما گرفته شده هم اکنون عملی شد . و از این حدیث معلوم می شود ، که پیامبر ﷺ در صدد بود اسیرانی را که اسلام آوردند به نحو احسن تشویق و اموالی را که پرداخته اند به طرز بهتری جبران کند .

﴿ ۷۲ ﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوُوا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلِيَّتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنْ اسْتَنْصَرَوْكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

آن ها که ایمان آوردند و مهاجرت نمودند و با اموال و جان های خود در راه خدا جهاد

کردند و آنها که پناه دادند و یاری نمودند، اولیاء (یاران و مسؤولان و مدافعان) یکدیگرند و آنها که ایمان آوردند و مهاجرت نکردند هیچ گونه ولایت (و تعهد و مسؤولیت) در برابر آنها ندارند تا هجرت کنند و (تنها) اگر از شما در (حفظ) دین (خود) یاری طلبند بر شما است که آنها را یاری کنید جز بر ضد گروهی که میان شما و آنها پیمان (ترک مخاصمه) است و خداوند به آن چه عمل می کنید بینا است. در این قسمت از آیه اشاره به دو گروه مهاجرین و انصار شده است، یعنی مؤمنانی که در مکه ایمان آورده بودند و پس از آن به مدینه هجرت کردند و مؤمنانی که در مدینه به پیامبر ایمان آوردند و به یاری و حمایت او و مهاجران برخاستند و آنها را اولیاء و حامیان و متعهدان در برابر یکدیگر معرفی می کند.

جالب توجه این که برای گروه نخست چهار صفت بیان کرده، اول ایمان، دوم هجرت و سوم جهاد مالی و اقتصادی (از طریق صرف نظر کردن از اموال خود در مکه و یا صرف کردن از اموال خویش در غزوۀ بدر و مانند آن) و چهارم جهاد با خون و جان خویش در راه خدا و

در مورد «انصار» دو صفت ذکر شده نخست «اپواء» (پناه دادن) دوم یاری کردن و با ذکر جمله «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» همه را در برابر یکدیگر متعهد و مسؤول می داند .
 در حقیقت این دو گروه در بافت جامعه اسلامی یکی به منزله «تار» و دیگری به منزله «پسود» بود و هیچ کدام از دیگری بی نیاز نبود .
 سپس به گروه سوم اشاره کرده ، می گوید : «آن ها را که ایمان آوردند و مهاجرت نکردند و به جامعه نوین شما پیوستند هیچ گونه ولایت و تعهد و مسؤولیتی در برابر آن ها ندارید تا اقدام به هجرت کنند»
 (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلِيَّتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا) .
 و در جمله بعد تنها یک نوع حمایت و مسؤولیت را استثنا کرده و آن را درباره این گروه اثبات می کند و می گوید : « هرگاه این گروه (مؤمنان غیرمهاجر) از شما به خاطر حفظ دین و آئینشان یاری بطلبند (یعنی تحت فشار شدید دشمنان قرار گیرند) بر شما لازم است که به یاری آن ها بشتابید »
 (وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ) . « مگر زمانی که مخالفان آن ها جمعیتی باشند که میان شما و آنان پیمان ترک محاصره بسته شده » (إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَقٌ) .

و به تعبیر دیگر لزوم دفاع از آنان در صورتی است که در برابر دشمنان مشترک قرار گیرند اما اگر در برابر کفاری که با شما پیمان بسته‌اند واقع شوند احترام به پیمان از دفاع از این گروه بی‌حال لازم‌تر است .

﴿۷۳﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِعُصْهُمْ أَوْلِيَاءَ بَعْضٌ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فُسَادٌ كَبِيرٌ
و آنها که کافر شدند اولیاء (و یاران و مدافعان) یکدیگرند، اگر (این دستور را) انجام ندهید فتنه و فساد عظیمی در زمین روی می‌دهد.

یعنی پیوند آنها تنها با خودشان است و شما حق ندارید با آنها پیوندی داشته باشید و از آنها حمایت کنید و یا آنها را به حمایت خود دعوت نمایید ، نه به آنها پناه دهید و نه از آنها پناه بخواهید و به طور خلاصه آنها نباید در تار و پود جامعه اسلامی داخل باشند و نه شما در تار و پود جامعه آنها. سپس به مسلمانان هشدار می‌دهد که « اگر این دستور مهم اسلامی را نادیده بگیرید ، فتنه و فساد عظیمی در زمین و در محیط جامعه شما به وجود خواهد آمد » (إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فُسَادٌ كَبِيرٌ) .

چه فتنه و فسادى از اين بالاتر كه خطوط پيروزى شما مى گردد و دسايس دشمنان در جامعه شما كارگر مى شود و نقشه هاى شوم آنها در راه برانداختن آيين حق و عدالت از نو جان مى گيرد .

منظور از « فتنه » و « فساد كبير » چيست ؟

مفسران در تفسير اين دو كلمه كه در آيات مورد بحث آمده است ، احتمالات گوناگونى داده اند ، اما آنچه با مفهوم آيه سازگارتر است ، اين است كه منظور از « فتنه » اختلاف و پراكندگى و تزلزل مباني عقيدة اى مسلمانان بر اثر وسوسه هاى دشمنان است و « فساد » هرگونه نابسامانى و خرابى نظامات مختلف اجتماعى را شامل مى شود، مخصوصاً ريخته شدن خون بى گناهان و ناامنى و مانند آنها .

در حقيقت قرآن مجيد به مسلمانان هشدار مى دهد كه اگر پيوند ارتباط و تعاون و برادرى را با هم محكم نکنند و از دشمنان قطع پيوند و همكارى ننمايند روز به روز تشدت و پراكندگى در صفوف آنها بيشتر مى شود و با نفوذ دشمنان در مجتمع اسلامى و

وسوسه‌های اغواگر آنان پایه‌های ایمان سست و متزلزل می‌گردد و از این راه فتنه عظیمی دامانشان را خواهد گرفت. همچنین بر اثر نبودن پیوند محکم اجتماعی و رخنه دشمن در صفوف آنها، انواع مفاسد، ناامنی، خونریزی و تباهی اموال و فرزندان و نابسامانی‌ها در اجتماع آنها آشکار خواهد شد و «فساد کبیر» همه جا را فرا خواهد گرفت.

﴿۷۴﴾ **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ**

و آنها که ایمان آوردند و هجرت نمودند و جهاد در راه خدا کردند و آنها که پناه دادند و یاری کردند، آنان مؤمنان حقیقی‌اند، برای آنها آمرزش (و رحمت خدا) و روزی شایسته‌ای است.

﴿۷۵﴾ **وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ**

و آنها که بعداً ایمان آوردند و هجرت کردند و با شما جهاد نمودند از شما هستند و

خویشاوندان نسبت به یکدیگر (از دیگران) در احکامی که خدا مقرر داشته سزاوارترند خداوند به همه چیز دانا است .

یعنی جامعه اسلامی یک جامعه مدار بسته و انحصاری نیست، بلکه درهایش به سوی همه مؤمنان و مهاجران و مجاهدان آینده نیز گشوده است ، هرچند مهاجران نخستین مقام و منزلت خاصی دارند ، ولی این برتری به آن معنی نیست که مؤمنان و مهاجران آینده که در زمان نفوذ و پیشرفت اسلام به آن گرویدند و به سوی آن آمدند، جزء بافت جامعه اسلامی نباشند . و در پایان آیه اشاره به ولایت و اولویت خویشاوندان نسبت به یکدیگر کرده ، می گوید : « خویشاوندان (نیز) نسبت به یکدیگر و در احکامی که خداوند بر بندگانش مقرر داشته اولویت دارند » (وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ) .

در حقیقت در آیات گذشته سخن از ولایت و اولویت عمومی مسلمانان نسبت به یکدیگر بود و در این آیه اخیراً تأکید می کند که این ولایت و اولویت در مورد خویشاوندان به صورت قوی تر و جامع تر است ، زیرا خویشاوندان مسلمان علاوه بر ولایت ایمان و

هجرت ، ولایت خویشاوندی نیز دارند. به همین جهت آن‌ها از یکدیگر ارث می‌برند ، در حالی که غیر خویشاوندان از یکدیگر ارث نمی‌برند .

بنابراین آیه اخیر تنها حکم ارث را بیان نمی‌کند ، بلکه معنی وسیعی دارد که ارث هم جزء آن است و اگر مشاهده می‌کنیم که در احکام ارث در روایات اسلامی و در تمام کتب فقهی به این آیه و آیه مشابه آن در سورة احزاب استدلال شده ، دلیل بر این نیست که منحصر به مسأله ارث باشد ، بلکه می‌تواند روشنگر یک قانون کلی که ارث هم بخشی از آن است ، بوده باشد. و لذا می‌بینیم در مسأله جانشینی پیامبر ﷺ که در مفهوم ارث مالی داخل نیست به این آیه ، در بعضی از روایات اسلامی ، استدلال شده است و نیز در مسأله غسل میّت و مانند آن به همین آیه برای اولوئیت خویشاوندان استدلال کرده‌اند .

پروردگارا ! جامعه اسلامی ما را به لطف بیدار کن . از خطرات پیوند و همکاری با دشمنان آگاه ساز و در پرتو خودآگاهی و وحدت کلمه ، اجتماعمان را از « فتنه » و « فساد » پاک فرما ...

پایان سورة انفال

سورة توبه

فضیلت تلاوت سورة «توبه»

در فضیلت تلاوت این سوره در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «کسی که سورة براءت و انفال را در همراه بخواند روح نفاق در او داخل نمی شود و از پیروان راستین علی علیه السلام خواهد بود». اهمیت نکات مختلفی که در این سوره به آن اشاره شده به قدری است که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «سورة براءت و توحید با هفتاد هزار صف از صفوف ملائکه بر من نازل گردید و هر کدام اهمیت این دو سوره را توصیه می کردند».

اهمیت فوق العاده ای که در روایات به خواندن سوره های مختلف داده شده نه به این معنی است که خواندن بدون اندیشه و عمل سبب می شود که به طرز خارق العاده ای این آثار آشکار شود و فی المثل کسی که الفاظ براءت و انفال را بدون کمترین فهم معنی آنها بخواند از نفاق بیگانه و در صف شیعیان راستین قرار خواهد گرفت. توجه به این نکات قبل از تفسیر سوره لازم است:

نام‌های سوره توبه

مفسران برای این سوره نام‌های زیادی که بالغ بر ده نام می‌شود ذکر کرده‌اند، که از همه معروف‌تر «بَرَاءَت» و «تَوْبَة» و «فَاضِحَة» است و هر یک از این نام‌ها دلیل روشنی دارد، نام «بَرَاءَت» به این جهت بر این سوره گذارده شده که آغاز آن بَرَاءَت و بی‌زاری خداوند از مشرکان پیمان شکن است. و «تَوْبَة» به این خاطر است که در این سوره سخن از «توبه» فراوان به میان آمده و نامگذاری به «فَاضِحَة» به جهت آن است که آیات مختلفی از آن موجب رسوایی و فضاحت منافقان و پرده برداری از روی اعمالشان بوده است.

چرا سوره توبه «بسم الله» ندارد؟

پاسخ این سؤال را چگونگی شروع این سوره به ما می‌دهد، زیرا این سوره در واقع با اعلان جنگ به دشمنان پیمان شکن و اظهار بَرَاءَت و بی‌زاری و پیش گرفتن یک روش محکم و سخت در مقابل آنان آغاز شده است و روشن‌گر خشم خداوند نسبت به این گروه است و با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» که نشانه صلح و دوستی و محبت و بیان کننده صفت رحمانیت

و رحیمیت خدا است، تناسب ندارد. این موضوع در روایتی از علی علیه السلام نقل شده است. ^(۱)
 گروهی نیز معتقدند چون این سوره در حقیقت دنباله سوره انفال است، زیرا در سوره انفال پیرامون پیمان‌ها سخن گفته شده و در این سوره پیرامون الغای پیمان‌های پیمان شکنان بحث شده، لذا «بسم الله» در میان این دو ذکر نشده است.
 روایتی نیز در این باره از امام صادق علیه السلام نقل شده است. ^(۲)
 و هیچ مانعی ندارد که علت ترک «بسم الله» هر دو موضوع باشد، که به یکی در روایت

-
- ۱- مرحوم طبرسی از علی علیه السلام نقل می‌کند: «لَمْ تُنَزَّلْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَلَى رَأْسِ سُورَةِ بَرَاءَةِ، لِأَنَّ بِسْمِ اللَّهِ لِلْأَمَانِ وَالرَّحْمَةِ وَنَزَلَتْ بَرَاءَةُ لِرَفْعِ الْأَمَانِ بِالسَّيْفِ».
- ۲- مرحوم طبرسی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «الْأَنْفَالُ وَبَرَاءَةُ وَاحِدَةٌ»

نخست و به دیگری در روایت دوم اشاره شده است .

بَرَاءَةً مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١﴾

این اعلام بیزاری خدا و پیامبر او به کسانی از مشرکان است که با آنها عهد بسته‌اید .

فَسَبِّحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَ
أَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ ﴿٢﴾

با این حال چهار ماه (مهلت دارید که) در زمین (آزادانه) سیر کنید (و هر جا می‌خواهید

بروید و بپندیشید) و بدانید شما نمی‌توانید خدا را ناتوان سازید (و از قدرت او فرار کنید و نیز

بدانید) خداوند خوارکننده کافران است .

پیمان‌های مشرکان الغاء می‌شود

« سَبِّحُوا » از ماده « مَبَّيْحَات » به معنی گردش توأم با آرامش و مهلت است .

در محیط دعوت اسلام گروه‌های مختلفی وجود داشتند ، که پیامبر با هر یک از آنها

طبق موضوع گیری‌هایشان رفتار می‌کرد :

گروهی با پیامبر ﷺ هیچ‌گونه پیمانی نداشتند و پیامبر ﷺ در مقابل آنها نیز هیچ‌گونه

تعهدی نداشت. گروه‌های دیگری در «حُدَیْبِیَّة» و مانند آن پیمان ترک مخاصمه با رسول خدا ﷺ بسته بسودند، این پیمان‌ها بعضی دارای مدت معین بود و بعضی مدتی نداشت. در این میان بعضی از طوایفی که با پیامبر ﷺ پیمان بسته بودند، یک جانبه و بدون هیچ مجوزی پیمانشان را به خاطر همکاری آشکار با دشمنان اسلام شکستند و یا در صدد از میان بردن رسول خدا ﷺ برآمدند، همانند یهود «بنی نضیر» و «بنی قریظَة»، پیامبر ﷺ هم در مقابل آن‌ها شدت عمل به خرج داد و همه را از مدینه طرد کرد، ولی قسمتی از پیمان‌ها هنوز به قوت خود باقی بود، اعم از پیمان‌های مدت‌دار و بدون مدت. آیه اول مورد بحث به تمام مشرکان (بت پرستان) اعلام می‌کند که: هر گونه پیمانی با مسلمانان داشته‌اند، لغو خواهد شد و می‌گوید: «این اعلام براءت و بی‌زاری خداوند و پیامبرش از مشرکانی که با آن‌ها عهد بسته‌اید، می‌باشد» (بِرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ). سپس برای آن‌ها یک مهلت چهار ماهه قائل می‌شود، که در این مدت بیانده‌شوند و وضع خود را روشن سازند و پس از انقضای چهار ماه یا باید دست از آیین بت پرستی بکشند و یا

آماده پیکار گردند و می گوید : « چهار ماه در زمین آزادانه به هر کجا می خواهید بروید » (ولی بعد از چهار ماه وضع دگرگون خواهد شد) (فَسَبِّحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ) .

« اما بدانید که شما نمی توانید خداوند را ناتوان سازید و از قلمرو قدرت او بیرون روید » (وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ) .

« و نیز بدانید که خداوند کافران مشرک و بت پرست را سرانجام خوار و رسوا خواهد ساخت » (أَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ) .

در این جا به دو نکته باید توجه کرد .

آیا الغای یک جانبه پیمان صحیح است ؟

می دانیم در اسلام مخصوصاً اهمیت فوق العاده ای به مسئله وفای به عهد و پابند بودن به پیمان ها ، حتی در برابر کافران و دشمنان ، داده شده است ، با این حال این سؤال پیش می آید که چگونه قرآن دستور می دهد پیمان مشرکان یک جانبه لغو گردد ؟ پاسخ این سؤال با توجه به امور زیر روشن می شود .

اولاً: به طوری که در آیه ۷ و ۸ همین سوره (چند آیه بعد) تصریح شده، این لغو پیمان بدون مقدمه نبوده است، بلکه از آن‌ها قرائن و نشانه‌هایی بر نقض پیمان آشکار شده بود و آن‌ها آماده بودند در صورت توانایی بدون کمترین اعتنا به پیمان‌هایی که با مسلمان‌ها دارند، ضربه‌کاری را بر آن‌ها وارد سازند.

این کاملاً منطقی است که اگر انسان ببیند، دشمن خود را آماده برای شکستن پیمان می‌کند و علائم و قرائن آن در اعمال او به قدر کافی به چشم می‌خورد، پیش از آن‌که غافلگیر شود اعلام لغو پیمان کرده و در برابر او بپاخیزد.

ثانیاً: در پیمان‌هایی که به خاطر شرایط خاص بر قوم و ملتی تحمیل می‌شود و آن‌ها خود را ناگزیر از پذیرش آن می‌بینند، چه مانعی دارد که پس از قدرت و توانایی این گونه پیمان‌ها را به طور یک جانبه لغو کنند.

آیین بت‌پرستی نه یک مذهب بود و نه یک مکتب عقلاانه، بلکه یک روش خرافی و موهوم و خطرناک بود، که می‌بایست سرانجام از جامعه انسانی برچیده شود و اگر قدرت و

قوت بت پرستان در جزیره عرب به قدری در آغاز کار زیاد بود، که پیغمبر ﷺ مجبور شد تن به صلح و پیمان با آنها در دهد، دلیل این نخواهد بود که به هنگام کسب نیرو و قدرت به چنین پیمان تحمیلی که برخلاف منطق و عقل و درایت است، وفادار بماند، این درست به آن می ماند که یک مصلح بزرگ در میان گاوپرستان بعضی از کشورها ظهور کند و برای برچیدن این برنامه دست به کار تبلیغات وسیع بزند و به هنگامی که تحت فشار قرار گیرد، به ناچار با آنها پیمان ترک خاصمه ببندد، ولی به هنگامی که پیروان کافی پیدا کرد، قیام کند و برای جاروب کردن این افکار پوسیده دست به کار شود و پیمان خود را با آنها ملغی شده اعلام نماید.

لذا می بینیم این حکم مخصوص مشرکان بوده و اهل کتاب و سایر اقوامی که در اطراف جزیره عربستان وجود داشتند و به نوعی با پیامبر ﷺ پیمان بسته بودند، پیمانشان تا پایان عمر پیامبر ﷺ محترم شمرده شد.

به علاوه می بینیم لغو پیمان مشرکان به شکل غافلگیرانه صورت نگرفت، بلکه چهار ماه

به آنها مهلت داده شد و در مرکز اجتماع عمومی حجاز ، یعنی روز عید قربان در کنار خانه کعبه این موضوع به آگاهی همه رسانده شد ، تا فرصت کافی برای فکر و اندیشه بیشتر پیدا کنند ، شاید دست از این آیین خرافی که مایه عقب ماندگی و پراکندگی و جهل و خیانت است ، بردارند ، خداوند هرگز راضی نشد آنها را غافلگیر سازد و مجال تفکر را از آنها سلب کند ، حتی اگر آماده پذیرش اسلام نشوند مجال کافی برای تهیه نیرو به منظور دفاع از خود داشته باشند تا در یک جنگ غیرعادلانه درگیر نشود .

اگر پیامبر ﷺ نظر تربیتی و رعایت اصول انسانی نداشت هرگز نباید با دادن مهلت چهار ماهه دشمن را از خواب بیدار کند و مجال کافی برای تهیه نیرو و آماده سازی جنگی به او بدهد بلکه باید در یک روز معین پس از الغای یک جانبه پیمان ، بدون مقدمه ، به آنها حمله کند و بساط آنان را برچیند .

به همین دلیل می بینیم بسیاری از بت پرستان از این مهلت چهارماهه استفاده کردند و با مطالعه بیشتر در تعلیمات اسلام به آغوش آن بازگشتند.

این چهار ماه از کی شروع شد ؟

در پاسخ این سؤال بین مفسران گفتگو است اما آنچه از ظاهر آیات فوق برمی آید این است که شروع آن از زمانی بود که این اعلامیه برای عموم خوانده شد و می دانیم که روز خواندن آن روز عید قربان ، دهم ماه ذی الحِجَّة ، بود ، بنابراین پایان آن روز دهم ماه ربیع الاول از سال بعد محسوب می شد. حدیثی که از امام صادق علیه السلام نقل شده نیز این مطلب را تأیید می کند .^(۱)

﴿ ۳ ﴾ وَ أَذِّنْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ فَإِنْ تَبُتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

و این اعلامی است از ناحیه خدا و پیامبرش به (عموم) مردم در روز حج اکبر (روز عید قربان) که خداوند و پیامبر او از مشرکان بیزارند ، با این حال اگر توبه کنید به نفع شما است و اگر سرپیچی نمایید بدانید شمانمی توانید خدایان را توان سازید (و از قلمرو قدرتش خارج شوید) و کافران را به مجازات دردناک بشارت ده .

در حقیقت خداوند می خواهد با این اعلام عمومی در سرزمین مکه و آن هم در آن روز بزرگ راه های بهانه جویی دشمن را ببندد و زبان بدگویان و مفسده جویان را قطع کند ، تا نگویند ما را غافلگیر ساختند و ناجوانمردانه به ما حمله کردند .

قابل توجه این که تعبیر «إِلَى النَّاسِ» به جای «إِلَى الْمُشْرِكِينَ» نشان می دهد که لازم بوده است به همه مردمی که در آن روز در مکه حاضر می شوند این پیام ابلاغ شود تا غیر مشرکان نیز گواه بر این موضوع باشند .

سپس روی سخن را به خود مشرکان کرده و از طریق تشویق و تهدید برای هدایت آنها کوشش می کند ، نخست می گوید : « اگر توبه کنید و به سوی خدا بازگردید و دست از آیین بت پرستی

بردارید به نفع شما است» (فَإِنْ تَابْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ) .

یعنی قبول آیین توحید به نفع شما و جامعه شما و دنیا و آخرت خودتان است و اگر نیک بیندیشید همه نابسامانی‌هایتان در پرتو آن ، سامان می‌یابد ، نه این‌که سودی برای خدا و پیامبر در برداشته باشید .

بعد به مخالفان متعصب و لجوج هشدار می‌دهد که «اگر از این فرمان که ضامن سعادت خودتان است سرپیچی کنید بدانید هرگز نمی‌توانید خداوند را ناتوان سازید و از قلمرو قدرت او بیرون روید» (وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ) .

و در پایان این آیه به کسانی که با سرسختی مقاومت می‌کنند اعلام خطر می‌نماید و می‌گوید : «کافران بت‌پرست را به عذاب دردناک بشارت ده» (وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ) .

«حج اکبر» کدام است ؟

درمیان مفسران درباره منظور از روز «حج اکبر» گفتگو است، اما آنچه از بسیاری از روایات که از طرق اهل بیت و اهل سنت نقل شده ، استفاده می‌شود این است که منظور از

آن روز دهم ذی الحجه ، روز عید قربان و به تعبیر دیگر « یَوْمُ النَّحْرِ » می باشد . پایان یافتن مدت چهارماه تا روز دهم ماه ربیع الثانی طبق آنچه در منابع اسلامی آمده ، دلیل دیگری براین موضوع است ، به علاوه در روز عید قربان در واقع قسمت اصلی اعمال حج پایان می یابد و از این رو ، روز حج می توان به آن اطلاق کرد . و اما این که چرا آن را « اکبر » گفته اند به خاطر آن است که در آن سال همه گروه ها اعم از مسلمانان و بت پرستان (طبق سنتی که از قدیم داشتند) در مراسم حج شرکت کرده بودند و لسی ایسن کار در سال های بعد به کلی موقوف شد . علاوه بر تفسیر فوق که در روایات اسلامی نیز آمده ^(۱) و تفسیر دیگری نیز وجود

۱- در تفسیر نورالثقلین از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود : « إِنَّمَا سُمِّيَ الْأَكْبَرُ لِأَنَّهَا كَانَتْ سَنَةً حَجَّ فِيهَا الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ وَلَمْ يَحِجَّ الْمُشْرِكُونَ بَعْدَ تِلْكَ السَّنَةِ » جلد ۲ ، صفحه

دارد و آن این که منظور از آن مراسم حج است، در مقابل مراسم «عمره» که «حج اصغر» نامیده می شود .

این تفسیر نیز در پاره ای از روایات آمده است و هیچ مانعی ندارد که هر دو علت توأماً سبب این نامگذاری شده باشد .^(۱)

مسوود چهارگانه ای که در آن روز اعلام شد

گرچه قرآن اعلام بیزارى و براءت خدا را از مشرکان به صورت سربسته بیان

. ۱۸۴

۱- در تفسیر نورالثقلین از امام صادق علیه السلام نقل شده که در پاسخ سؤال یکی از یارانش درباره «يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ» فرمود: «هُوَ يَوْمُ النَّحْرِ وَالْأَصْغَرُ الْعُمْرَةُ» جلد ۲ ، صفحه ۲

. ۱۸۶

کرده است ، اما از روایات اسلامی استفاده می شود که علی علیه السلام مأمور بود چهار موضوع را به مردم ابلاغ کند :

❧ ۱ - الغای پیمان مشرکان .

❧ ۲ - عدم حق شرکت آن ها در مراسم حج در سال آینده .

❧ ۳ - ممنوع بودن طواف افراد عربیان و برهنه که تا آن زمان در میان مشرکان رایج بود .

❧ ۴ - ممنوع بودن ورود مشرکان در خانه خدا .^(۱)

در تفسیر «مجمع البیان» از امام باقر علیه السلام نقل شده که علی علیه السلام در مراسم حج آن سال خطبه ای خواند و فرمود : « لَا يَطُوفَنَّ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ وَلَا يَحِجُّنَّ الْبَيْتَ مُشْرِكٌ وَمَنْ كَانَتْ لَهُ مُدَّةٌ فَهُوَ إِلَى مُدَّتِهِ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مُدَّةٌ فَمُدَّتُهُ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ » از این پس هیچ برهنه ای نباید طواف خانه خدا بیاید و هیچ بت پرستی حق شرکت در مراسم حج ندارد و آن هایی که پیمان شان با پیامبر صلی الله علیه و آله مدت دارد تا پایان

۱- در بعضی از روایات موضوع چهارم ، «عدم ورود مشرکان به بهشت» ذکر شده است .

مدت محترم است و آن ها که پیمانشان مدت ندارد ، مدتش چهار ماه خواهد بود .

﴿ ۴ ﴾ **إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئاً وَلَمْ يُظْهِرُوا عَلَيْكُمْ
أَحَداً فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ**

مگر کسانی از مشرکان که با آن ها عهد بستید و چیزی از آن فروگذار نکردند و احدی را بر ضد شما تقویت ننمودند، پیمان آن ها را تا پایان مدتشان محترم بشمرید، زیرا خداوند پرهیزکاران را دوست دارد .

آن ها که پیمانشان محترم است

از گفتار مورخان و بعضی مفسران چنین استفاده می شود که آن ها گروهی از طایفه «بَنِي كِنَانَةَ» و «بَنِي ضُمَرَةَ» بودند که نه ماه از مدت پیمان ترک مخاصمه آن ها باقی مانده بود و چون به مواد پیمان وفادار مانده بودند و در تقویت دشمنان اسلام شرکت نداشتند ، پیامبر ﷺ

تا پایان مدت نسبت به پیمانشان وفادار ماند. (۱)

بعضی دیگر طایفه‌ای از «بنی خُزاعَة» را جزء ایمن گـروه
که پیمانشان مدت داشت ، دانسته‌اند. (۲)

﴿ ۵ ﴾ فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ
وَاحْصُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ إِنَّا تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا
الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

هنگامی که ماه‌های حرام پایان گرفت مشرکان را هرکجا بیابید به قتل برسانید و آن‌ها را
اسیر سازید و محاصره کنید و در هر کمینگاه بر سر راه آن‌ها بنشینید ، هرگاه توبه کنند

۱- «مجمع البیان» ، جلد ۵ ، ذیل آیه مورد بحث .

۲- «المنار» ، جلد ۱۰ ، ذیل آیه مورد بحث .

و نماز را برپادارند و زکات را پردازند آنها را رها سازید زیرا خداوند
آمرزنده و مهربان است .

شدت عمل توأم با نرمش

«إِنسَلَخَ» از ماده «إِنسَلَخَ» به معنی بیرون رفتن است و اصل آن از «سَلَخَ الشَّاةُ» یعنی
پوست گوسفند را کند گرفته شده است .

«فَرَصَدَ» از ماده «رَصَدَ» به معنی راه و یا کمینگاه است.

در این جا چهار دستور خشن درمورد آنها دیده می شود: «بستن راه ها ، محاصره کردن ،
اسیر ساختن و بالاخره کشتن» و ظاهر این است که چهار موضوع به صورت یک امر
تخییری نیست ، بلکه با در نظر گرفتن شرایط محیط و زمان و مکان و اشخاص مورد نظر ،
باید هر یک از این امور که مناسب تشخیص داده شود ، عملی گردد . اگر تنها با اسارت و
محاصره کردن و بستن راه بر آنها در فشار کافی قرار گیرند از این راه باید وارد شد .
و اگر چاره ای جز قتل نبود کشتن آنها مجاز است .

این شدت عمل به خاطر آن است که برنامه اسلام ریشه کن ساختن بت پرستی از روی کره زمین بوده و همان طور که سابقاً نیز اشاره کرده ایم ، مسأله آزادی مذهبی ، یعنی ترک اجبار پیروان مذاهب دیگر برای پذیرش اسلام ، منحصر به ادیان آسمانی و اهل کتاب مانند یهود و نصاری است و شامل بت پرستان نمی شود ، زیرا بت پرستی مذهب و آیین نیست که محترم شمرده شود ، بلکه انحطاط و خرافه و انحراف و بیماری است که به هر حال و به هر قیمت باید ریشه کن گردد .

ولی این شدت و خشونت نه به مفهوم این است که راه بازگشت به روی آن ها بسته شده باشد ، بلکه در هر حال و در هر لحظه بخواهند می توانند جهت خود را تغییر دهند ، لذا بلافاصله اضافه می کند : « اگر آن ها توبه کنند و به سوی حق بازگردند و نماز را برپا دارند و زکات را ادا کنند ، آن ها را رها سازید » و مزامشان نشوید (إِنَّ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ) .

و در این صورت با سایر مسلمانان کمترین تفاوتی را ندارند و در همه احکام و حقوق با

آنها شریکند .

« زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است » و کسی را که به سوی او بازگردد ، از در خود نمی راند (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) .

آیا نماز و زکات شرط قبول اسلام است ؟

از آیه فوق در بدو نظر چنین استفاده می شود که برای قبول توبه بت پرستان اداء نماز و زکوة نیز لازم است و به همین دلیل بعضی از فقهای اهل سنت ترک نماز و زکوة را دلیل برکفر گرفته اند .

ولی حق این است که منظور از ذکر این دو دستور بزرگ اسلامی آن است که در تمام مواردی که ادعای اسلام مشکوک به نظر برسد ، همان گونه که در مورد بت پرستان آن روز غالباً چنین بود ، انجام این دو وظیفه بزرگ اسلامی را به عنوان نشانه برای اسلام آنها قرار دهند . و یا این که منظور این است که آنها نماز و زکات را به عنوان دو قانون الهی بپذیرند و به آن گردن نهند و به رسمیت بشناسند ، هر چند از نظر عمل در کار آنها قصوری باشد ،

زیرا دلایل فراوانی داریم که تنها با ترک نماز و یا زکات انسان در صف کفار قرار نمی‌گیرد ، هرچند اسلام او بسیار ناقص است.

البته اگر ترک زکات به عنوان قیام برضد حکومت اسلامی باشد ، سبب کفر خواهد بود ، ولی این بحث دیگری است که ارتباط به موضوع ما ندارد.

﴿ ٦ 〉 **وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ ابْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ**

و اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی بخواهد به او پناه ده تا کلام خدا را بشنود (و در آن بیندیشد) سپس او را به محل امنش برسان چرا که آن‌ها گروهی ناآگاهند . یعنی در نهایت آرامش با او رفتار کن و مجال اندیشه و تفکر را به آن‌ها بده تا آزادانه به بررسی محتوای دعوت تو بپردازند و اگر نور هدایت بر دل آن‌ها تابید آن را بپذیرند . بعد اضافه می‌کند که « او را پس از پایان مدت مطالعه به جایگاه امن و امانش برسان » تا کسی در اثناء راه مزاحم او نگردد (ثُمَّ ابْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ) .

و سرانجام علت این دستور سازنده را چنین بیان می‌کند که : « این به خاطر آن است که آنها قومی بی‌اطلاع و ناآگاهند » (ذَلِك بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ) .

بنابراین اگر دره‌های کسب آگاهی به روی آنها بازگردد ، این امیدمی‌رود که از بت‌پرستی که زاییده جهل و نادانی است خارج شوند و به راه توحید و خدا که مملوود علم و دانش است گام بگذارند .

در منابع شیعه و اهل سنت نقل شده که یکی از بت‌پرستان پس از الغای پیمان آنها به علی علیه السلام گفت : « ای فرزند ابوطالب اگر کسی از ما بعد از گذشتن این چهار ماه بخواهد پیامبر را ملاقات کند و مسائلی را با او در میان بگذارد و یا سخن خدا را بشنود ، آیا در امنیت خواهد بود ؟ » . علی علیه السلام فرمود : « آری ، زیرا خداوند فرموده " وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

اسْتَجَارَكَ فَاجِرَةٌ" ^(۱) و به این ترتیب سخت‌گیری فوق العاده‌ای که از آیه اول استفاده می‌شود، با نرمشی که در آیه دوم به کار رفته، تعدیل می‌گردد و راه و رسم تربیت همین است که همیشه شدت عمل را با نرمش بیامیزند و از آن معجونی شفا بخش بسازند.

ایمان زاییده علم است

از آیه فوق این نکته نیز استفاده می‌شود که عامل مهم بی‌ایمانی جهل است و سرچشمه اصلی ایمان علم و آگاهی است، لذا برای ارشاد و هدایت مردم باید امکانات کافی برای مطالعه و اندیشه در اختیار آن‌ها گذارد تا بتوانند راه حق را پیدا کنند نه این‌که کورکورانه و یا از روی تقلید اسلام را بپذیرا شوند.

﴿ ٧ ٓ كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَٰهَدْتُمْ

۱- «تفسیر برهسان»، جلد ۲، صفحه ۱۰۶ و «تفسیر فخر رازی» جلد ۱۵ صفحه ۲۲۶.

عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَمُّوْا لَكُمْ فَاسْتَقِمْوْا لَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِيْنَ

چگونه برای مشرکان پیمانی نزد خدا و رسول او خواهد بود (در حالی که آن‌ها همواره آماده شکستن پیمانشان هستند) مگر کسانی که با آن‌ها نزد مسجدالحرام پیمان بستید (این گروه که پیمان خود را محترم شمردند) مادام که در برابر شما وفادار باشند شما نیز وفاداری کنید که خداوند پرهیزکاران را دوست دارد .

یعنی این‌ها با این اعمال و این همه کارهای خلافشان نباید انتظار داشته باشند که پیامبر ﷺ به طور یک جانبه به پیمان‌های آن‌ها وفادار باشد .

بعد بلافاصله یک گروه را که در اعمال خلاف و پیمان شکنی با سایر مشرکان شریک نبودند استثنا می‌کند .

در این‌که منظور از گروهی که با جمله « اِلَّا الَّذِيْنَ عٰهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ » استثنا شده‌اند ، کدام گروه بوده‌اند ، در میان مفسران گفتگو است ، ولی با توجه به آیات گذشته ظاهر این است که منظور همان قبایلی است که به عهد و پیمانشان وفادار ماندند ، یعنی طوایفی

مانند «بَنُو ضُمَرَةَ» و «بَنُو خُزَيمَةَ» و مانند آن‌ها .
و در حقیقت این جمله به منزله تأکید نسبت به آیات گذشته است ، که مسلمانان باید به هوش باشند که حساب این گروه‌ها را از پیمان شکنان جدا کنند .

اما این‌که می‌گوید : « با آن‌ها که نزد مسجد الحرام پیمان بستید » ، ممکن است به خاطر این باشد که به هنگام صلح «حُدَیبِیَّة» که مسلمانان با مشرکان قریش در سرزمین «حُدَیبِیَّة» در پانزده میلی مکه در سال ششم هجرت پیمان بستند ، گروه‌های دیگری از مشرکان عرب مانند طوایفی که در بالا اشاره شد ، به این پیمان ملحق شدند و با مسلمانان پیمان ترک مخاصمه بستند ، ولی مشرکان قریش پیمان خود را شکستند و سپس در سال هشتم در جریان فتح مکه اسلام اختیار کردند ، اما گروه‌های وابسته مسلمان نشدند و پیمان را هم نشکستند . و از آن‌جا که سرزمین مکه منطقه وسیعی (تا حدود ۴۸ میل) اطراف خود را فرامی‌گیرد ، تمام این مناطق جزء «مسجد الحرام» به شمار می‌آید ، چنان‌که در آیه ۱۹۶ سوره بقره در مورد حج تمتع و احکام آن می‌خوانیم : « ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ خَاضِعِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ : این

احکام مربوط به کسی است که خانه و خانواده اش نزد مسجد الحرام نباشد» و بر طبق تصریح روایات و فتاوی فقهاء احکام حج تمتع بر کسانی است که فاصله آنها از مکه بیش از ۴۸ میل بوده باشد، بنابراین هیچ مانعی ندارد که صلح «حدیبیه» که در ۱۵ میل مکه انجام شده است به عنوان «عِنْدَ الْفَسْجِدِ الْحَرَامِ» ذکر شود.

منظور از آیات بالا این نیست که تنها تصمیم آنان بر پیمان شکنی به هنگام رسیدن به قدرت مجوز برای لغو یک جانبه پیمان است، بلکه آنها این طرز فکر خود را بارها عملاً نشان داده بودند، که هر موقع دستشان برسد ضربه کاری خود را بدون توجه به پیمان، بر پیکر مسلمانان وارد می سازند و این مقدار برای لغو پیمان کافی است.

﴿ ۸ ﴾ كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَاَدِّمَةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَهِهِمْ وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَسِيقُونَ

چگونه (پیمانشان ارزش دارد) در حالی که اگر بر شما غالب شوند نه

ملاحظه خویشاوندی با شما را می‌کنند و نه پیمان راه شمارا با زبان خود خشنود می‌کنند ولی دل‌های آن‌ها ابا دارد و اکثر آن‌ها نافرمان‌بردارند.

«إِلَّ» به معنی خویشاوندی است و بعضی آن را به معنی عهد و پیمان دانسته‌اند، در صورت اول منظور این است که قریش اگرچه خویشاوند پیامبر و گروهی از مسلمانان بودند ولی هنگامی که خودشان کمترین اعتنایی به این موضوع نداشته باشند و احترام خویشاوندی را رعایت ننمایند، چگونه انتظار دارند پیامبر ﷺ و مسلمانان در مورد آن‌ها رعایت کنند و در صورت دوم تأکیدی برای «ذِمَّة» که آن هم به معنی عهد و پیمان است محسوب می‌شود. راغب در کتاب «مفردات» ریشه این کلمه را از «أَلِیْل» به معنی درخشندگی می‌داند چه این‌که پیمان‌های محکم و خویشاوندی‌های نزدیک دارای درخشندگی خاصی هستند. بعد قرآن اضافه می‌کند که هیچ‌گاه فریب سخنان دل‌تشنین و الفاظ به‌ظاهر زیبای آن‌ها را نخورید زیرا: «آن‌ها می‌خواهند شما را با دهان خود راضی کنند، ولی دل‌های آن‌ها از این موضوع

ابا دارد» (يُرْضَوْنَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ). دل‌های آن‌ها از کینه و انتقام‌جویی و قساوت و سنگدلی و بی‌اعتنایی به عهد و پیمان و رابطه خویشاوندی پر است ، اگرچه با زبان خود اظهار دوستی و مودت کنند. و در پایان آیه اشاره به ریشه اصلی این موضوع کرده می‌گوید :
« و بیشتر آن‌ها فاسق و نافرمان‌دارند » (وَ أَكْثَرُهُمْ فَسِيقُونَ) .

۹ ﴿ اِشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا قَصَدُوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾
آن‌ها آیات خدا را به بهای کمی فروختند و (مردم را) از راه او بازداشتند ، آن‌ها اعمال بدی انجام می‌دادند .

در روایتی چنین آمده که «ابوسفیان» غذایی ترتیب داد و جمعی از مردم را به مهمانی فراخواند تا از این طریق عداوت آن‌ها را در برابر پیامبر اسلام ﷺ برانگیزد .
بعضی از مفسران آیه فوق را اشاره به این داستان دانسته‌اند ، ولی ظاهر این است که آیه مفهوم وسیعی دارد که این ماجرا و سایر ماجراهای بت پرستان را شامل می‌شود که برای حفظ منافع مادی و زودگذر خویش از آیات خدا چشم پوشیدند. بعد می‌گوید :

(إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). هم خود را از سعادت و هدایت و خوشبختی محروم می‌ساختند و هم سدّ راه دیگران می‌شدند و چه عملی از این بدتر که انسان هم بار گناه خویش را بر دوش کشد و هم بار گناه دیگران را.

﴿۱۰﴾ لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَاذِمَّةً وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ

(نه تنها درباره شما) درباره هیچ فرد با ایمانی رعایت خویشاوندی و پیمان را نمی‌کنند و آن‌ها تجاوزکارانند.

نه تنها درباره شما، در مورد هر کس که توانایی داشته باشند دست به تجاوز می‌زنند. گرچه مضمون آیه فوق بخشی را که در آیات گذشته آمده تأکید می‌کند، ولی تفاوت و اضافه‌ای نسبت به آن دارد و آن این‌که در آیات گذشته سخن از یاران پیامبر ﷺ و مسلمانانی بود که در گرد او بودند، ولی در این آیه سخن از هر فرد با ایمانی است، یعنی شما در نظر آن‌ها خصوصیتی ندارید، بلکه هر کس که مؤمن باشد و پیرو آیین توحید، این‌ها با او سردشمنی دارند و ملاحظه هیچ چیز را نمی‌کنند، پس این‌ها در واقع دشمن

ایمان و حقتند . ایمن نظیر همان چیزی است که قرآن درباره بعضی اقوام پیشین می‌گوید :
 « وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ : آن‌ها تنها به خاطر این مؤمنان را تحت شکنجه قرار
 می‌دادند که به خداوند عزیز و حمید ایمان داشتند » (۸ / بروج) .

﴿ ۱۱ ﴾ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

هرگاه توبه کنند و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند برادر دینی شما هستید و ما آیات خود را برای جمعیتی که می‌دانند شرح می‌دهیم .

در آیات گذشته سخن از این بود که اگر توبه کنند وظیفه اسلامی نماز و زکوة را انجام دهند مزاحمشان نشوید (فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ) اما در این جا می‌فرماید « برادر دینی شما هستید » ، یعنی هیچ‌گونه تفاوتی با سایر مسلمانان از نظر احترام و محبت نخواهند داشت ، همان‌گونه که میان برادران تفاوتی نیست . و این برای آماده ساختن روح و فکر و عواطف مشرکان برای پذیرش اسلام مؤثرتر است ، که در یک مرحله توصیه به عدم مزاحمت می‌کند و در مرحله

بعد سفارش «حقوق یک برادر» را در مورد آنها می‌نماید .

﴿۱۲﴾ وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَنَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَتِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَنَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ

و اگر پیمان‌های خود را پس از عهد خویش بشکنند و آیین شمارا مورد طعن قرار دهند با پیشوایان کفر پیکار کنید چرا که آنها پیمانی ندارند ، شاید دست بردارند . درست است که آنها با شما پیمان ترک مخاصمه بسته‌اند ، ولی این پیمان با نقض شدن مکرر و آمادگی برای نقض در آینده اصلاً اعتبار و ارزشی نخواهد داشت. قابل توجه این‌که در آیه فوق نمی‌گویید با کافران مبارزه کنید ، بلکه می‌گویید با رؤسا و پیشوایان‌شان به جهاد برخیزید، اشاره به این‌که توده مردم پیرو رؤسا و زعمای خود هستند ، هدف‌گیری شما باید همیشه آنها باشند ، باید سرچشمه‌های گمراهی و ضلالت و ظلم و فساد را ببندید و ریشه‌ها را بسوزانید و تا آنها هستند مبارزه با پیروانشان سودی ندارد ، به علاوه این تعبیر یک‌نوع بلندنگری و علوّ همت و تشجیع برای مسلمانان محسوب می‌شود ، که طرف اصلی شما آنها

هستند ، خود را آماده مبارزه با آنان کنید نه افراد کوچکشان. امروز هم این دستور مهم قرآن به قوت خود باقی است ، برای از بین بردن ظلم و فساد ، استعمار و استثمار باید موضع گیری ها در برابر رؤسا و پیشوایان این گروه ها باشد و پرداختن به افراد عادی بی ثمر است.

﴿۱۲﴾ **أَلَا تَقْتُلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَنَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**

آیا با گروهی که پیمان های خود را شکستند و تصمیم به اخراج پیامبر گرفتند پیکار نمی کنید ؟ در حالی که آن ها نخستین بار (پیکار با شما را) آغاز کردند آیا از آن ها می ترسید ؟ با این که خداوند سزاوارتر است که از او بترسید اگر مؤمن هستید .

چرا از پیکار با دشمن واهمه دارید ؟

منظور از جمله « هَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ » ظاهراً اشاره به مسئله اخراج پیامبر ﷺ از « مکه » به هنگام هجرت به مدینه است ، که نخست قصد آن را داشتند و بعد قصدشان تغییر یافت و تبدیل به قتل پیامبر ﷺ شد ، ولی پیامبر ﷺ به فرمان خدا در همان شب از مکه

خارج گردید و در هر صورت ذکر این موضوع نه به عنوان نشانه‌ای از پیمان شکنی آنها است ، بلکه به عنوان سازگوس کردن یک خاطره دردناک از جنایات بت پرستان می باشد ، که هم قریش در آن شرکت داشتند و هم قبایل دیگر ، وگرنه پیمان شکنی بت پرستان از طرق دیگر آشکار شده بود .

از جمله « أَتَخْشَوْنَهُمْ » (آیا از آنها می ترسید ؟) اجمالاً برمی آید که در میان مسلمانان ، جمعی وجود داشت که از این فرمان جهاد واهمه می کرد ، یا به خاطر قدرت و قوت دشمن و یا به خاطر این که پیمان شکنی گناه است .

قرآن به آنها صریحاً جواب می گوید شما نباید از این انسان های ضعیف بترسید ، بلکه باید از مخالفت فرمان پروردگار ترس داشته باشید ، به علاوه ترس از این که پیمان شکن باشید نابجا است ، زیرا آنها در ابتدا مقدمات پیمان شکنی را فراهم ساختند و پیشقدم شدند .

﴿ ۱۴ ﴾ قَتَلُوهُمْ يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصَرِّكُمُ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ

با آنها پیکار کنید که خداوند آنان را به دست شما مجازات می‌کند و آنها را رسوا می‌سازد و سینه گروهی از مؤمنان را شفا می‌بخشد (و بر قلب آنها مرهم می‌نهد) .
و به این ترتیب دل‌های گروهی از مؤمنان را که تحت فشار و شکنجه سخت این گروه سنگدل قرار گرفته بودند و در این راه قربانی‌هایی داده بودند شفا می‌دهد « و بر جراحات قلب آنها از این راه مرهم می‌نهد » (وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ) .
بعضی از مفسران گفته‌اند منظور از « قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ » گروه مؤمنان طایفه « بَنِي خِزَاعَةَ » هستند که جمعی از بت‌پرستان از طایفه « بَنِي بَكْرِ » ناجوانمردانه بر آنها ریختند و غافلگیرشان ساختند و بعضی گفته‌اند اشاره به گروهی از مردم یمن است که اسلام را پذیرفتند ولی چون به مکه آمدند از طرف بت‌پرستان مورد آزار و شکنجه واقع شدند .
ولی بعید نیست این عبارت همه کسانی را که به نوعی تحت فشار و شکنجه بت‌پرستان قرار گرفته بودند و دل‌هایشان از آنها پر خون بود شامل شود .
از مطالب شگفت آور این‌که بعضی از پیروان مکتب جَبْرِیَّة آیه « فَتَلَوْهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ

بِأَيْدِيكُمْ» برای مکتب خود استدلال کرده‌اند، در حالی که اگر ذهن خود را از تعصب‌ها خالی کنیم، آیه فوق کوچکترین دلالتی بر مقصود آنها ندارد و درست به این می‌ماند که ما برای انجام کاری سراغ یکی از دوستان خود می‌رویم و می‌گوییم امیدواریم خداوند با دست تو این کار را اصلاح کند، مفهوم این سخن آن نیست که تو مجبور در انجام این کار هستی بلکه منظور این است که خداوند قدرتی در اختیار تو قرار داده و نیت پاکی به تو داده است که با استفاده آن این کار را می‌توانی با آزادی اراده انجام دهی.

﴿۱۵﴾ وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

و خشم دل‌های آنها را از میان می‌برد و خدا توبه هرکس را بخواهد (و شایسته بداند) می‌پذیرد و خداوند عالم و حکیم است.

این جمله ممکن است تأکیدی برای جمله سابق (وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ) بوده باشد و نیز ممکن است با آن متفاوت باشد و جمله گذشته اشاره به این باشد که در پرتو پیروزی اسلام دل‌هایی که سال‌ها به خاطر اسلام و پیامبر ﷺ می‌طپید و ناراحت و بیمار

بود بهبودی یافت و جمله دوم اشاره به این است که دل‌هایی که به خاطر از دست دادن عزیزان و بستگان و تحمل انسواع آزارها و شکنجه‌ها پر از ناراحتی بود آرامش خود را با کشته شدن دشمنان سنگدل باز می‌یابد .

و در پایان آیه می‌فرماید : (وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ) .

« و خداوند از نیت توبه‌کنندگان آگاه است و دستورهایی را که درباره آنها و همچنین پیمان شکنان داده است حکیمانه می‌باشد » (وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) .

ضمناً جمله‌های اخیر اشاره به آن است که ممکن است در آینده بعضی از آنها از در توبه درآیند باید توجه داشته باشند که خدا توبه آنها را می‌پذیرد و شدت عمل در مقابل آنها جایز نیست و نیز بشارتی است به این‌که چنین افرادی در آینده به سوی مسلمان‌ها خواهند آمد و توفیق الهی به خاطر آمادگی روحیشان شامل حال آنها خواهد شد .

به طور کلی بعضی از مفسران آیات اخیر را از اخبار غیبی قرآن و از نشانه‌های صدق دعوت پیامبر دانسته‌اند زیرا آن‌چه قرآن در آن بیان کرده واقع شده است .

﴿۱۶﴾ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

آیا گمان کردید که (به حال خود) رها می شوید در حالی که هنوز آن ها که از شما جهاد کردند و غیر از خدا و رسولش را محرم اسرار خویش انتخاب ننمودند (از دیگران) مشخص نشده اند (باید آزمون شوید و صفوف از هم جدا شود) و خداوند به آن چه عمل می کنید آگاه است.

«وَلِيجَةً» از ماده «وُلُوج» به معنی دخول است و به کسی گفته می شود که محرم اسرار و گرداننده کارهای انسان می باشد و معنی آن تقریباً با معنی «بِطَانَةٌ» یکسان است. در حقیقت جمله فوق دو مطلب را به مسلمانان گوشزد می کند و آن این که تنها با اظهار ایمان کارها سامان نمی یابد و شخصیت اشخاص روشن نمی شود، بلکه با دو وسیله آزمایش، مردم آزمون می شوند: نخست جهاد در راه خدا و برای محو آثار شرک و بت پرستی و دوم ترک هر گونه رابطه و همکاری با منافقان و دشمنان، که اولی

دشمنان خارجی را بیسرون می‌رانند و دومی دشمنان داخلی را .

جمله « لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ » (در حالی که خدا هنوز ندانسته) که نظیر آن در سایر آیات قرآن نیز دیده می‌شود ، در واقع به معنی « هنوز تحقق نیافته » است (به تعبیر دیگر نفی « علم » به معنی نفی « معلوم » است و این گونه تعبیر معمولاً در مورد تأکید به کار می‌رود) و گرنه خداوند طبق دلایل عقلی و صریح آیات فراوانی از قرآن از همه چیز آگاه بوده و خواهد بود . این آیه در حقیقت شبیه نخستین آیه سورة عنكبوت است ، آن جا که می‌فرماید : « أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ : آیا مردم گمان می‌کنند که آن‌ها را به حال خود رها می‌سازند و آزمایش نمی‌شوند ؟ » . و در پایان آیه به عنوان اخطار و تأکید می‌فرماید : « خداوند از آن چه انجام می‌دهد آگاه است » (وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ) .

مبادا کسانی چنین تصور کنند ، که خدا از ارتباط‌های مخفیانه آن‌ها با منافقین و دشمنان بی‌خبر است بلکه به خوبی همه را می‌داند و بر طبق آن با بندگان خود رفتار خواهد کرد . از طرز بیان آیه چنین برمی‌آید که در میان مسلمانان آن روز افرادی تازه به محیط اسلام

گام گذارده بودند و آمادگی روحی برای جهاد نداشتند ، این سخن درباره آنها است ، وگرنه مجاهدان راستین وضع خود را بارها در میدان‌های جهاد تا آن روز روشن ساخته بودند .

﴿۱۷﴾ مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسْجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِم بِالْكَفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ

مشركان حق ندارند مساجد خدا را آباد كنند در حالی كه به كفر خویش گواهی می‌دهند
آن‌ها اعمالشان نابود (و بی‌ارزش) شده و در آتش جاودانه خواهند ماند .

عمران مسجد در صلاحیت همه کس نیست

از جمله موضوعاتی که بعد از لغو پیمان مشركان و حکم جهاد با آنان ممکن بود برای بعضی مطرح گردد ، این بود که چرا ما این گروه عظیم را از خود برانیم و اجازه ندهیم به مسجد الحرام برای مراسم حج قدم بگذارند ، در حالی که شرکت آنان در این مراسم از هرنظر مایه آبادی است ، هم آبادی بناء مسجد الحرام از طریق کمک‌های مهمی که آن‌ها به این کار می‌کردند و هم آبادی معنوی از نظر افزایش جمعیت در اطراف خانه خدا .

آیات فوق به این گونه افکار واهی و بی اساس پاسخ می گوید و تصریح می کند که نه کوشش هایشان برای عمران و آبادی مسجد الحرام یا مانند آن ارزشی دارد و نه انبوه اجتماعشان در اطراف خانه کعبه .

خداوند پاک و منزّه است و خانه او نیز باید پاک و پاکیزه باشد و دست های آلودگان از خانه خدا و مساجد باید به کلی قطع گردد .

﴿ ۱۸ ﴾ إِنَّمَا يَعْزَّمُ مَسْجِدَ اللَّهِ مِنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ

مساجد الهی را تنها کسی آباد می کند که ایمان به خدا و روز قیامت آورده و نماز را برپا دارد و زکات را پردازد و از چیزی جز خدا نترسد ، ممکن است چنین گروهی هدایت یابند .

در این آیه شرایط آباد کنندگان مساجد و کانون های پرستش و عبادت را ذکر می کند و برای آنها پنج شرط مهم بیان می دارد و می گوید : « تنها کسانی مساجد خدا را آباد می سازند که ایمان

به خدا و روز رستاخیز دارند» (إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسْجِدَ اللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ) .
 این اشاره به شرط اول و دوم است ، که جنبه اعتقادی و زیربنایی دارد و تا آن نباشد هیچ عمل پاک و شایسته و خالصی از انسان سر نمی زند ، بلکه اگر ظاهراً هم شایسته باشد ، در باطن آلوده به انواع غرض های ناپساک خواهد بود .
 بعد به شرط های سوم و چهارم اشاره کرده و می گوید : « و نماز را برپا دارد و زکات را بدهد » (وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ ءَاتَى الزَّكَاةَ) . یعنی ایمانش به خدا و روز رستاخیز تنها در مرحله ادعا نباشد ، بلکه با اعمال پاکش آن را تأیید کند ، هم پیوندش با خدا محکم باشد و نماز را به درستی انجام دهد و هم پیوندش با خلق خدا و زکوة را بپردازد .
 سرانجام به آخرین شرط اشاره کرده و می گوید : « و جز از خدا ترسد » (وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ) . قلبش مملو از عشق به خدا است و تنها احساس مسئولیت در برابر فرمان او می کند ، بندگان ضعیف را کوچک تر از آن می شمرد که بتوانند در سرنوشت او و جامعه او و آینده او و پیروزی و پیشرفت او و بالاخره در آبادی کانون عبادت او ، تأثیری داشته باشند .

و در پایان اضافه می‌کند: «این گروه که دارای چنین صفاتی هستند ممکن است هدایت شوند» و به هدف خود برسند و در عمران و آبادی مساجد خدا بکوشند و از نتایج بزرگ آن بهره‌مند شوند (فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنَّهُمْ يَكُونُوا مِنَ الْمُفْتَدِينَ).

منظور از «عمران مساجد» چیست؟

آیا آباد ساختن مساجد به معنی آبادی ساختمان و تأسیسات آن است، یا به معنی اجتماع و شرکت در آن؟ بعضی از مفسران تنها یکی از این دو قسمت را در تفسیر «عمران مساجد» در آیه فوق انتخاب کرده‌اند در حالی که مفهوم این کلمه یک مفهوم وسیع است و همه این امور را شامل می‌شود. مشرکان و بت‌پرستان نه حق شرکت در مساجد دارند و نه تعمیر و بنای ساختمان آن‌ها و همه این امور باید به دست مسلمانان انجام پذیرد. ضمناً از این آیات استفاده می‌شود که مسلمانان نباید هدایا و کمک‌های مشرکان بلکه تمام فرق غیراسلامی را برای ساختمان مساجد خود بپذیرند، زیرا آیه اول گریچه تنها سخن از مشرکان می‌گوید، ولی آیه دوم که با کلمه «إِنَّمَا» شروع شده، عمران مساجد را

مخصوص مسلمانان می‌سازد. و از این‌جا روشن می‌شود که متولیان و پاسداران مساجد نیز باید از میان پاک‌ترین افراد انتخاب شوند، نه این‌که افراد ناپاک و آلوده به خاطر مال و ثروتشان و یا به خاطر مقام یا نفوذ اجتماعی‌شان، آن‌چنان‌که در بسیاری از نقاط متأسفانه رایج شده، بر این مراکز عبادت و اجتماعات اسلامی گمارده شوند.

بلکه تمام دست‌های ناپاک را از تمام این مراکز مقدس باید کوتاه ساخت و از آن‌روز که گروهی از زمامداران جبار و یا ثروتمندان آلوده و گنه‌کار دست به ساختمان مساجد و مراکز اسلامی زدند، روح و معنویت و برنامه‌های سازنده آن‌ها مسخ شده و همین است که می‌بینیم بسیاری از این‌گونه مساجد شکل مسجد ضرار را به‌خود گرفته‌است.

عمل خالص تنها از ایمان سرچشمه می‌گیرد

ممکن است بعضی چنین فکر کنند که چه مانعی دارد، از سرمایه‌های غیر مسلمانان برای عمران و آبادی این مراکز استفاده کنیم؟ اما آن‌ها که چنین می‌گویند توجه به این نکته اساسی ندارند که اسلام همه جا عمل صالح را میوه درخت ایمان می‌شمرد، عمل همیشه پرتوی از نیت و عقاید آدمی است

و همیشه شکل و رنگ آن را به خود می گیرد . نیت های ناپاک ممکن نیست عمل پاکی به وجود آورد و محصول مفیدی از خود نشان دهد، چه این که عمل بازتاب نیت است.

پاسداران شجاع

جمله « لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ » (جز از خدا نترسند) نشان می دهد که عمران و آبادی و نگاهداری مساجد جز در سایه شهامت و شجاعت ممکن نیست ، هنگامی این مراکز مقدس اسلامی به صورت کانون های انسان سازی و کلاس های عالی تربیت درمی آید ، که بنیانگزاران و پاسدارانی شجاع داشته باشد ، آنها که از هیچ کس جز خدا نترسند و تحت تأثیر هیچ مقام و قدرتی قرار نگیرند و برنامه ای جز برنامه های الهی در آن پیاده نکنند .

آیا تنها مسجد الحرام منظور است ؟

بعضی از مفسران آیات فوق را مخصوص «مسجد الحرام» دانسته اند ، در حالی که الفاظ آیه عام است و هیچ گونه دلیلی بر این تخصیص نیست ، هرچند «مسجد الحرام» که بزرگ ترین مسجد اسلامی است در ردیف اول قرار گرفته و در آن روز که آیات نازل شد ،

بیشتر آن مسجد در نظر بود ، ولی این دلیل تخصیص مفهوم آیات نمی شود .

اهمیت بنای مسجد

درباره اهمیت بنای مسجد احادیث فراوانی از طرق اهل بیت و اهل سنت رسیده است که اهمیت فوق العاده این کار را نشان می دهد. از پیامبر ﷺ چنین نقل شده که فرمود : « مَنْ بَنَى مَسْجِداً وَلَوْ كَمَفْخَصِ قِطَاةٍ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ : کسی که مسجدی بنا کند هر چند به اندازه لانه مرغی بوده باشد ، خداوند خانه‌ای در بهشت برای او بنا خواهد ساخت » . (۱)

و در حدیث دیگری از پیامبر ﷺ نقل شده : « مَنْ أَسْرَجَ فِي مَسْجِدٍ سِرَاجاً لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ وَحَفَلَةُ الْعَرْشِ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ مَا دَامَ فِي ذَلِكَ الْمَسْجِدِ ضَوْؤُهُ :

۱- این حدیث در «وسائل الشیعه» باب ۸ از ابواب احکام مساجد و همچنین در

تفسیر «المنار» جلد ۱۰، صفحه ۲۱۳ از ابن عباس نقل شده است .

کسی که چراغی در مسجدی برافروزد فرشتگان و حاملان عرش الهی مدام که نور آن چراغ در مسجد می‌تابد برای او استغفار می‌کنند» (۱)

ولی امروز آنچه بیشتر اهمیت دارد، عمران و آبادی معنوی مساجد است و به تعبیر دیگر بیش از آنچه به ساختن مسجد اهمیت می‌دهیم باید به ساختن افرادی که اهل مسجد و پاسداران مسجد و حافظان آنند اهمیت بدهیم. مسجد باید کانونی باشد برای هرگونه حرکت و جنبش و سازنده اسلامی در زمینه آگاهی و بیداری مردم و پاکسازی محیط و آماده ساختن مسلمانان برای دفاع از میراث‌های اسلام.

مخصوصاً باید توجه داشت، مسجد مرکزی برای جوانان باایمان گردد، نه این‌که تنها مرکز بازنشستگان و از کارافتادگان شود. مسجد باید کانونی برای فعال‌ترین

۱- «کنز العرفان»، جلد ۱، صفحه ۱۰۸.

قشرهای اجتماع باشد، نه مرکز افراد بیکاره و بی حال و خواب آلودها .

﴿۱۹﴾ أَجَعَلْتُمْ سِفَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

آیا سیراب کردن حجاج و آباد ساختن مسجد الحرام را همانند (عمل) کسی قرار دادید که ایمان به خدا و روز قیامت آورده و در راه او جهاد کرده است، (این هردو) هرگز نزد خدا مساوی نیستند و خداوند گروه ظالمان را هدایت نمی کند .

﴿۲۰﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْثَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ

آن ها که ایمان آوردند و هجرت کردند و با اموال و جان هایشان در راه خدا جهاد نمودند مقامشان نزد خدا برتر است و آن ها به موهبت عظیم رسیده اند .

شان نزول

در شأن نزول آیات فوق روایات مختلفی در کتب اهل سنت و شیعہ نقل

شده است ، که از میان آن‌ها آن‌چه صحیح‌تر به نظر می‌رسد ، ذیلاً می‌آوریم .
 دانشمند معروف اهل سنت حاکم «ابوالقاسم حسکانی» از «بُرَیْدَة» نقل می‌کند که
 «شَبِیْه» و «عباس» هر کدام بر دیگری افتخار می‌کردند و در این باره مشغول به سخن بودند
 که علی علیه السلام از کنار آن‌ها گذشت و پرسید : « به چه چیز افتخار می‌کنید ؟ » «عباس» گفت :
 « امتیازی به من داده شده که احدی ندارد و آن این‌که مسأله آب دادن به حیّاج خانه خدا
 است » .

«شبیّه» گفت : « من تعمیر کننده مسجد الحرام (و کلیددار خانه کعبه) هستم » . علی علیه السلام
 گفت : « با این‌که از شما جدا می‌کنم باید بگویم که با این سنّ کم افتخاری دارم که شما ندارید » ،
 آن‌ها پرسیدند: « کدام افتخار ؟ » فرمود: « من با شمشیر جهاد کردم تا شما ایمان به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله آوردید » .
 «عباس» خشمناک برخاست و دامن‌کشان به سراغ پیامبر صلی الله علیه و آله آمد (و به عنوان
 شکایت) گفت : « آیا نمی‌بینی علی چگونه با من سخن می‌گوید ؟ » .
 پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « علی را صدا کنید » ، هنگامی که به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد

فرمود: «چرا این گونه با عمویت (عباس) سخن گفتی؟»
 علی علیه السلام عرض کرد: «ای رسول خدا! اگر من او را ناراحت ساختم با بیان حقیقتی بوده است، در برابر گفتار حق هر کس می خواهد ناراحت شود و هر کس می خواهد خشنود».
 جبرئیل نازل شد و گفت: «ای محمد! پروردگارت به تو سلام می فرستد و می گوید این آیات را بر آن ها بخوان "أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ...: آیا سیراب کردن حجاج و عمران مسجد الحرام را هم چون ایمان به خدا و روز رستخیز و جهاد در راه او قرار دادید، هرگز مساوی نیستند"» (۱).
 همین روایت، به همین مضمون، یا با تفاوت کمی، در کتاب های فراوانی از اهل سنت نقل شده، مانند تفسیر «طبری» و «ثعلبی»، «اصحاب النزول واحدی»، «تفسیر خازن بغدادی»، «معالم التنزیل» علامه بغوی، «مناقب ابن مغازلی»، «جامع الاصول» ابن اثیر،

۱- «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

«تفسیر فخر رازی» و کتاب‌های دیگر.^(۱)

به هر حال حدیث فوق از احادیث معروف و مشهوری است که حتی افراد متعصب به آن اعتراف کرده‌اند و ما پس از اتمام تفسیر این آیات باز در این باره سخن خواهیم گفت .

مقیاس افتخار و فضیلت

«سِقَايَةُ» هم مصدر است به معنی آب دادن و هم به معنی «وسیله» و «پیمانه» ای است که با آن آب می‌دهند (همان‌گونه که در آیه ۷۰ سورة يوسف آمده است) و هم به معنی ظرف بزرگ یا حوضی است که آب در آن می‌ریزند، در مسجد الحرام در میان چشمه زمزم و خانه کعبه محلی وجود دارد که به نام «سِقَايَةُ الْعَبَّاس» معروف است، گویا در آن جا ظرف بزرگی

۱- برای توضیح بیشتر درباره این حدیث و مشخصات مدارک آن به کتاب «احقاق الحق»، جلد ۳، صفحه ۱۲۲ تا ۱۲۷ مراجعه فرمایید.

می‌گذارند که حاجیان از آن آب برمی‌داشتند .
 از تواریخ چنین برمی‌آید که قبل از اسلام منصب « سِقَايَةَ الْحَاجِّ » در ردیف منصب کلیدداری خانه کعبه و از مهم‌ترین مناصب محسوب می‌شد .
 ضرورت و نیاز شدید حجاج در ایام حج به آب ، آن هم در آن سرزمین خشک و سوزان و کم آب که غالب ایام سال هوا گرم است به این موضوع (سقایت حاج) اهمیت خاصی می‌داد و کسی که سرپرست این مقام بود ، از موقعیت ویژه‌ای طبعاً برخوردار می‌شد ، چراکه خدمت او به حجاج یک خدمت حیاتی به شمار می‌رفت .
 همچنین «کلیدداری» و عمران و آبادی مسجد الحرام که مقدس‌ترین و بزرگ‌ترین کانون مذهبی حتی در زمان جاهلیت محسوب می‌شد ، احترام فوق‌العاده‌ای برای شخص یا اشخاصی که متصدی آن بودند ، برمی‌انگیخت .
 با همه این‌ها قرآن مجید می‌گوید : ایمان به خدا و جهاد در راه او از تمام این کارها برتر و بالاتر است .

تحریر تاریخ

همانگونه که در شأن نزول آیات فوق خواندیم ، مطابق روایتی که در بسیاری از معروفترین کتب اهل سنت نقل شده ، این آیات در مورد علی علیه السلام و بیان فضایل او نازل شده ، هرچند مفهوم آن عام و گسترده است (و بارها گفته ایم شأن نزولها مفاهیم آیات را محدود نمی سازد). ولی از آنجا که بعضی از مفسران اهل سنت تمایل ندارند فضایل چشمگیری برای علی علیه السلام اثبات شود با این که او را چهارمین پیشوای بزرگ خود می دانند ، اما مثل این که از این می ترسند که اگر در برابر مدارکی که امتیازات فوق العاده علی علیه السلام را اثبات می کند ، تسلیم شوند ، ممکن است جمعیت شیعه در برابر آنها بپا خیزند و آنها را در تنگنا قرار دهند ، که چرا دیگران را بر علی علیه السلام مقدم داشتید ، از این رو بسیار می شود که از واقعیت های تاریخی چشم می پوشند و تا آنجا که بتوانند به ایراد در این گونه احادیث از نظر سند می پردازند و اگر جای دست اندازی در سند پیدا نکنند ، سعی می کنند به گونه ای دلالت آن را مخدوش سازند ، این گونه تعصبها متأسفانه حتی در عصر ما ادامه دارد و

حتی بعضی از دانشمندان روشنفکر آنان از این برکنار نمانده‌اند .
 فراموش نمی‌کنم در گفتگویی که با یکی از دانشمندان اهل سنت داشتم ، هنگامی که سخن از این‌گونه احادیث به میان آمد جمله عجیبی اظهار داشت ، او می‌گفت : به عقیده من ، شیعه می‌تواند تمام اصول و فروع مکتب خویش را از « منابع و مدارک و کتاب‌های ما » اثبات کند ، چون به قدر کافی احادیثی که به نفع مکتب شیعه باشد ، در کتب ما وجود دارد . ولی برای این که خود را از همه این منابع و مدارک یک باره راحت کند ، گفت : به عقیده من پیشینیان ما افراد خوش باوری بودند و تمام احادیثی را که شنیده‌اند در کتب خود آورده‌اند و ما نمی‌توانیم آن چه را آن‌ها نوشته‌اند به سادگی بپذیریم (البته سخنش شامل کتب صحاح و مسانیید معتبر و درجه اول آنان نیز می‌شد) .
 به او گفتم : روش محققانه این نیست ، که انسان مکتبی را قبلاً روی یک سلسله وراثت‌ها بپذیرد و بعد هر حدیثی با آن موافق باشد صحیح و هر حدیثی با آن تطبیق نکند از آثار خوش باوری پیشینیان بداند ، هر چند حدیث معتبری باشد ، چه خوب است به جای

این طرز فکر راه دیگری انتخاب کنید، قبلاً خود را از هرگونه عقیده موروثی خالی سازید، سپس در برابر مدارک منطقی بنشینید، آن گاه انتخاب عقیده کنید. خوب ملاحظه می فرمایید چرا و به چه علت احادیث مشهور و معروفی که از مقام والای علی علیه السلام خبر می دهد و برتری او را بر دیگران اثبات می کند، این چنین مورد بی مهری بلکه مورد تهاجم رگبارهای ایرادات قرار گرفته و گاهی نیز به دست فراموشی سپرده می شود و اصلاً سخنی از آن به میان نمی آید، گویی اصلاً این همه احادیث وجود خارجی ندارند.

با توجه به آنچه در بالا گفتیم به گفتاری از مفسر معروف نویسنده «المَنَار» می پردازیم: او در شأن نزول آیات فوق روایت بالا را به کلی کنار گذارده و روایت دیگری که با محتوای آیات اصلاً منطبق نیست و باید آن را به عنوان یک حدیث مخالف قرآن کنار زد، معتبر دانسته است و آن حدیثی است که از «نعمان بن بشیر» نقل شده که می گوید: کنار منبر پیامبر صلی الله علیه و آله در میان جمعی از صحابه نشسته بودم، یکی از آنها گفت: من بعد از اسلام

عملی را بالاتر از این نمی دانم که حاجیان خانه خدا را سیراب کنم ، دیگری گفت : عمران مسجد الحرام از هر عملی بالاتر است ، سومی گفت : جهاد در راه خدا از آنچه گفتید بهتر می باشد ، عمر آن ها را از گفتگو کردن نهی کرد و گفت : صدای خود را کنار منبر رسول خدا بلند نکنید - و آن روز ، روز جمعه بود - ولی هنگامی که نماز جمعه را خواندم نزد رسول خدا می روم و از او درباره مسئله ای که اختلاف کردید سؤال می کنم (بعد از نماز نزد رسول خدا رفت و سؤال کرد) در این موقع آیات فوق نازل شد .^(۱)

در حالی که این روایت از جهات مختلفی با آیات مورد بحث ناسازگار است و می دانیم هر روایتی که مخالف قرآن بوده باشد باید آن را دور افکنند ، زیرا :
اولاً : در آیات فوق مقایسه میان « جهاد » و « سِقَايَةُ الْحَاجِّ » و « عمران » مسجد الحرام نشده است بلکه در یک سوی مقایسه « سقاییت حاج » و « عمران » مسجد الحرام قرار گرفته

۱- «الْمَنَار» ، جلد ۱۰ ، صفحه ۲۱۵ .

و در سوی دیگر «ایمان به خدا و روز رستاخیز و جهاد» و این نشان می‌دهد که افرادی آن اعمال را که در دوران جاهلیت انجام داده بودند با ایمان و جهاد مقایسه می‌کردند، که قرآن صریحاً می‌گوید: این دو برابر نیستند، نه مقایسه «جهاد» با «عمران مسجد الحرام» و «سَقَايَةُ الْحَاجِّ» (دقت کنید).

ثانیاً: جمله «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» نشان می‌دهد که اعمال گروه اول توأم با ظلم بوده است و این در صورتی است که در حال شرک واقع شده باشد، چه این که قرآن می‌گوید: «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»^(۱) و اگر مقایسه میان «ایمان» و «سقاییت حاج توأم با ایمان و جهاد» بوده باشد جمله «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» مفهومی نخواهد داشت. ثالثاً: آیه دوم مورد بحث که می‌گوید آن کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و جهاد نمودند مقام والاتری دارند، مفهومی این است از کسانی که ایمان و هجرت و جهاد نداشتند،

برترند و این با حدیث نعمان سازش ندارد ، زیرا گفتگوکنندگان طبق آن حدیث همه از مؤمنان بودند و شاید در مهاجرت و جهاد شرکت داشتند .
 رابعاً : در آیات گذشته سخن از اقدام مشرکان به عمران مساجد بود (مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ) و آیات مورد بحث که به دنبال آن قرار دارد ، همان موضوع را تعقیب می کند و این نشان می دهد که عمران مسجدالحرام و سقایت حاج در حال شرک موضوع بحث این آیات است و این چیزی است که با روایت نعمان تطبیق نمی کند .
 و تنها مطلبی که ممکن است در برابر این استدلالات گفته شود ، این است که تعبیر به «أَعْظَمُ دَرَجَةً» نشان می دهد که هر دو طرف «مقایسه» عمل خوبی هستند ، اگرچه یکی از دیگری برتر بوده است .

ولی جواب این سخن روشن است ، زیرا افعّل تفضیل (صفت تفضیلی) غالباً در مواردی به کار می رود که یک طرف مقایسه واجد فضیلت است و طرف دیگر «صفر» می باشد ، مثلاً بسیار شده است که می گویند «دیر رسیدن بهتر از هرگز نرسیدن است» ،

مفهوم این سخن آن نیست که «هرگز به مقصد نرسیدن و تصادف کردن و نابودی» چیز خوبی است، ولی «دیر رسیدن» از آن بهتر است و یا این که در قرآن می خوانیم: «وَالصُّلْحُ خَيْرٌ: صلح از جنگ بهتر است» (۱۲۸ / نساء) معنی این جمله آن نیست که جنگ چیز خوبی است و یا این که می خوانیم: «وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ: بنده باایمان از بت پرست بهتر است» (۲۲۱ / بقره) آیا بت پرست خیر و فضیلتی دارد؟ و در همین سوره تسویه آیه ۱۰۸ می خوانیم: «لَمَسْجِدُ أُسُسٍ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ: مسجدی که اساس آن از روز نخست بر پایه تقوی گذارده شده است (از مسجد ضرار همان مسجدی که منافقان برای ایجاد تفرقه ساخته بودند) برای عبادت شایسته تر است».

با این که می دانیم عبادت در مسجد ضرار هیچ گونه شایستگی ندارد و نظیر این تعبیرات در قرآن و کلمات عرب و سایر زبان ها فراوان است.

از مجموع آنچه گفته شد، نتیجه می گیریم که روایت «نعمان بن بشیر» چون برخلاف محتوای قرآن است باید کنار گذارده شود و آنچه با ظاهر آیات می سازد همان حدیث

مشهوری است که در آغاز بحث تحت عنوان شأن نزول بیان کردیم و این فضیلتی است برای پیشوای بزرگ اسلام علی علیه السلام.

خداوند همه ما را به پیروی از حق و پیروی از این گونه پیشوایان ثابت قدم بدارد و چشم و گوش باز و فکر دور از تعصب عنایت کند.

﴿۲۱﴾ **يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّتْ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ**
 پروردگار، آنهارا به رحمتی از ناحیه خویش و خشنودی و باغ های بهشتی که در آن نعمت های جاودانه دارند بشارت می دهد.

از آیه فوق استفاده می شود که مقام «رِضْوَان» که از بزرگ ترین مواهب و مقاماتی است که خداوند به مؤمنان و مجاهدان می بخشد، چیزی است غیر از باغ های بهشت و نعمت های جاویدانش و غیر از رحمت گسترده پروردگار (شرح این موضوع به خواست خدا در ذیل آیه ۷۲ همین سوره در تفسیر جمله «وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» خواهد آمد).

﴿۲۲﴾ **خُلِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ**

همواره و تا ابد در این باغها (و در لایلهای این نعمتها) خواهند بود زیرا نزد خداوند پاداش عظیم است .

﴿۲۳﴾ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ءَابَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ**

ای کسانی که ایمان آورده اید هرگاه پدران و برادران شما کفر را بر ایمان ترجیح دهند آن ها را ولیّ (و یار و یاور و تکیه گاه) خود قرار ندهید و کسانی که آن ها را ولیّ خود قرار دهند ستمگرند .

چه ظلمی از این بالاتر که انسان با پیوند دوستی با بیگانگان و دشمنان حق ، هم به خویشتن ستم کند و هم به جامعه ای که تعلق به آن دارد و هم به فرستاده خدا .

﴿۲۴﴾ **قُلْ إِنْ كَانَ ءَابَاؤُكُمْ وَابْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجْرَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسْكِنٌ تَرْضَوْنَهَا أَحَبُّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ**

لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتی که از کساد شدنش بیم دارید و مساکن مورد علاقه شما، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب تر است در انتظار این باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند و خداوند جمعیت نافرمان‌بردار را هدایت نمی‌کند.

همه چیز فدای هدف و برای خدا

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی چنین نقل شده: « لَمَّا اَذِنَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ لَا يَدْخُلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ مُشْرِكٌ بَعْدَ ذَلِكَ جَزَعَتْ قُرَيْشٌ جَزَعًا شَدِيدًا وَ قَالُوا ذَهَبَتْ تِجَارَتُنَا وَ ضَاعَتْ عِيَالُنَا وَ خَرِبَتْ دُورُنَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ قُلْ (يَا مُحَمَّدُ) إِنْ كَانَ عَابَاؤُكُمْ...: هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام (در مراسم حج) اعلام کرد که بعد از این هیچ مشرکی حق ورود به مسجد الحرام را ندارد فریاد (مؤمنان) قریش برخاست و گفتند: تجارت ما از میان رفت، خانواده‌های ما ضایع شد و خانه‌هایمان ویران گشت، آیات فوق نازل شد (و به آن‌ها پاسخ گفت) ».

آخرین وسوسه و بهانه‌ای که ممکن بود برای گروهی از مسلمانان در برابر دستور پیکار با بت‌پرستان پیدا شود و طبق بعضی از تفاسیر پیدا شد، این بود که آن‌ها فکر می‌کردند که از یک سو در میان مشرکان و بت‌پرستان، خویشاوندان و بستگان نزدیک آن‌ها وجود دارند، گاهی پدر مسلمان شده و پسر در شرک باقی مانده، گاهی به عکس پسران راه توحید را پیش گرفته‌اند و پدران همچنان در تاریکی شرک باقی مانده‌اند و همچنین در مورد برادران و همسران و عشیره و قبیله، اگر بنا شود با همه مشرکان پیکار کنند باید از خویشاوندان و قبیله خود چشم‌پوشند.

از سوی دیگر سرمایه‌ها و تجارت آنان تا حد زیادی در دست مشرکان بود، با آمد و شد آن‌ها به مکه آن را رونق می‌بخشیدند.

و از سوی سوم خانه‌های مرفه و نسبتاً آبادی در مکه داشتند که در صورت درگیری با مشرکان ممکن بود به ویرانی بکشد و یا با تعطیل مراسم حج از طرف مشرکان از ارزش و استفاده بیفتد. آیه فوق ناظر به حال این‌گونه اشخاص است و با بیان قطعی به آن‌ها پاسخ

صریح می‌دهد .

در آیه بالا خطوط اصلی ایمان راستین از ایمان آلوده به شرک و نفاق ترسیم شده است و حد فاصل میان مؤمنان واقعی و افراد ضعیف الایمان مشخص گردیده و با صراحت می‌گوید که اگر سرمایه‌های هشت‌گانه زندگی مادی که چهار قسمت آن مربوط به نزدیک‌ترین خویشاوندان (پدران و فرزندان و برادران و همسران) و یک قسمت مربوط به گروه اجتماعی و عشیره و قبیله است و قسمت دیگری مربوط به سرمایه‌ها و اندوخته‌ها و قسمتی مربوط به رونق تجارت و کسب و کار و سرانجام قسمتی به خانه‌های مرفه ارتباط دارد ؛ در نظر انسان پرارزش‌تر و گرانبه‌تر از خدا و پیامبر ﷺ و جهاد و اطاعت فرمان او است تا آن‌جا که حاضر نیست آن‌ها را فدای دین کند ، معلوم می‌شود ایمان واقعی و کامل تحقق نیافته است. آن روز حقیقت و روح ایمان با تمام ارزش‌هایش تجلی می‌کند که در مورد چنین فداکاری و گذشت تردید نداشته باشد .

به علاوه آن‌ها که آماده چنین گذشتی نیستند در واقع به خویش و جامعه خویش ستم

می‌کنند و حتی از آن‌چه می‌ترسند در آن خواهند افتاد ، زیرا ملت‌ی که در گذرگاه‌های تاریخ و لحظات سرنوشت آمادهٔ چنین فداکاری‌هایی نباشند دیر یا زود مواجه با شکست می‌شود و همان خویشاوندان و اموال و سرمایه‌هایی که به خاطر دلبستگی به آن از جهاد چشم پوشیده است به خطر می‌افتند و در چنگال دشمن نیست و نابود خواهند شد.

آن‌چه در آیات فوق می‌خوانیم مفهومی بریدن پیوندهای دوستی و محبت با خویشاوندان و نادیده گرفتن سرمایه‌های اقتصادی و سوق دادن به ترک عواطف انسانی نیست ، بلکه منظور این است که بر سر دو راهی‌ها نباید عشق زن و فرزند و مال و مقام و خانه و خانواده ممانعت از اجرای حکم خدا و گرایش به جهاد گردد و انسان را از هدف مقدسش بازدارد . لذا اگر انسان بر سردوراهی‌ها نباشد رعایت هر دو بر او لازم است.

در آیهٔ ۱۵ سورة لقمان دربارهٔ پدران و مادران بت‌پرست می‌خوانیم : « وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا : اگر آن‌ها به تو اصرار دارند که چیزی را که شریک خدا نمی‌دانی برای او شریک قرار دهی هرگز از آن‌ها اطاعت مکن ولی در

زندگی دنیا با آن‌ها به نیکی رفتار کن».

گذشته و امروز در گرو این دستور است

ممکن است کسانی چنین فکر کنند، آنچه در آیه بالا آمده مخصوص مسلمانان نخستین است و متعلق به تاریخ گذشته، ولی این اشتباه بزرگی است، این آیات نه تنها دیروز بلکه امروز و فردای مسلمانان را دربرمی‌گیرد.

اگر آن‌ها دارای ایمان محکم و آمادگی برای جهاد و فداکاری و در صورت لزوم هجرت نباشند و منافع مادی خویش را بر رضای خدا مقدم بشمرند و به خاطر دلبستگی‌های زیاد به زن و فرزند و مال و ثروت و تجملات زندگی از فداکاری مضایقه کنند، آینده آن‌ها تاریک است، نه تنها آینده، امروز هم در خطر خواهند بود و همه میراث‌های گذشته و افتخاراتشان از میان خواهد رفت، منابع حیاتیشان به دست دیگران خواهد افتاد و زندگی برای آنان مفهومی نخواهد داشت، که «زندگی ایمان است و جهاد در سایه ایمان».

آیه فوق به عنوان یک شعار باید به تمام فرزندان و جوانان مسلمان تعلیم گردد و روح فداکاری و سلحشوری و ایمان در آنها زنده شود و بتوانند میراث‌های خود را پاسداری کنند.

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ ﴿٢٥﴾

خداوند شما را در میدان‌های زیادی یاری کرد (و بر دشمن پیروز شدید) و در روز حنین (نیز یاری نمود) در آن هنگام که فرونی جمعیتان شما را به اعجاب آورده بود ، ولی هیچ مشکلی را برای شما حل نکرد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد سپس پشت (به دشمن) کرده فرار نمودید .

انبوه جمعیت به تنهایی کاری نمی‌کند

«مَوَاطِن» جمع «مَوْطِن» به معنی محلی است که انسان برای اقامت دائمی یا مسوقت انتخاب می‌کند . ولی یکی از معانی آن میدان‌های جنگ می‌باشد به تناسب این‌که جنگجویان مدتی کوتاه یا طولانی در آن اقامت می‌کنند .

تعداد لشکر اسلام را در جنگ حنین دوازده هزار نفر و بعضی ده هزار نفر یا هشت هزار نفر نوشته‌اند، ولی روایات مشهور و صحیح دوازده هزار نفر را تأیید می‌کنند، که در هیچ‌یک از جنگ‌های اسلامی تا آن روز این عدد سابقه نداشت، آن‌چنان‌که بعضی از مسلمانان مغرورانه گفتند: «لَنْ نُغْلِبَ الْيَوْمَ: هیچ‌گاه با این همه جمعیت امروز شکست نخواهیم خورد». اما چنان‌که در شرح غزوة «حنین» به خواست خدا خواهیم گفت، این انبوه جمعیت که گروهی از آن‌ها از افراد تازه مسلمان و ساخته نشده بودند، موجب فرار لشکر و شکست ابتدایی شد، ولی سرانجام لطف خدا آن‌ها را نجات داد. این شکست ابتدایی چنان بود که قرآن اضافه می‌کند: «زَمِنَ بآنْ هَمَّ وَ سَعَتْ بِرِ شَمَاتِكُمْ شَدْ» (و ضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ). «سپس پشت به دشمن کرده و فرار نمودید» (ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ). در آیه فوق اشاره به نصرت خداوند نسبت به مسلمانان در «مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ» (میدان‌های بسیار) شده است. درباره تعداد جنگ‌هایی که پیغمبر ﷺ شخصاً در آن مبارزه کرد، یا با مسلمانان بود اما شخصاً جنگ نکرد و همچنین میدان‌هایی که سپاه اسلام در مقابل دشمنان قرار گرفت،

ولی پیغمبر ﷺ در آن حضور نداشت ، در میان مورخان گفتگو بسیار است ، ولی از بعضی از روایات که از طرق اهل بیت به ما رسیده است استفاده می شود که عدد آن ها به هشتاد می رسید . در کتاب « کافی » نقل شده که یکی از خلفای عباسی نذر کرده بود که اگر از مسمومیت نجات یابد ، مال کثیری به فقرا بدهد ، هنگامی که بهبودی یافت ، فقهای که اطراف او بودند درباره مبلغ آن اختلاف کردند و هیچ کدام مدرک روشنی نداشتند ، سرانجام از امام نهم « حضرت محمد بن علی النقی » علیه السلام سؤال کرد ، فرمود : « کثیر " هشتاد " است » ، وقتی از علت آن سؤال کردند حضرت به آیه فوق اشاره کرد و فرمود : « ما تعداد میدان های نبرد اسلام و کفر را که در آن مسلمانان پیروز شدند برشمریم ، عدد آن هشتاد بود » . (۱)

﴿ ۲۶ ﴾ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا

وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ

سپس خداوند «سکینه» خود را بر رسولش و بر مؤمنان نازل کرد و لشکرهایی فرستاد که شما نمی‌دیدید و کافران را مجازات کرد و این است جزای کافران . نزول این ارتش نامریی الهی برای تحکیم و تقویت روح مسلمانان و ایجاد نیروی ثبات و استقامت در جان و دل آنان بود، نه این که فرشتگان و نیروهای غیبی در جنگ شرکت کرده باشند.^(۱)

و در پایان نتیجه نهایی جنگ «حنین» را چنین بیان می‌کند : « خداوند افراد بی‌ایمان و بت‌پرست را کینر داد » (گروهی کشته و گروهی اسیر و جمعی پا به فرار گذاردند آن چنان که از دسترس ارتش اسلام خارج شدند) (وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ) .

۱- برای توضیح بیشتر به همین جلد از تفسیر نمونه ذیل آیات ۹ تا ۱۲ / انفال مراجعه نمایید .

ایمان و آرامش

«سَكِينَةً» در اصل از ماده «سَكُنَ» به معنی یک نوع حالت آرامش و اطمینان است، که هر گونه شک و دودلی و ترس و وحشت را از انسان دور می‌سازد و او را در برابر حوادث سخت و و پیچیده ثابت قدم می‌گرداند، «سَكِينَةً» با ایمان رابطه نزدیکی دارد، یعنی زاینده ایمان است، افراد با ایمان هنگامی که به یاد قدرت بی‌پایان خداوند می‌افتند و لطف و مرحمت او را در نظر می‌آورند، موجی از امید در دلشان پیدا می‌شود و این که می‌بینیم در بعضی از روایات «سکینه» به ایمان تفسیر شده^(۱) و در بعضی دیگر به یک «نسیم بهشتی» در شکل و صورت انسان^(۲) همه بازگشت به همین معنی است.

در قرآن مجید سورة فتح آیه ۴ می‌خوانیم: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ»: او کسی است که سکینه را در دل‌های مؤمنان فرو فرستاد، تا

۱- «تفسیر برهان»، جلد ۲، صفحه ۱۱۴. ۲- «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۲۰۱.

ایمانی بر ایمان آن‌ها افزوده شود» .

و در هر حال این حالت فوق العاده روانی ، موهبتی است الهی و آسمانی که در پرتو آن ، انسان مشکل‌ترین حوادث را در خود هضم می‌کند و یک دنیا آرامش و ثبات قدم در درون خویش احساس می‌نماید .

جالب توجه این‌که قرآن در آیات مورد بحث نمی‌گوید : «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَيْكُمْ» با این‌که تمام جمله‌های پیش از آن به صورت خطاب و با ضمیر «كُم» ذکر شده است ، بلکه می‌گوید : «عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» اشاره به این‌که منافقان و آن‌ها که طالبان دنیا در میدان جهاد بودند سهمی از این «سکینه» و آرامش نداشتند و تنها این موهبت نصیب افراد با ایمان می‌شود . و در روایات می‌خوانیم : این نسیم بهشتی با انبیاء و پیامبران خدا بوده است ، به همین دلیل در حوادثی که هر کس در برابر آن کنترل خویش را از دست می‌دهد آن‌ها روحی آرام و عزمی راسخ و اراده‌ای آهنین و تزلزل‌ناپذیر داشتند .

نزول «سکینه» بر پیامبر ﷺ در میدان «حنین» برای رفع اضطرابی بود که از فرار کردن

جمعیت به پیامبر ﷺ دست داده بود ، وگرنه او در این صحنه چون کوه ثابت و پابرجا بود و همچنین علی علیه السلام و گروه کوچکی از مسلمانان. نکته ای که توجه به آن امروز برای مسلمانان نهایت لزوم را دارد ، این است که از حوادثی چون حادثه «حنین» تجربه بپندوزند و بدانند کثرت نفرات و جمعیت انبوهشان هرگز نباید مایه غرورشان گردد ، از جمعیت انبوه به تنهایی کاری ساخته نیست ، مسأله مهم وجود افراد ساخته شده و مؤمن و مصمم است ، هرچند گروه کوچکی باشند، همان گونه که یک گروه کوچک سرنوشت جنگ «حنین» را تغییر داد، بعد از آن که انبوه جمعیت ناآزموده و ساخته نشده مایه هزیمت و شکست شده بود. مهم این است که افسراد آن چنان با روح ایمان و استقامت و فداکاری پرورش یابند که دل هایشان مرکز «سکینه» الهی گردد و در برابر سخت ترین طوفان های زندگی چون کوه پابرجا و آرام بایستند .

﴿ ۲۷ ﴾ ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

سپس خداوند - پس از این - توبه هر کس را بخواهد (و شایسته ببیند) می پذیرد و

خداوند آمرزنده و مهربان است .

جمله « یَتُوبُ » که با فعل مضارع ذکر شده دلالت بر استمرار دارد مفهومی است که درهای توبه و بازگشت همچنان به روی آنها باز و گشوده است .

غزوة عبـرتـانگیز « حُنَیْن »

« حنین » سرزمینی است در نزدیکی شهر طائف و چون این غزوه در آنجا واقع شد به نام غزوة حُنَیْن معروف شده و در قرآن از آن تعبیر به « یَوْمَ حُنَیْن » شده است ، نام دیگر آن غزوة « اَوْطَاس » و غزوة « هَوَازِن » است (اَوْطَاس نام سرزمینی در همان حدود و هَوَازِن نام یکی از قبایلی است که در آن جنگ با مسلمانان درگیر بودند) .

این « غزوه » از آنجا شروع شد که بنا به گفته «ابن اثیر» در کامل طایفه بزرگ « هَوَازِن » هنگامی که از فتح مکه باخبر شد و رئیسشان «مالک بن عوف» آنها را جمع کرد و به آنها گفت ممکن است «محمّد» بعد از فتح مکه به جنگ با آنها برخیزد و آنها گفتند : پیش از آنکه او با ما نبرد کند صلاح در این است که ما پیش دستی کنیم .

هنگامی که این خبر به گوش پیامبر ﷺ رسید به مسلمانان دستور داد آماده حرکت به سوی سرزمین هوازن شوند. (۱)

گرچه درباره جریان این جنگ و کلیات آن در میان مورخان تقریباً اختلافی نیست ولی در جزئیات آن روایات گوناگونی دیده می شود که کاملاً متفق نیستند و ما آنچه را ذیلاً به طور فشرده می آوریم طبق روایتی است که مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» آورده است .

در آخر ماه رمضان یا در ماه شوال سنه هشتم هجرت بود که رؤسای طایفه هوازن نزد مالک بن عوف جمع شدند و اموال و فرزندان و زنان خود را به همراه آوردند تا به هنگام درگیری با مسلمانان هیچ کس فکر فرار در سر نپرواند و به این ترتیب وارد سرزمین «اوطاس» شدند .

۱- «کامل ابن اثیر»، جلد ۲، صفحه ۲۶۱.

پیامبر ﷺ پرچم بزرگ لشکر را بست و به دست علی رضی الله عنه داد و تمام کسانی که برای فتح مکه پرچمدار بخشی از لشکر اسلام بودند به دستور پیامبر با همان پرچم به سوی میدان «حُتَین» حرکت کردند. پیامبر مطلع شد که «صفوان ابن امیه» مقدار زیادی زره در اختیار دارد به نزد او فرستاد و یک صد زره به عنوان عاریت از او خواست، «صفوان» سؤال کرد به راستی عاریه است یا غضب؟ پیامبر ﷺ فرمود: عاریه‌ای است که ما آن را تضمین می‌کنیم و سالم برمی‌گردانیم، «صفوان» یک صد زره به عنوان عاریت به پیامبر ﷺ داد و خود شخصاً با حضرت حرکت کرد.

دوهزار نفر از مسلمانانی که در فتح مکه اسلام را پذیرفته بودند به اضافه ده هزار نفر سربازان اسلام که همراه پیامبر برای فتح مکه آمده بودند که مجموعاً دوازده هزار نفر می‌شدند برای میدان جنگ حرکت کردند.

«مالک بن عوف» که مرد پرجرات و با شهامتی بود به قبیله خود دستور داد غلاف‌های شمشیر را بشکنند و در شکاف‌های کوه و دره‌های اطراف و لابلای درختان، بر سر راه سپاه

اسلام کمین کنند و به هنگامی که در تاریکی اول صبح مسلمانان به آنجا رسیدند یکباره به آنان حمله ور شوند و لشکر را درهم بکوبند. او اضافه کرد: محمد ﷺ با مردان جنگی هنوز روبرو نشده است تا طعم شکست را بچشد. هنگامی که پیامبر نماز صبح را با یاران خواند و فرمان داد به طرف سرزمین «حُثَیْن» سرازیر شدند، در این موقع بود که ناگهان لشکر «هَوَازِن» از هر سو مسلمانان را زیر رگبار تیرهای خود قرار دادند گروهی که در مقدمه لشکر قرار داشتند (و در میان آنها تازه مسلمانان مکه بودند) فرار کردند و این امر سبب شد که باقی مانده لشکر به وحشت بیفتند و فرار کنند.

خداوند در این جا آنها را با دشمنان به حال خود واگذارد و موقتاً دست از حمایت آنها برداشت زیرا به جمعیت انبوه خود مغرور بودند و آثار شکست در آنان آشکار گشت. امام علی علیه السلام که پرچمدار لشکر بود با عده کمی در برابر دشمن ایستادند و همچنان به پیکار ادامه دادند.

(در این هنگام پیامبر در قلب سپاه قرار داشت) و عباس عموی پیامبر ﷺ و چند نفر

دیگر از بنی هاشم که مجموعاً از نه نفر تجاوز نمی‌کردند و دهمین آن‌ها «أَيْمَن» فرزند «أُمَّ أَيْمَن» بود اطراف پیامبر ﷺ را گرفتند.

مقدمه سپاه به هنگام فرار و عقب نشینی از کنار پیامبر ﷺ گذشت، پیامبر ﷺ به عباس که صدای بلند و رسایی داشت دستور داد فوراً از تپه‌ای که در آن نزدیکی بود بالا رود و به مسلمانان فریاد زند: «يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ يَا أَصْحَابَ سُورَةِ الْبَقَرَةِ يَا أَهْلَ بَيْعَتِ الشَّجَرَةِ إِلَى أَيِّنَ تَفْرُونَ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: ای گروه مهاجران و انصار و ای یاران سوره بقره و ای اهل بیعت شجره به کجا فرار می‌کنید؟ پیامبر ﷺ این جا است». هنگامی که مسلمانان صدای عباس را شنیدند بازگشتند و گفتند: «لَيْتَكَ، لَيْتَكَ» مخصوصاً انصار در این بازگشت پیش قدم بودند و حمله سختی از هر جانب به سپاه دشمن کردند و با یاری پروردگار به پیشروی ادامه دادند، آن‌چنان که طایفه «هَوَازِن» به طرز وحشتناکی به هر سو پراکنده شدند و پیوسته مسلمانان آن‌ها را تعقیب می‌کردند.

حدود یک‌صد نفر از سپاه دشمن کشته شد و اموالشان به غنیمت به دست مسلمانان

افتساد و گروهی نیز اسیر شدند.^(۱)

و در پایان این نقل تاریخی می‌خوانیم که پس از پایان جنگ نمایندگان قبیله هَوازِن خدمت پیامبر آمدند و اسلام را پذیرفتند و پیامبر محبت زیاد به آنها کرد و حتی «مالک بن عوف» رئیس و بزرگ آنها اسلام را پذیرفت، پیامبر ﷺ اموال و اسیرانش را به او برگرداند و ریاست مسلمانان قبیله‌اش را به او واگذار کرد. در حقیقت عامل مهم شکست مسلمانان در آغاز کار علاوه بر غروری که به خاطر کثرت جمعیت پیدا کردند وجود دوهزار نفر افراد تازه مسلمان بود که طبعاً جمعی از منافقان و عده‌ای برای کسب غنائم جنگی و گروهی بی‌هدف در میان آنها وجود داشتند و فرار آنها در بقیه نیز اثر گذاشت.

۱- «مجمع البیان»، جلد ۵، صفحه ۱۷-۱۹.

و عامل پیروزی نهایی ، ایستادگی پیامبر ﷺ و علی (علیه السلام) و گروه اندکی از یاران و یادآوری خاطرهٔ پیمان‌های پیشین و ایمان به خدا و توجه به حمایت خاص او بود .

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ غَائِمِهِمْ هَذَا وَ إِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید مشرکان ناپاکند لذا نباید پس از امسال نزدیک مسجدالحرام شوند و اگر از فقر می‌ترسید خداوند شما را از فضلش، هرگاه بخواهد ، بی‌نیاز می‌سازد، خداوند دانا و حکیم است .

«نَجَس» معنی مصدری دارد و به عنوان تأکید و مبالغه به معنی وصفی نیز به کار می‌رود . «راغب» در کتاب «مفردات» دربارهٔ معنی این کلمه می‌گوید: «نَجَسَتْ وَ نَجَسَ ، به معنی هر گونه پلیدی است و آن بر دو گونه است ، یک نوع پلیدی حسی و دیگری پلیدی باطنی است .

و «طبرسی» در «مجمع البیان» می‌گوید: به هر چیزی که طبع انسان از آن متنفر است «نَجَس» گفته می‌شود.

به همین دلیل این واژه در موارد زیادی به کار می‌رود که مفهوم آن یعنی نجاست و آلودگی ظاهری وجود ندارد، مثلاً دردهایی را که دیر درمان می‌پذیرد، عسب «نَجَس» می‌گویند، اشخاص پست و شرور با این کلمه توصیف می‌شوند، پیری و فرسودگی بدن را نیز نَجَس می‌نامند.

و از این جا روشن می‌شود که با توجه به آیه فوق به تنهایی نمی‌توان قضاوت کرد که اطلاق کلمه «نَجَس» بر مشرکان به این خاطر است که جسم آن‌ها آلوده است، همانند آلوده بودن خون و بول و شراب و یا این‌که به خاطر عقیده بت‌پرستی یک نوع آلودگی درونی دارند و به این ترتیب برای اثبات نجاست کفار به این آیه نمی‌توان استدلال کرد، بلکه باید دلایل دیگری را جستجو کنیم.

سپس در پاسخ افراد کوتاه‌بینی که اظهار می‌داشتند اگر پای مشرکان از مسجد الحرام

قطع شود ، کسب و کار و تجارت ما از رونق می افتد و فقیر و بیچاره خواهیم شد ، می گوید :
 « و اگر از فقر و احتیاج می ترسید ، به زودی خداوند اگر بخواهد از فضلش شما را بی نیاز می سازد »
 (وَإِنْ خِفْتُمْ عَذْلَهُ فَسَوْفَ يُغْنِيَكُمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ).

همان گونه که به عالی ترین وجهی بی نیاز ساخت و با گسترش اسلام در عصر پیامبر ﷺ
 سیل زائران خانه خدا به سوی مکه به حرکت درآمد و این موضوع تا به امروز ادامه دارد و
 مکه که از نظر جغرافیایی در نامناسب ترین شرایط قرار دارد و در میان یک مشت کوه های
 خشک و سنگلاخ های بی آب و علف است ، به صورت یک شهر بسیار آباد و یک کانون مهم
 داد و ستد و تجارت درآمده است .

و در پایان آیه اضافه می کند : « خداوند علیم و حکیم است » (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).

و هر دستوری می دهد بر طبق حکمت است و از نتایج آینده آن کاملاً آگاه و باخبر می باشد .

﴿۲۹﴾ فَتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ

عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَغِيرُونَ

با کسانی از اهل کتاب که ایمان به خدا و نه به روز جزا دارند و نه آن چه را خدا و رسولش تحریم کرده حرام می شمردند و نه آیین حق را می پذیرند ، پیکار کنید ، تا زمانی که جزیه را به دست خود با خضوع و تسلیم بپردازند .

وظیفه ما در برابر اهل کتاب

« جَزَاةٌ » از ماده « جَزَأَ » به معنی مالی است که از غیر مسلمانان که در پناه حکومت اسلامی قرار می گیرند گرفته می شود و این نامگذاری به خاطر آن است که آن را به عنوان « جَزَأَ » در برابر حفظ مال و جانسان» به حکومت اسلامی می پردازند ، (این مطلبی است که از سخنان راغب در کتاب مفردات استفاده می شود) .

« صَاغِرٌ » از ماده « صَغَرَ » به معنی کسی است که به کوچکی راضی شود و منظور از آن در آیه فوق آن است که پرداختن جزیه باید به عنوان خضوع در برابر آیین اسلام و قرآن بوده باشد و به تعبیر دیگر نشانه ای برای همزیستی مسالمت آمیز و قبول موقعیت یک

اقلیت سالم و محترم در برابر اکثریت حاکم بوده باشد .
 در آیات گذشته سخن از وظیفه مسلمانان در برابر «بت پرستان» بود ، آیه مورد بحث و آیات آینده تکلیف مسلمین را با «اهل کتاب» روشن می سازد .
 در این آیه در حقیقت اسلام برای آنها یک سلسله احکام حد وسط میان «مسلمین» و «مشرکین» قائل شده است ، زیرا اهل کتاب از نظر پیروی از یک دین آسمانی شباهتی با مسلمانان دارند ، ولی از جهتی نیز شبیه مشرکان هستند ، به همین دلیل اجازه کشتن آنها را نمی دهد در حالی که این اجازه را درباره بت پرستانی که مقاومت به خرج می دادند ، می داد ، زیرا برنامه ، برنامه ریشه کن ساختن بت پرستی از روی کره زمین بوده است .
 ولی در صورتی اجازه کنار آمدن با اهل کتاب را می دهد که آنها حاضر شوند به صورت یک اقلیت سالم مذهبی با مسلمانان زندگی مسالمت آمیز داشته باشند ، اسلام را محترم بشمارند و دست به تحریکات بر ضد مسلمانان و تبلیغات مخالف اسلام نزنند و یکی دیگر از نشانه های تسلیم آنها در برابر این نوع همزیستی مسالمت آمیز آن است که «جزیه» را که

یک نوع مالیات سرانه است ، بپذیرند و هر ساله مبلغی مختصر که حدود و شرایط آن در بحث‌های آینده به خواست خدا مشخص خواهد شد ، تحت این عنوان به حکومت اسلامی بپردازند . در غیر این صورت اجازه مبارزه و پیکار با آنها را صادر می‌کند ، دلیل این شدت عمل را در لابلای سه جمله در آیه مورد بحث روشن می‌سازد .

نخست می‌گوید : « یا کسانی که ایمان به خدا و روز قیامت ندارند ، پیکار کنید » (قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ) .

اما چگونه اهل کتاب مانند یهود و نصاری ایمان به خدا و روز رستاخیز ندارند ، یا این‌که به ظاهر می‌بینیم هم خدا را قبول دارند و هم معاد را ، این به خاطر آن است که ایمان آنان آمیخته به خرافات و مطالب بی‌اساسی است .

اما در مورد ایمان به مبدأ و حقیقت توحید اولاً : گروهی از یهود ، همان‌طور که در آیات بعد خواهد آمد ، « عَزَّيْر » را فرزند خدا می‌دانستند و مسیحیان عموماً ، ایمان به الوهیت مسیح و تثلیث (خدا یان سه گانه) دارند .

ثانیاً : همان‌گونه که در آیات آینده نیز اشاره شده آنها گرفتار شرک در عبادت بودند و عملاً دانشمندان و پیشوایان مذهبی خود را می‌پرستیدند ، بخشش گناه را که مخصوص خدا است از آنها می‌خواستند و احکام الهی را که آنان تحریف کرده بودند به رسمیت می‌شناختند . و اما ایمان آنها به معاد ، یک ایمان تحریف یافته است ، زیرا معاد را چنان‌که از سخنان آنها استفاده می‌شود ، منحصر به معاد روحانی می‌دانند . بنابراین هم ایمانشان به مبدأ مخدوش است و هم به معاد .

سپس به دومین صفت آنها اشاره می‌کند که آنها در برابر محرمات الهی تسلیم نیستند و آنچه را که خدا و پیامبرش تحریم کرده ، حرام نمی‌شمرند (وَ لَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ) .

ممکن است منظور از رسول او موسی علیه السلام و مسیح علیه السلام باشد ، زیرا آنها به محرمات آیین خود نیز عملاً وفادار نیستند و بسیاری از اعمالی که در آیین موسی علیه السلام یا مسیح علیه السلام تحریم شده است مرتکب می‌شوند ، نه تنها مرتکب می‌شوند ، گاهی

حکم به حلال بودن آن نیز می‌کنند .

و ممکن است منظور از « رَسُوْلُهُ » پیامبر اسلام ﷺ باشد ، یعنی این که فرمان جهاد در برابر آن‌ها داده شده است به خاطر آن است که آن‌ها در برابر آنچه خداوند به وسیلهٔ پیامبر اسلام ﷺ تحریم کرده تسلیم نیستند و مرتکب همه گونه گناه می‌شوند . این احتمال نزدیک‌تر به نظر می‌رسد و شاهد آن آیه ۳۳ همین سوره است که به زودی تفسیر آن خواهد آمد ، آن‌جا که می‌گوید : « هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ » و کسی است که پیامبرش را با هدایت دین حق فرستاد .

به علاوه کلمه « رَسُوْلُهُ » هنگامی که در قرآن به طور مطلق گفته می‌شود منظور پیامبر اسلام ﷺ است و از این گذشته اگر منظور پیامبر خودشان بود باید به صورت « مفرد » نگویید بلکه به صورت « تشبیه » یا « جمع » بگویید برای خود رسول یا رسولانی داشته‌اند ، همان‌گونه که در آیه ۱۳ سوره یونس آمده است « وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ : پیامبران آن‌ها دلایل روشن برای آنان آورده‌اند » (نظیر این تعبیر در آیات دیگری از قرآن نیز دیده می‌شود) .

ممکن است گفته شود در این صورت آیه از قبیل توضیح و اضحات خواهد بود ، زیرا بدیهی است که غیرمسلمانان همه محرمات آیین اسلام را قبول ندارند . ولی باید توجه داشت که منظور از بیان این صفات بیان علت مجاز بودن جهاد در برابر آنها است یعنی به این دلیل جهاد با آنان جایز است که محرمات اسلامی را نپذیرفته و آلوده گناهان زیادی هستند ، اگر مقاومت کنند و از صورت یک اقلیت سالم خارج شوند می توان با آنها مبارزه کرد .

بالاخره به سومین صفت آنها اشاره کرده ، می گوید : « آنها به طور کلی آیین حق را قبول ندارند » (وَ لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ) .

باز در مورد این جمله دو احتمال گذشته وجود دارد ، ولی ظاهر این است که منظور از « دین حَقِّ » همان آیین اسلام است که در چند آیه بعد به آن اشاره شده است . ذکر این جمله بعد از ذکر عدم اعتقاد آنها به محرمات اسلامی ، از قبیل ذکر عام بعد از خاص است ، یعنی نخست به آلوده بودن آنها به بسیاری از محرمات اشاره می کند ، زیرا

این آلودگی مخصوصاً چشمگیری است: آلودگی به شراب، رباخواری، خوردن گوشت خوک و ارتکاب بسیاری از بی‌بندوباری‌های جنسی که روز به روز در میان آنها بیشتر و گسترده‌تر می‌شود.

سپس می‌گوید: اصولاً این‌ها در برابر آیین حق تسلیم نیستند یعنی ادیان آنها از مسیر اصلی منحرف شده، بسیاری از حقایق را به دست فراموشی سپرده‌اند و انبوهی از خرافات را به جای آن نشانیده‌اند، به همین دلیل یا باید انقلاب تکاملی اسلام را بپذیرند و دنیای فکری مذهبی خود را نوسازی کنند و یا حداقل به صورت یک اقلیت سالم در کنار مسلمان‌ها قرار گیرند و شرایط زندگی مسالمت‌آمیز را بپذیرند.

پس از ذکر این اوصاف سه‌گانه که در حقیقت مجوز مبارزه با آنها است می‌گوید: «این حکم دربارهٔ آنها است که اهل کتابند» (مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ).

کلمه «مِنَ» به اصطلاح در این جا «بیانیه» است نه «تبعیضیه» و به تعبیر دیگر قرآن می‌گوید همهٔ پیروان کتب آسمانی پیشین (متأسفانه) گرفتار این انحرافات مذهبی شده‌اند و

این حکم درباره همه آنها است. بعد تفاوتی را که آنها با مشرکان و بت پرستان دارند درضمن یک جمله بیان کرده و می گوید: «این مبارزه تا زمانی خواهد بود که "جزیه" را پردازند درحالی که تسلیم باشند» (حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ).

نکته قابل توجه دیگر این که در آیه فوق گرچه در میان شرایط «ذِمَّة» تنها «جِزْيَةُ» مطرح شده است، ولی تعبیر به «هُمْ صَاغِرُونَ» یک اشاره اجمالی به سایر شرایط ذمه است، زیرا از آن استفاده می شود که آنها فی المثل در محیط اسلامی دست به تبلیغات بر ضد مسلمانان نزنند، با دشمنان آنها همکاری نکنند و در راه پیشرفت های شان سد و مانعی ایجاد نمایند، زیرا این امور با روح خضوع و تسلیم و همکاری سازگار نیست.

جزیه چیست؟

«جزیه» یک نوع مالیات سرانه اسلامی است که به افراد تعلق می گیرد، نه بر اموال و اراضی و به تعبیر دیگر «مالیات سرانه سالانه» است.

«جزیه» قبل از اسلام هم بوده است، بعضی معتقدند نخستین کسی که «جزیه» گرفت

انوشیروان پادشاه ساسانی بود ، ولی اگر این مطلب را مسلم ندانیم ، حداقل انوشیروان کسی بود که از ملت خود جزیه می گرفت و از همه کسانی که بیش از بیست سال و کمتر از پنجاه سال داشتند و از کارکنان حکومت نبودند ، از هر نفر به تفاوت ۱۲ یا ۸ یا ۶ یا ۴ درهم مالیات سرانه اخذ می کرد .

فلسفه اصلی این مالیات را چنین نوشته اند که دفاع از موجودیت و استقلال و امنیت یک کشور وظیفه همه افراد آن کشور است ، بنابراین هرگاه جمعی عملاً برای انجام این وظیفه قیام کنند و عده ای دیگر به خاطر اشتغال به کسب و کار نتوانند در صف سربازان قرار گیرند وظیفه گروه دوم این است که هزینه جنگجویان و حافظان امنیت را به صورت یک مالیات سرانه در سال بپردازند .

توجه به این نکته نیز لازم است ، که جزیه اندازه مشخصی ندارد و میزان آن بستگی به توانایی جزیه دهندگان دارد ، ولی آنچه از تواریخ اسلامی به دست می آید این است که غالباً مبلغ مختصری در این زمینه قرار داده می شد و این مبلغ گاهی در حدود یک دینار در سال

بیشتر نبود و حتی گاهی در عهدنامه‌ها قید می‌شد که جزیه دهندگان موظفند به مقدار توانایشان جزیه بپردازند.

﴿۳۰﴾ **وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَتَلْتُمُ اللَّهَ أَنَّى يُؤْفَكُونَ**

یهود گفتند: «عُزَيْر» پسر خدا است و نصاری گفتند: مسیح پسر خدا است. این سخنی است که با زبان خود می‌گویند که همانند گفتار کافران پیشین است، لعنت خدا بر آن‌ها باد، چگونه دروغ می‌گویند؟
«عُزَيْر» کیست؟

«عُزَيْر» در لغت عرب همان «عَزْرَا» در لغت یهود است و از آن‌جا که عرب به هنگامی که نام بیگانه‌ای را به کار می‌برد معمولاً در آن تغییری ایجاد می‌کند مخصوصاً گاه برای اظهار محبت آن را به صیغه «تصغیر» در می‌آورد، «عَزْرَا» را نیز تبدیل به «عُزَيْر» کرده است، همان‌گونه که نام اصلی «عیسی» که «یسوع» است و «یحیی» که «یوحنا» است پس

از نقل به زبان عربی دگرگون شده و به شکل «عیسی» و «یحیی» درآمده است .
 به هر حال «عزیر» یا «عزرا» در تاریخ یهود موقعیت خاصی دارد تا آنجا که بعضی
 اساس ملیت و درخشش تاریخ این جمعیت را به او نسبت می دهند و در واقع او خدمت
 بزرگی به این آیین کرد ، زیرا به هنگامی که در واقعه «بُخْتُ النَّصْر» پادشاه «بابل» وضع
 یهود به وسیله او به کلی درهم ریخته شد ، شهرهای آنها به دست سربازان «بخت النصر»
 افتاد و معبدشان ویران و کتاب آنها تورات سوزانده شد ، مردانشان به قتل رسیدند و زنان و
 کودکانشان اسیر و به بابل انتقال یافتند و حدود یک قرن در آنجا بودند .
 سپس هنگامی که «کوروش» پادشاه ایران «بابل» را فتح کرد و «عزرا» که یکی از بزرگان
 یهود در آن روز بود نزد وی آمد و برای آنها شفاعت کرد ، او موافقت کرد که یهود
 به شهرهایشان بازگردند و از نو «تورات» نوشته شود .
 در این هنگام او طبق آنچه در خاطرش از گفتارهای پیشینیان یهود باقی مانده بود
 «تورات» را از نو نوشت. به همین دلیل یهود او را یکی از نجات دهندگان و زنده کنندگان

آیین خویش می‌دانند و به همین جهت برای او فوق العاده احترام قائلند.^(۱) این موضوع سبب شد که گروهی از یهود لقب «ابن الله» (فرزند خدا) را برای او انتخاب کنند، هرچند از بعضی از روایات مانند روایت «احتجاج طبرسی» استفاده می‌شود که آن‌ها این لقب را به عنوان احترام به «عزیر» اطلاق می‌کردند، ولی در همان روایت می‌خوانیم: هنگامی که پیامبر ﷺ از آن‌ها پرسیدند: «شما اگر "عزیر" را به خاطر خدمات بزرگش احترام می‌کنید و به این نام می‌خوانید پس چرا این نام را بر موسی عليه السلام که بسیار بیش از "عزیر" به شما خدمت کرده است نمی‌گذارید؟» آن‌ها از پاسخ فرو ماندند و جوابی برای این سؤال نداشتند.^(۲) ولی هر چه بود این نامگذاری در اذهان گروهی از صورت احترام بالاتر رفته بود و آن‌چنان که روش عوام است آن را طبعاً بر مفهوم حقیقی حمل می‌کردند و او را به راستی

۱- «المیزان» جلد ۹ صفحه ۲۵۳ و «المنار» جلد ۱۰ صفحه ۳۲۲.

۲- «نور الثقلین» ، جلد ۲ ، صفحه ۲۰۵.

فرزند خدا می‌پنداشتند ، زیرا هم آن‌ها را از در بدری و آوارگی نجات داده بود و هم به وسیلهٔ باز نویسی تورات به آئینشان سر و سامانی بخشید .

البته همهٔ آن‌ها چنین عقیده‌ای را نداشته‌اند ، ولی از قرآن استفاده می‌شود که این طرز فکر در میان گروهی از آن‌ها که مخصوصاً در عصر پیامبر ﷺ می‌زیسته‌اند وجود داشت ، به دلیل این که در هیچ تاریخی نقل نشده که آن‌ها با شنیدن آیه فوق این نسبت را انکار و یا سر و صدا به راه انداخته باشند و اگر چنین بود حتماً واکنش از خود نشان می‌دادند . از آنچه گفتیم پاسخ این سؤال روشن می‌شود که : امروز در میان یهود چنین عقیده‌ای وجود ندارد و هیچ کس عزیر را پسر خدا نمی‌داند ، با این حال چرا قرآن چنین نسبتی را به آن‌ها داده است ؟

توضیح این که : لزومی ندارد همهٔ یهود چنین اعتقادی را داشته باشند ، همین قدر مسلم است که در عصر نزول آیات قرآن در میان یهود گروهی با این عقاید وجود داشته‌اند . به دلیل این که هیچ گاه نسبت فوق را انکار نکردند و تنها طبق روایات آن را توجیه نمودند و

نامگذاری عَزِيز را به «إِبْنُ اللَّهِ» به عنوان یک احترام معرفی کردند که در برابر ایراد پیامبر ﷺ که چرا این احترام را برای خود موسی قائل نیستید عساجز ماندند . و به هر حال هر گاه عقیده‌ای را به قومی نسبت می‌دهند لزومی ندارد که همه آن‌ها در آن متفق باشند بلکه همین مقدار که عده قابل ملاحظه‌ای چنین عقیده‌ای را داشته باشند کافی است.

مسیح فرزند خدا نبود

در مورد مسیحیان جای تردید نیست که آن‌ها «مسیح» را فرزند حقیقی خدا می‌دانند و این نام را به عنوان احترام و تشریفات بلکه به معنی واقعی بر او اطلاق می‌کنند و صریحاً در کتب خود می‌گویند که اطلاق این نام بر غیر مسیح به معنی واقعی جایز نیست و شک نیست که این یکی از بدعت‌های نصاری است و همان‌گونه که در جلد ۴ صفحه ۲۲۰ - ۲۲۳ گفتیم : مسیح هرگز چنین ادعایی نداشت و او تنها خود را بنده و پیامبر خدا معرفی می‌کرد و اصولاً معنی ندارد که رابطه پدر و فرزندی که مخصوص جهان ماده و عالم ممکنات است میان خداوند و کسی برقرار گردد .

اقتباس این خرافات از دیگران

قرآن مجید در آیه فوق می‌گوید: آنها در این انحرافات شبیه بت پرستان پیشین هستند . اشاره به این که از آنها تقلید کرده‌اند که بعضی از خدایان را خدای پدر و بعضی را خدای پسر و حتی بعضی را خدای مادر و یا همسر می‌دانستند . در ریشه عقاید بت پرستان «هند» و «چین» و «مصر» قدیم این گونه افکار دیده می‌شود که بعدها به میان یهود و نصاری رخنه کرده است .

در عصر حاضر گروهی از محققان به فکر افتادند که مندرجات «عهدین» (تورات و انجیل و کتب وابسته به آنها) را با عقاید «بودائیسان» و «برهمنائیسان» مقایسه کرده ، ریشه‌های محتویات این کتب را در میان عقاید آنان جستجو کنند و قابل ملاحظه این است که بسیاری از معارف «انجیل» و «تورات» با خرافات بودائیسان و برهمنائیسان تطبیق می‌کند حتی بسیاری از داستان‌ها و حکایاتی که در انجیل موجود است عین همان است که در آن دو کیش دیده می‌شود . اگر امروز محققان به این فکر افتاده‌اند قرآن این حقیقت

را در چهارده قرن پیش در آیه بالا به طور اشاره بیان کرده است .
 جمله « قَتَلَهُمُ اللَّهُ » گرچه در اصل به معنی این است که خدا با آنها مبارزه کند و یا آنها را بکشد ، ولی به طوری که « طبرسی » در « مجمع البیان » از « ابن عباس » نقل کرده این جمله کنایه از لعنت است ، یعنی خداوند آنها را از رحمت خود به دور دارد .

﴿ ۳۱ ﴾ **إِتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهاً وَحِداً لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَنَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ**

(آنها) دانشمندان و راهبان (تارکان دنیا) را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند و (همچنین) مسیح فرزند مریم را ، در حالی که جز به عبادت معبود واحدی که هیچ معبودی جز او نیست دستور نداشتند ، پاک و منزّه است از آنچه شریک وی قرار می دهند .
 « أَحْبَار » جمع « حَبِیر » به معنی دانشمند و عالم و « رُهَبَان » جمع « رَاهِب » به افرادی گفته می شود که به عنوان ترک دنیا در دیرها سکونت اختیار کرده و به عبادت می پرداختند .
 شک نیست که یهود و نصاری در برابر علماء و راهبان خود سجده نمی کردند و برای

آن‌ها نماز و روزه و یا سایر عبادت‌ها را انجام نمی‌دادند، ولی از آن‌جا که خود را بدون قید و شرط در اطاعت آنان قرار داده بودند و حتی احکامی را که برخلاف حکم خدا می‌گفتند واجب الاجرا می‌شمردند، قرآن از این پیروی کورکورانه و غیرمنطقی تعبیر به «عبادت» کرده است. این معنی در روایتی که از «امام باقر» و «امام صادق» علیهما السلام نقل شده، آمده است که فرمودند: «أَمَّا وَاللَّهِ مَا صَامُوا لَهُمْ وَلَا صَلُّوا وَلِكِنَّهُمْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَامًا وَحَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالًا فَاتَّبَعُوهُمْ وَعَبَدُوهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ: به خدا سوگند آنان (یهود و نصاری) برای پیشوایان خود روزه و نماز بجا نیاوردند ولی پیشوایانشان حرامی را برای آنان حلال و حلالی را حرام کردند و آن‌ها پذیرفتند و پیروی کردند و بدون توجه آنان را پرستش نمودند» (۱).

در حدیث دیگری چنین آمده است که «عَدِيُّ ابْنِ حَاتِمٍ» می‌گوید: خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم در حالی که صلیبی از طلا در گردن من بود، به من فرمود: «ای "عدی" این بت را از

۱- «مجمع البیان» ذیل آیه و «نور الثقلین» جلد ۲، صفحه ۲۰۹.

گرددت بیفکن» ، من چنین کردم ، سپس نزدیک‌تر رفتم شنیدم این آیه را می‌خواند " اِتَّخَذُوا
 اٰخْبَارَهُمْ وَرُهْنَهُمْ اَرْبَابًا..." هنگامی که آیه را تمام کرد گفتم : ما هیچ‌گاه پیشوایان خود را
 نمی‌پرستیم ، فرمود : « آیا چنین نیست که آن‌ها حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می‌کنند و شما از
 آن‌ها پیروی می‌کنید ؟ » گفتم : آری چنین است ، فرمود : « همین عبادت و پرستش آن‌ها است » . (۱)
 دلیل این موضوع روشن است زیرا قانونگذاری مخصوص خدا است و هیچ کس جز او حق
 ندارد چیزی را برای مردم حلال و یا حرام کند و یا قانونی بگذارد ، تنها کاری که انسان‌ها
 می‌توانند انجام دهند کشف قانون‌های پروردگار و تطبیق آن بر مصادیق مورد نیاز است .
 بنابراین اگر کسی اقدام به قانونگذاری بر ضد قوانین الهی کند و کسی آن را به رسمیت
 بشناسد و بدون چون و چرا بپذیرد ، مقام خدا را برای غیر خدا قائل شده است و این یک

۱- «مجمع البیان» ذیل آیه .

نوع شرک عملی و بت پرستی و به تعبیر دیگر پرستش غیر خدا است . از قرائن چنین برمی آید که : یهود و نصاری برای پیشوایان خود چنین اختیاری را قائل بودند که گاهی قوانین الهی را به صلاحدید خود تغییر دهند و هم اکنون مسأله گناه بخشی در میان مسیحیان رایج است که در برابر کشیش اعتراف به گناه می کنند و او می گوید : بخشیدم .^(۱) نکته دیگری که باید به آن توجه داشت این است که : چون نوع پرستش و عبادت مسیحیان نسبت به «عیسی» با پرستش یهود نسبت به پیشوایشان تفاوت داشته یکی واقعاً مسیح را پسر خدا می دانسته و دیگری به خاطر اطاعت بی قید و شرط به عنوان عبادت کردن پیشوایان معرفی شده اند ، لذا آیه فوق نیز میان آن دو تفاوت قائل شده و حسابشان را از هم جدا کرده است و می گوید: «اتَّخَذُوا أَخْبَارَهُمْ وَ رَهْنَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ».

۱- «تفسیر نمونه»، جلد ۲، صفحه ۴۸۴ درباره بشرپرستی اهل کتاب نیز توضیحاتی داده شده است .

سپس حضرت مسیح را جدا کرده می‌گوید: «وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ» و این نشان می‌دهد که در تعبیرات قرآن همه ریزه‌کاری‌ها رعایت می‌شود. در پایان آیه روی این مسئله تأکید می‌کند که تمام این بشرپرستی‌ها بدعت و از مسائل ساختگی است «و هیچ‌گاه به آن‌ها دستوری داده نشده که خدایان متعدد برای خود انتخاب کنند بلکه به آن‌ها دستور داده شده که تنها یک معبود را پرستند» (وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا...).

یک درس آموزنده

قرآن مجید در آیه فوق درس بسیار پرارزشی به همه پیروان خود می‌دهد و یکی از عالی‌ترین مفاهیم توحید را ضمن آن خاطر نشان می‌سازد و می‌گوید: هیچ مسلمانی حق ندارد اطاعت بی‌قید و شرط انسانی را بپذیرد، زیرا این کار مساوی است با پرستش او، همه اطاعت‌ها باید در چهارچوب اطاعت خدا درآید و پیروی از دستور انسانی تا آنجا مجاز است که با قوانین خدا مخالفت نداشته باشد این انسان هر کس و هر مقامی می‌خواهد باشد. زیرا اطاعت بی‌قید و شرط مساوی است با پرستش و شکلی است از بت‌پرستی و

عبودیت ، اما متأسفانه مسلمانان با فاصله گرفتن از این دستور مهم اسلامی و برپا ساختن بت های انسانی گرفتار تفرقه ها و پراکندگی ها و استعمارها و استعمارها شده اند و تا این بتها شکسته نشود و کنار نرود نباید انتظار برطرف شدن نابسامانی ها را داشته باشند . اصولاً این گونه بت پرستی از بت پرستی های زمان جاهلیت که در برابر سنگ و چوب سجده می کردند خطرناک تر است ، زیرا آن بت های بی روح پرستش کنندگان خویش را هیچگاه استعمار نمی کردند ، اما انسان هایی که به شکل « بت » درمی آیند بر اثر خودکامگی ، پیروان خود را به زنجیر اسارت می کشند و گرفتار همه گونه انحطاط و بدبختی می گردانند .

﴿ ۳۲ ﴾ يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُنِيرَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ

آن ها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ولی خدا جز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند هر چند کافران کراهت داشته باشند . کلمه « یأبى » از ماده « إباء » به معنی شدت امتناع و جلوگیری کردن از چیزی است و

این تعبیر اراده و مشیت حتمی پروردگار را برای تکمیل و پیشرفت آیین اسلام به ثبوت می‌رساند و مایه دلگرمی و امیدواری همه مسلمانان نسبت به آینده این آیین است، اگر مسلمانان، مسلمان واقعی باشند.

در این آیه آیین خدا و قرآن مجید و تعالیم اسلام به نور و روشنایی تشبیه شده و می‌دانیم که نور سرچشمه حیات و جنبش و نمو و آبادی در روی زمین و منشأ هرگونه زیبایی است.

اسلام نیز آیینی است تحرک آفرین که جامعه انسانی را در مسیر تکامل‌ها به پیش می‌برد و سرچشمه هر خیر و برکت است.

تلاش‌ها و کوشش‌های دشمنان را نیز به دمیدن و فوت کردن با دهان تشبیه کرده است و چه قدر مضحک است که انسان نور عظیمی همچون نور آفتاب را بخواهد با پف کردن خاموش کند و برای مجسم کردن حقارت تلاش‌های آن‌ها تعبیری از این رساتر به نظر نمی‌رسد و در واقع کوشش‌های یک مخلوق ناتوان در برابر اراده بی‌پایان و قدرت بی‌انتهای

حق غیر از این نخواهد بود .

مسأله خاموش کردن نور خدا در دو مورد از قرآن آمده یکی آیه فوق و دیگری آیه ۸ از سورة «صف» و در هر دو مورد به عنوان انتقاد از تلاش های دشمنان اسلام ذکر شده ولی در میان این دو آیه مختصر تفاوتی در تعبیر دیده می شود ، در آیه محل بحث «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا» ذکر شده در حالی که در سورة «صف» «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا» آمده است و مسلماً این تفاوت در تعبیر اشاره به نکته ای است .

«راغب» در مفردات در توضیح تفاوت این دو تعبیر می گوید: آیه نخست اشاره به خاموش کردن بدون مقدمه است ولی در آیه دوم اشاره به خاموش کردن توأم با توسل به مقدمات و اسباب است . یعنی خواه آن ها بدون استفاده از مقدمات و خواه با توسل به اسباب مختلف برای خاموش کردن نور حق بیاخیزند ، با شکست روبرو خواهند شد .

﴿۳۳﴾ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ

او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد تا او را بر همه آیین‌ها غالب گردانند هرچند مشرکان کسراحت داشته باشند.

آینده در قلمرو اسلام

سرانجام در آیه مورد بحث بشارت عالمگیر شدن اسلام را به مسلمانان داده و با آن، بحث آیه گذشته را دایر بر این که تلاش‌های مذبحخانه دشمنان اسلام به جایی نمی‌رسد، تکمیل می‌کند.

منظور از هدایت دلایل روشن و براهین آشکاری است که در آیین اسلام وجود دارد و منظور از دین حق همین آیینی است که اصولش حق و فروعش نیز حق و بالاخره تاریخ و مدارک و اسناد و نتیجه برداشت آن نیز حق است و بدون شک آیینی که هم محتوای آن حق باشد و هم دلایل و مدارک و تاریخ آن روشن، باید سرانجام بر همه آیین‌ها پیروز گردد. با گذشت زمان و پیشرفت علم و دانش و سهولت ارتباطات، واقعیت‌ها چهره خود را از پشت پرده‌های تبلیغات مسموم بدر خواهد آورد و موانعی را که مخالفان حق بر سر راه آن

قرار می دهند درهم کوبیده خواهد شد و به این ترتیب آیین حق همه جا را فرا خواهد گرفت هر چند دشمنان حق نخواهند و از هیچ گونه کار شکنی مضایقه نکنند ، زیرا حرکت آنها حرکتی است برخلاف مسیر تاریخ و برضد سنن آفرینش.

منظور از هدایت و دین حق چیست ؟

این که قرآن در آیه فوق می گوید : « أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ » گویا اشاره به دلیل پیروزی اسلام بر همه ادیان جهان است زیرا هنگامی که محتوای دعوت پیامبر ﷺ هدایت بود و عقل در هر مورد به آن گواهی داد و نیز هنگامی که اصول و فروعش موافق حق و طرفدار حق و خواهان حق بود چنین آیینی طبعاً بر همه آیین های جهان پیروز می گردد . از یکی از دانشمندان « هند » نقل شده که مدتی در ادیان مختلف جهان مطالعه و بررسی می کرد عاقبت پس از مطالعه بسیار اسلام را انتخاب کرد و کتابی به زبان انگلیسی تحت عنوان « چرا مسلمان شدم ؟ » نوشت و مزایای اسلام را نسبت به همه ادیان در آن روشن ساخت . از مهم ترین مسائلی که جلب توجه او را کرده این است که می گوید : « اسلام تنها

دینی است که تاریخ ثابت و محفوظ دارد ، او تعجب می کند که چگونه اروپا آیینی را برای خود انتخاب کرده است که آورنده آن آیین را از مقام یک انسان برتر برده و خدایش قرار داده است در حالی که هیچ گونه تاریخ مستند و قابل قبولی ندارد»^(۱).

مطالعه و بررسی در اظهارات کسانی که اسلام را پذیرفته و آیین سابق خود را ترک گفته اند نشان می دهد که آن ها تحت تأثیر سادگی فوق العاده و مستدل بودن و استحکام اصول و فروع این آیین و مسائل انسانی آن واقع شده اند مسائلی که از هر گونه خرافه پیراسته است و نور «حق» و «هدایت» از آن جلوه گر است .

غَلِبَةُ مَنْطِقِي يَا غَلِبَةُ قُدْرَتِ

در این که اسلام چگونه بر همه ادیان پیروز می گردد و این پیروزی به چه شکل خواهد

۱- «الْمَنْطِقِيَّاتُ»، جلد ۱۰، صفحه ۳۸۹.

بود؟ در میان مفسران گفتگو است. بعضی این پیروزی را تنها پیروزی منطقی و استدلالی دانسته‌اند و می‌گویند این موضوع حاصل شده است، زیرا اسلام از نظر منطق و استدلال قابل مقایسه با آیین‌های موجود نیست.

ولی بررسی موارد استعمال ماده «إِظْهَار» (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ ...) در آیات قرآن نشان می‌دهد که این ماده بیشتر به معنی غلبه جسمانی و قدرت ظاهری آمده است، چنان‌که در داستان «اصحاب کهف» می‌خوانیم: «إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ: اگر آن‌ها (دقیانوس و دار و دسته‌اش) بر شما غالب شوند سنگسارشان می‌کنند» (۲۰/ کهف) و نیز درباره مشرکان می‌خوانیم: «يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَا لَئِمَّةً: هر گاه آن‌ها بر شما چیره شوند نه ملاحظه خویشاوندی و قرابت را می‌کنند و نه عهد و پیمان را» (۸/ توبه).

بدیهی است غلبه در این‌گونه موارد غلبه منطقی نیست، بلکه غلبه عملی و عینی است به هر حال صحیح‌تر این است که پیروزی و غلبه فوق را، غلبه همه جانبه بدانیم زیرا با مفهوم آیه که از هر نظر مطلق است نیز سازگارتر می‌باشد، یعنی روزی فرا می‌رسد که

اسلام هم از نظر منطق و استدلال و هم از نظر نفوذ ظاهری و حکومت بر تمام ادیان جهان پیروز خواهد شد و همه را تحت الشعاع خویش قرار خواهد داد .

قرآن و قیام مهدی علیه السلام

آیه فوق که عیناً و با همین الفاظ در سوره « صَفَّ » نیز آمده است و با تفاوت مختصری در سوره « فتح » تکرار شده ، خبر از واقعه مهمی می دهد که اهمیتش موجب این تکرار شده است ، خبر از جهانی شدن اسلام و عالمگیر گشتن این آیین می دهد .

گرچه بعضی از مفسران پیروزی مورد بحث این آیه را به معنی پیروزی منطقه ای و محدود گرفته اند که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و یا زمان های بعد از آن برای اسلام و مسلمین صورت پذیرفت ولی با توجه به این که در آیه هیچ گونه قید و شرطی نیست و از هر نظر مطلق است ، دلیلی ندارد که معنی آن را محدود کنیم .

مفهوم آیه پیروزی همه جانبه اسلام بر همه ادیان جهان است و معنی این سخن آن است که سرانجام اسلام همه کره زمین را فرا خواهد گرفت و بر همه جهان پیروز خواهد گشت .

شک نیست که در حال حاضر این موضوع تحقق نیافته ولی می‌دانیم که این وعده حتمی خدا است تدریجاً در حال تحقق است . سرعت پیشرفت اسلام در جهان و به رسمیت شناخته شدن این آیین در کشورهای مختلف اروپایی و نفوذ سریع آن در آمریکا و آفریقا ، اسلام آوردن بسیاری از دانشمندان و مانند این‌ها همگی نشان می‌دهد که اسلام رو به سوی عالمگیر شدن پیش می‌رود .

ولی طبق روایات مختلفی که در منابع اسلامی وارد شده تکامل این برنامه هنگامی خواهد بود که « مهدی (علیه السلام) » ظهور کند و به برنامه جهانی شدن اسلام تحقق بخشد . « مرحوم طبرسی » در « مجمع البیان » از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر این آیه چنین نقل می‌کند : « إِنَّ ذَلِكَ يَكُونُ عِنْدَ خُرُوجِ الْمَهْدِيِّ فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا أَقَرَّ بِمُحَمَّدٍ ﷺ » : وعده‌ای که در این آیه است به هنگام ظهور مهدی از آل " محمد " صورت می‌پذیرد ، در آن روز هیچ‌کس در روی زمین نخواهد بود مگر این‌که اقرار به حقانیت محمد ﷺ می‌کند .

و نیز در همان تفسیر از پیامبر اسلام ﷺ چنین نقل شده که فرمود : « لَا يَبْقَى عَلَى ظَهْرٍ

الْأَرْضِ بَيْتٌ مَدْرٍ وَ لَا وَبَرٍ إِلَّا أَنْخَلَهُ اللَّهُ كَلِمَةَ الْإِسْلَامِ : بر صفحه روی زمین هیچ خانه‌ای باقی نمی‌ماند نه خانه‌هایی که از سنگ و گل ساخته شده و نه خیمه‌هایی که از کرک و مو بافته‌اند مگر این که خداوند نام اسلام را در آن وارد می‌کند .

و نیز در کتاب «اکمال الدین» «صدوق» از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه چنین نقل شده : « وَ اللَّهُ مَا نَزَلَ تَأْوِيلُهَا بَعْدُ وَ لَا يَنْزِلُ تَأْوِيلُهَا حَتَّى يَخْرُجَ الْقَائِمُ فَإِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ لَمْ يَبْقَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ : به خدا سوگند هنوز محتوای این آیه تحقق نیافته است و تنها زمانی تحقق می‌پذیرد که "قائم" خروج کند و به هنگامی که او قیام کند کسی که خدا را انکار نماید در تمام جهان باقی نخواهد ماند . » (۱)

روایات اسلامی پیرامون ظهور مهدی علیه السلام

گرچه کتاب‌های فراوانی به وسیله دانشمندان اهل سنت و علمای شیعه پیرامون

احادیث مربوط به قیام مهدی نوشته شده است ، ولی به عقیده ما چیزی گویاتر و در عین حال فشرده‌تر از نامه‌ای که گروهی از دانشمندان «حجاز» در پاسخ یکی از سؤال‌کنندگان فرستاده‌اند نیست ، لذا عین ترجمه آن را ذیلاً از نظر خوانندگان محترم می‌گذرانیم : اما قبلاً یادآور می‌شویم که :

روایات مربوط به قیام مهدی علیه السلام چنان است که هیچ محقق اسلامی پیرو هر یک از گروه‌ها و مذاهب باشد نمی‌تواند «تواتر» آن را انکار کند.

تاکنون کتاب‌های زیادی در این زمینه نوشته شده و نویسندگان آنها مستقیماً صحت احادیث مربوط به مصلح جهانی یعنی «مهدی علیه السلام» را پذیرفته‌اند تنها افراد بسیار معدودی مانند «ابن خلدون» و «احمد امین مصری» در صدور این اخبار از پیامبر صلی الله علیه و آله تردید کرده‌اند و قرائنی در دست داریم که انگیزه آنها در این کار ضعف اخبار نبوده بلکه فکر می‌کردند روایات مربوط به «مهدی علیه السلام» مشتمل بر مسائلی است که به سادگی نمی‌توان آنها را باور کرد ، یا به خاطر این‌که احادیث درست از نادرست را نتوانسته‌اند

جدا کنند یا تفسیر آن را دریافته‌اند .

در هر صورت لازم است قبل از هر چیز سؤال و جوابی را که اخیراً از طرف « رابطه عالم الاسلامی » که زیر نفوذ افراطی‌ترین جناح‌های اسلامی یعنی « وهابیان » قرار دارد ، نشر یافته ، از نظر خوانندگان عزیز بگذرانیم ، تا روشن شود مسئله ظهور مهدی علیه السلام در میان مسلمانان قولی است که جملگی برآند و به عقیده ما مدارک لازم در این رساله کوتاه آن‌چنان جمع آوری شده که هیچ کسی را یارای انکار آن نیست و اگر وهابیان سخت‌گیر نیز در برابر آن تسلیم شده‌اند به همین دلیل است .

در حدود یک سال قبل شخصی به نام « ابومحمد » از « کنیا » سؤالی درباره ظهور « مهدی منتظر علیه السلام » از « رابطه العالم الاسلامی » کرده ، دبیر کل « رابطه » یعنی « محمد صالح القزاز » در پاسخی که برای او فرستاده است ضمن تصریح به این که « ابن تیمیّه » مؤسس مذهب وهابیان نیز احادیث مربوطه به ظهور مهدی علیه السلام را پذیرفته ، متن رساله‌ای را که پنج تن از علمای معروف فعلی حجاز در این زمینه تهیه کرده‌اند برای او ارسال داشته است .

در این رساله پس از ذکر نام حضرت «مهدی» علیه السلام و «محل ظهور او» یعنی مکه چنین می خوانیم : «...به هنگام ظهور فساد در جهان و انتشار کفر و ستم ، خداوند به وسیله او (مهدی علیه السلام) جهان را پر از عدل و داد می کند همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است ... او آخرین "خلفای راشدین دوازده گانه" است که پیامبر صلی الله علیه و آله خبر از آنها در کتب "صحاح" داده است» .

احادیث مربوط به مهدی را بسیاری از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند از جمله : عثمان ابن عفان ، علی ابن ابیطالب ، طلحة ابن عبیدالله ، عبدالرحمن ابن عوف ، قرة ابن اساس مزنې ، عبدالله ابن حارث ، ابوهزيرة ، حذيفة ابن یمان ، جابر ابن عبدالله ، ابوامامة جابر ابن ماجد ، عبدالله ابن عمر ، انس ابن مالک عمران ابن حصین و ام سلمة . این ها بیست نفر از کسانی هستند که روایات مهدی را نقل کرده اند و غیر از آنها افراد زیاد دیگری نیز وجود دارند .

سخنان فراوانی نیز از خود صحابه نقل شده که در آن بحث از ظهور مهدی علیه السلام به میان

آمده که آن‌ها را نیز می‌توان در ردیف روایات پیامبر ﷺ قرار داد. زیرا این مسأله از مسائلی نیست که با اجتهاد بتوان چیزی پیرامون آن گفت (بنابراین آن‌ها نیز طبعاً این مطلب را از پیامبر ﷺ شنیده‌اند).

سپس اضافه می‌کند: هم احادیث بالا که از پیامبر ﷺ نقل شده و هم شهادت و گواهی صحابه که در این‌جا در حکم حدیث است در بسیاری از کتب معروف اسلامی و متون اصلی حدیث اعم از «سُنَن» و «مَعْجَم» و «مَسَانِید» آمده است. از جمله: سُنَن ابن داود، سُنَن تِرْمِذِی، اِئِنَّ مَاجَّة، ابن عمرو الدانی، مُسْنَد احمد و ابن یَعْلَى و بزاز و صحیح حاکم و معجم طَبْرَانِی (کبیر و متوسط) و رویانی و دَارُ قُطْنِی و ابونعیم در «اخبارالمهدی» و خطیب در تاریخ بغداد و ابن عساکر در تاریخ دمشق و غیر این‌ها. بعد اضافه می‌کند: بعضی از دانشمندان اسلامی در این زمینه کتاب‌های مخصوصی تألیف کرده‌اند از جمله: «ابو نعیم» در «اخبارالمهدی»، «ابن حجر هِیْثَمِی» در «القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر»، «شَوَّکَانِی» در «التوضیح فی تواتر ما جاء المنتظر

و الدَّجَال و المَسِيح » ، « ادریس عراقی مغربی » در کتاب « المهدی » ، « ابوالعباس ابن عبدالمؤمن المغربي » در کتاب « الوهم المکنون فی الرد علی ابن خلدون » . و آخرین کسی که در این زمینه بحث مشروحی نگاشته مدیر دانشگاه اسلامی مدینه است که در چندین شماره در مجله دانشگاه مزبور بحث کرده است .

باز اضافه می کند : عده ای از بزرگان و دانشمندان اسلام از قدیم و جدید نیز در نوشته های خود تصریح کرده اند که احادیث در زمینه مهدی در سرحد تواتر است (و به هیچ وجه قابل انکار نیست) از جمله : « السخاوی » در کتاب « فتح المغیث » ، « محمد ابن احمد سقاوینی » در « شرح العقیده » ، « ابوالحسن الاِبری » در « مناقب الشافعی » ، « ابن تیمیّه » در کتاب فتاوایش ، « سیوطی » در « الحاوی » ، « ادریس عراقی » در تألیفی که در زمینه مهدی دارد ، « شوکانی » در کتاب « التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر » ... « محمد جعفر کنانی » در « نظم التناثر » ، « ابوالعباس ابن عبدالمؤمن » در « الوهم المکنون ... » . در پایان بحث می گوید : (تنها) ابن خلدون است که خواسته احادیث مربوط به مهدی

را با حدیث بی‌اساس و مجعولی که می‌گوید: «لَا مَهْدِيَّ إِلَّا عِيسَى: مهدی جز عیسی نیست»، مورد ایراد قرار دهد، ولی بزرگان پیشوایان و دانشمندان اسلام گفتار او را رد کرده‌اند، به خصوص «ابن عبدالمؤمن» که در گفتار او کتاب ویژه‌ای نوشته شده است که سی‌سال قبل در شرق و غرب انتشار یافته. حفاظ احادیث و بزرگان دانشمندان حدیث نیز تصریح کرده‌اند که احادیث مهدی علیه السلام مشتمل بر احادیث «صحیح» و «حسن» است و مجموع آن متواتر می‌باشد. بنابراین اعتقاد به ظهور مهدی (بر هر مسلمانی) واجب است و این جزء عقاید اهل سنت و جماعت محسوب می‌شود و جز افراد نادان و بی‌خبر یا بدعت‌گذار آن را انکار نمی‌کنند.

مدیر اداره مجمع فقهی اسلامی

محمد منتصر کنانی

اثرات سازنده انتظار ظهور مهدی علیه السلام

در بحث گذشته دانستیم که این عقیده در تعلیمات اسلامی جنبه وارداتی ندارد. بلکه از

قطعی ترین مباحثی است که از شخص پایه گذار اسلام گرفته شده و عموم فرق اسلامی در این زمینه متفقند و احادیث در این زمینه متواتر می باشد .

اکنون به سراغ پی آمدهای این انتظار در وضع کنونی جوامع اسلامی برویم و ببینیم آیا ایمان به چنین ظهوری انسان را چنان در افکار رؤیایی فرو می برد که از وضع موجود خود غافل می گردد و تسلیم هر گونه شرایطی می کند ؟ و یا این که به راستی این عقیده یک نوع دعوت به قیام و سازندگی فرد و اجتماع است ؟

آیا ایجاد تحرک می کند یا رکود ؟ آیا مسئولیت آفرین است یا مایه فرار از زیر بار مسئولیت ها ؟ و بالاخره آیا مُخَدَّر است یا بیدار کننده ؟

ولی قبل از توضیح و بررسی این سؤالات توجه به یک نکته کاملاً ضروری است و آن این که سازنده ترین دستورات و عالی ترین مفاهیم هر گاه به دست افراد ناوارد یا نالایق یا سوء استفاده چمی بیفتند ممکن است چنان مسخ شود که درست نتیجه ای بر خلاف هدف اصلی بدهد و در مسیری بر ضد آن حرکت کند و این نمونه های بسیار دارد و مسأله « انتظار »

به طوری که خواهیم دید در ردیف همین مسائل است .

به هر حال برای رهایی از هر گونه اشتباه در محاسبه در این گونه مباحث باید به اصطلاح آب را از سرچشمه گرفت تا آلودگی های احتمالی نهرها و کانال های میان راه در آن اثر نگذارد .

یعنی ما در بحث «انتظار» مستقیماً به سراغ متون اصلی اسلامی رفته و لحن گوناگون روایاتی را که روی مسأله «انتظار» تأکید می کند مورد بررسی قرار می دهیم تا از هدف اصلی آگاه شویم .

اکنون با دقت به این چند روایت توجه کنید :

❧ ۱ - کسی از امام صادق (علیه السلام) پرسید چه می گوئید درباره کسی که دارای ولایت پیشوایان است و انتظار ظهور حکومت حق را می کشد و در این حال از دنیا می رود ؟ امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود : « هُوَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ - ثُمَّ سَكَتَ هُنَيْئَةً - ثُمَّ قَالَ هُوَ كَمَنْ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ : او همانند کسی است که با رهبر این انقلاب در خیمه او (ستاد ارتش

او) بوده باشد ، سپس کمی سکوت کرد و فرمود : مانند کسی است که با پیامبر اسلام ﷺ و "مبارزاتش" همراه بوده است . (۱)

عین این مضمون در روایات زیادی با تعبیرات مختلفی نقل شده است :

❧ ۲ - در بعضی « بِمَنْزِلَةِ الضَّارِبِ بِسَيْفِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ : همانند شمشیرزنی در راه خدا » .

❧ ۳ - و در بعضی دیگر « كَمَنْ قَارَعَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ بِسَيْفِهِ : همانند کسی است که در خدمت پیامبر با شمشیر بر مغز دشمن بکوبد » .

❧ ۴ - و در بعضی دیگر « بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ قَاعِدًا تَحْتَ لُؤَاءِ الْقَائِمِ : همانند کسی است که زیر پرچم قائم بوده باشد » .

❧ ۵ - و در بعضی دیگر « بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : همانند کسی است که

پیش روی پیامبر جهاد کند» .

❧ ۶- و بعضی دیگر «بِمَنْزِلَةٍ مِّنْ أَسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ : همانند کسی است که با پیامبر شهید شود» . این تشبیهات هفت‌گانه که در مورد انتظار ظهور مهدی علیه السلام در این شش روایت وارد شده روشنگر این واقعیت است که یک نوع رابطه و تشابه میان مسأله «انتظار» از یک سو و «جهاد» و مبارزه با دشمن در آخرین شکل خود از سوی دیگر وجود دارد .

❧ ۷- در روایات متعددی نیز انتظار چنین حکومتی را داشتن ، به عنوان بالاترین عبادت معرفی شده است .

این مضمون در بعضی از احادیث از پیامبر صلی الله علیه و آله و در بعضی از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده است ، در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي إِنْتِظَارُ

الْفَرْجِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: بالاترین اعمال امت من انتظار فرج از ناحیه خدا کشیدن است» (۱).
 و در حدیث دیگری از پیامبر ﷺ می خوانیم: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ انْتِظَارُ الْفَرْجِ» (۲).
 این حدیث اعم از این که انتظار فرج را به معنی وسیع کلمه بدانیم یا به مفهوم خاص
 یعنی انتظار ظهور مصلح بزرگ جهانی باشد، اهمیت انتظار را در مورد بحث ما روشن می سازد.
 این تعبیرات همگی حاکی از این است که انتظار چنان انقلابی داشتن همیشه توأم با یک
 جهاد وسیع و دامنه دار است این را در نظر داشته باشید تا به سراغ مفهوم انتظار رفته سپس از
 مجموع آنها نتیجه گیری کنیم.

مفهوم انتظار

«انتظار» معمولاً به حالت کسی گفته می شود که از وضع موجود ناراحت است و برای

ایجاد وضع بهتری تلاش می‌کند .

فی المثل بیماری که انتظار بهبودی می‌کشد ، یا پدری که در انتظار بازگشت فرزندش از سفر است ، از بیماری و فراق فرزند ناراحتند و برای وضع بهتری می‌کوشند . همچنین تاجری که از بازار آشفته ناراحت است و در انتظار فرو نشستن بحران اقتصادی می‌باشد این دو حالت را دارد « بیگانگی با وضع موجود » و « تلاش برای وضع بهتر » . بنابراین مسأله انتظار حکومت حق و عدالت « مهدی » و قیام مصلح جهانی در واقع مرکب از دو عنصر است ، عنصر « نفی » و عنصر « اثبات » ، عنصر نفی همان بیگانگی با وضع موجود و عنصر اثبات خواهان وضع بهتری بودن است . و اگر این دو جنبه در روح انسان به صورت ریشه‌دار حلول کند سرچشمه دو رشته اعمال دامنه‌دار خواهد شد .

ایسن دو رشته اعمال عبارتند از ترک هر گونه همکاری و هماهنگی با عوامل ظلم و فساد و حتی مبارزه و درگیری با آنها از یک سو و خودسازی و خودیاری و

جلب آمادگی‌های جسمی و روحی و مادی و معنوی برای شکل گرفتن آن حکومت واحد جهانی و مردمی از سوی دیگر. و خوب که دقت کنیم می‌بینیم هر دو قسمت آن سازنده و عامل تحرک و آگاهی و بیداری است.

با توجه به مفهوم اصلی «انتظار» معنی روایات متعددی که در بالا درباره پاداش و نتیجه کار منتظران نقل کردیم به خوبی درک می‌شود. اکنون می‌فهمیم چرا منتظران واقعی گاهی همانند کسانی شمرده شده‌اند که در خیمه حضرت مهدی (علیه السلام) یا زیر پرچم او هستند یا کسی که در راه خدا شمشیر می‌زند، یا به خون خود آغشته شده، یا شهید گشته است. آیا این‌ها اشاره به مراحل مختلف و درجات مجاهده در راه حق و عدالت نیست که متناسب با مقدار آمادگی و درجه انتظار افراد است؟

یعنی همان‌طور که میزان فداکاری مجاهدان راه خدا و نقش آن‌ها با هم متفاوت است انتظار و خودسازی و آمادگی نیز درجات کاملاً متفاوتی دارد که هر کدام از این‌ها با یکی از آن‌ها از نظر «مقدمات» و «نتیجه» شباهت دارد، هر دو جهادند و هر دو آمادگی می‌خواهند

و خودسازی ، کسی که در خیمه رهبر چنان حکومتی قرار گرفته یعنی در مرکز ستاد فرماندهی یک حکومت جهانی است ، نمی تواند یک فرد غافل و بی خبر و بی تفاوت بوده باشد ، آنجا جای هر کس نیست ، جای افرادی است که به حق شایستگی چنان موقعیت و اهمیتی را دارند .

همچنین کسی که سلاح در دست دارد در برابر رهبر این انقلاب با مخالفان حکومت صلح و عدالتش می جنگد آمادگی فسراوان روحی و فکری و رزمی باید داشته باشد . برای آگاهی بیشتر از اثرات واقعی انتظار ظهور مهدی به توضیح زیر توجه کنید :

انتظار یعنی آماده باش کامل

من اگر ظالم و ستمگرم چگونه ممکن است در انتظار کسی باشم که طعمه شمشیرش خون ستمگران است ؟ من اگر آلوده و ناپاکم چگونه می توانم منتظر انقلابی باشم که شعله اولش دامن آلودگان را می گیرد ؟

ارتشی که در انتظار جهاد بزرگی است آمادگی رزمی نفرات خود را بالا می برد و روح

انقلابی در آن‌ها می‌دمد و هرگونه نقطه ضعفی را اصلاح می‌کند .
زیرا چگونگی «انتظار» همواره متناسب با هدفی است که در انتظار آن هستیم .
انتظار آمدن یک مسافر عادی از سفر . انتظار بازگشت یک دوست بسیار عزیز . انتظار
فرارسیدن فصل چیدن میوه از درخت و درو کردن محصول .
هر یک از این انتظارها آمیخته با یک نوع آمادگی است ، در یکی باید خانه را آماده کرد
و وسایل پذیرایی فراهم ساخت ، در دیگری ابزار لازم و داس و کمباین و ...
اکنون فکر کنید آن‌ها که انتظار قیام یک مصلح بزرگ جهانی را می‌کشند در واقع انتظار
انقلاب و دیگرگونی و تحولی را دارند که وسیع‌ترین و اساسی‌ترین انقلاب‌های
انسانی در طول تاریخ بشر است .
انقلابی که برخلاف انقلاب‌های پیشین جنبه منطقه‌ای نداشته بلکه هم عمومی و
همگانی است و هم تمام شئون و جوانب زندگی انسان‌ها را شامل می‌شود ، انقلابی است
سیاسی ، فرهنگی ، اقتصادی و اخلاقی .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ
بِالْبُطْلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَ
لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣٤﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید بسیاری از علما (ی اهل کتاب) و راهبان، اموال مردم را به
باطل می‌خورند و (آنان را) از راه خدا بازمی‌دارند و آن‌ها را که طلا و نقره را گنجینه
(و ذخیره و پنهان) می‌سازند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند، به مجازات دردناک بشارت ده.

کنز ممنوع است

«يَكْنِزُونَ» از ماده «كَنَزَ» بر وزن و به معنی «گنج» است که در اصل به معنی جمع و
جور کردن اجزاء چیزی گفته می‌شود، لذا شتر پرگوشت را «كَتَّارُ اللَّحْمِ» می‌نامند سپس به
جمع‌آوری و نگهداری و پنهان نمودن اموال و یا اشیاء گران‌قیمت اطلاق گردیده است.
بنابراین در مفهوم آن جمع‌آوری و نگهداری و گاهی پنهان کردن نیز اقتضای آن است.
«ذَهَبٌ» به معنی «طلا» و «فِضَّةٌ» به معنی «نقره» است. بعضی از دانشمندان لغت (طبق

نقل طبرسی در مجمع البیان) درباره این دو لغت تعبیر جالبی کرده‌اند و گفته‌اند: این‌که به «طلا» «ذهب» گفته می‌شود برای آن است که به زودی از دست می‌رود و بقایی ندارد (ماده «ذُهاب» در لغت به معنی رفتن است) و این‌که به «نقره» «فِضَّة» گفته می‌شود به خاطر آن است که به زودی پراکنده و متفرق می‌گردد («انْفِضاض» در لغت به معنی پراکندگی است) و برای پی بردن به چگونگی حال این‌گونه ثروت‌ها همین نامگذاری آن‌ها کافی است. جالب این‌که همان‌گونه که سیره قرآن است در این جا حکم را روی همه افراد دانشمندان یهود و راهبان نبرده بلکه با تعبیر «کَثِيراً» در حقیقت اقلیت صالح را استثناء کرده است و این‌گونه دقت در سایر آیات قرآن نیز دیده می‌شود که در سابق به آن اشاره کرده‌ایم. اما این‌که آن‌ها چگونه اموال مردم را بیهوده و بدون مجوز و به تعبیر قرآن از طریق «باطل» می‌خورند در آیات دیگر کم و بیش به آن اشاره شده و قسمتی هم در تواریخ آمده است. یکی این‌که: حقایق تعلیمات آیین مسیح علیه السلام و موسی علیه السلام را کتمان می‌کردند تا مردم به آیین جدید (آیین اسلام) نگروند، منافع آن‌ها به خطر نیفتد و هدایایشان قطع نشود،

چنان‌که در آیات ۴۱ و ۷۹ و ۱۷۴ سوره بقره به آن اشاره شده است .
و دیگر این‌که : با گرفتن « رشوه » از مردم حق را باطل و باطل را حق می‌کردند و به نفع زورمندان و اقویا حکم باطل می‌دادند، چنان‌که در آیه ۴۱ سوره « مائده » به آن اشاره شده است .
یکی دیگر از طرق نامشروع درآمدشان این بود که به نام « بهشت فروشی » و یا « گناه بخشی » مبالغ هنگفتی از مردم می‌گرفتند و بهشت و آمرزش را که منحصرأ در اختیار خداوند است به مردم می‌فروختند که در تاریخ مسیحیت سر و صدای زیادی پیدا کرده و بحث‌ها و جدال‌هایی برانگیخته است .
و اما جلوگیری کردنشان از راه خدا روشن است زیرا آیات الهی را تحریف می‌کردند و یاب‌ه خاطر حفظ منافع خویش مکتوم می‌داشتند ، بلکه هر کس را مخالف مقام و منافع خود می‌دیدند متهم می‌ساختند و با تشکیل « محکمه‌های تفتیش مذهبی » آن‌ها را به بدترین وجهی محاکمه و به شدیدترین وضعی محکوم و مجازات می‌کردند .
و اگر به راستی آن‌ها اقدام به چنین کاری نکرده بودند و پیروان خویش را قربانی مطامع

و هوس‌های خود نمی‌ساختند امروز گروه‌های زیادتری آیین حق یعنی اسلام را از جان و دل پذیرفته بودند ، بنابراین به جرأت می‌توان گفت : گناه میلیون‌ها انسان که در ظلمت کفر باقسی مانده‌اند به گردن آنهاست .

هم‌اکنون نیز دستگاه کلیسا و یهود برای دگرگون ساختن افکار عمومی مردم جهان درباره اسلام به چه کارهایی که دست نمی‌زنند و چه تهمت‌های عجیب و وحشتناکی که نسبت به پیامبر ﷺ روا نمی‌دارند .

این موضوع به قدری دامنه دار است که جمعی از علمای روشنفکر مسیحی صریحاً به آن اعتراف کرده‌اند که روش سنتی کلیسا در مبارزه ناجوانمردانه با اسلام یکی از علل بی‌خبر ماندن غربی‌ها از این آیین پاک است .

سپس قرآن به تناسب بحث دنیاپرستی پیشوایان یهود و نصاری به ذکر یک قانون کلی در مورد ثروت‌اندوزان پرداخته ، می‌گوید : « کسانی که طلا و نقره را جمع‌آوری و پنهان می‌کنند و در راه خدا انفاق نمی‌نمایند آنها را به عذاب دردناکی بشارت ده » (وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا

يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ .

از آن روز که جامعه‌های انسانی شکل گرفت مسئله مبادله فرآورده‌های مختلف در میان انسان‌ها رواج داشت ، هر کس مازاد احتیاجات خود را از فراورده‌های کشاورزی و دامی و غیر آن در معرض فروش قرار می‌داد ، ولی در آغاز مبادله‌ها همواره به صورت مبادله جنس به جنس بود ، زیرا پول اختراع نشده بود و از آن‌جا که مبادله جنس به جنس مشکلات فراوانی ایجاد می‌کرد ، زیرا چه بسا افراد مازاد نیاز خود را می‌خواستند بفروشند ولی چیز دیگری در آن حال مورد نیازشان نبود که با آن بخرند ، اما مایل بودند آن را به چیزی تبدیل کنند که هرگاه بخواهند بتوانند با آن اجناس مورد نیاز خویش را فراهم سازند ، از این‌جا مسئله اختراع «پول» مطرح شد .

پیدایش «نقره» و از آن مهم‌تر «طلا» به این فکر تحقق بخشید و این دو فلز به ترتیب پول ارزان قیمت و گران قیمت را تشکیل دادند و به وسیله آن‌ها گردش معاملات رونق بیشتر و چشمگیرتری پیدا کرد .

بنابراین فلسفه اصلی پول همان گردش کامل تر و سریع تر چرخ های مبادلات اقتصادی است و آن ها که پول را به صورت «گنجینه» پنهان می کنند نه تنها موجب رکود اقتصادی و زیان به منافع جامعه می شوند بلکه عمل آن ها درست بر ضد فلسفه پیدایش پول است . آیه فوق صریحاً ثروت اندوزی و گنجینه سازی اموال را تحریم کرده است و به مسلمانان دستور می دهد که اموال خویش را در راه خدا و در طریق بهره گیری بندگان خدا به کار اندازند و از اندوختن و ذخیره کردن و خارج ساختن آن ها از گردش معاملات به شدت پرهیزند ، در غیر این صورت باید منتظر عذاب دردناکی باشند . این عذاب دردناک تنها کیفر شدید روز رستاخیز نیست بلکه مجازات های سخت این دنیا را که بر اثر بهم خوردن موازنه اقتصادی و پیدایش اختلافات طبقاتی دامن فقیر و غنی را می گیرد نیز شامل می شود .

اگر در گذشته مردم دنیا به اهمیت این دستور اسلامی درست آشنا نبودند امروز ما به خوبی می توانیم به آن پی ببریم ، زیرا نابسامانی هایی که دامن بشر را ، بر اثر ثروت اندوزی

گروهی خودخواه و بی خبر، گرفته و به شکل آشوب‌ها و جنگ‌ها و خونریزی‌ها ظاهر می‌شود بر هیچ‌کس پوشیده نیست.

جمع ثروت تا چه اندازه «کَنز» محسوب می‌شود؟

در میان مفسران در مورد آیه فوق گفتگو است که آیا هرگونه گردآوری ثروت اضافه بر نیازمندی‌های زندگی «کَنز» محسوب می‌شود و طبق آیه فوق حرام است؟ یا این‌که این حکم مربوط به آغاز اسلام و قبل از نزول حکم زکات بوده و سپس با نزول حکم زکات برداشته شده؟

و یا این‌که اصولاً آن‌چه واجب است پرداختن زکات سالانه است و نه غیر آن، بنابراین هرگاه انسان اموالی را جمع‌آوری کند و هر سال مرتباً مالیات اسلامی آن یعنی زکات را بپردازد مشمول آیه فوق نخواهد بود.

در بسیاری از روایات که در منابع شیعه و اهل تسنن وارد شده تفسیر سوم به چشم می‌خورد مثلاً در حدیثی از پیامبر ﷺ چنین می‌خوانیم: «أَيُّ مَالٍ أَدَيْتَ زَكَاتَهُ فَلَيْسَ بِكَنْزٍ»:

هر مال که زکات آن را پرداختی کنز نیست»^(۱) و نیز می خوانیم : هنگامی که آیه فوق نازل شد کار بر مسلمانان مشکل گردید و گفتند با این حکم هیچ یک از ما نمی تواند چیزی برای فرزندان خود ذخیره کند و آینده آن ها را تأمین نماید... سرانجام از پیامبر سؤال کردند ، پیغمبر ﷺ فرمود : « إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَفْرِضِ الزَّكَاةَ إِلَّا لِيُطَيَّبَ بِهَا مَا بَقِيَ مِنْ أَمْوَالِكُمْ وَإِنَّمَا فَرَضَ الْمَوَارِثَ مِنْ أَمْوَالٍ تَبْقَى بَعْدَكُمْ : خداوند زکات را واجب نکرده است مگر به خاطر این که باقی مانده اموال شما برای شما پاک و پاکیزه باشد ، لذا قانون ارث را درباره اموالی که بعد از شما می ماند قرار داده است »^(۲) یعنی اگر گردآوری مال به کلی ممنوع بود قانون ارث موضوع نداشت .

در کتاب «امالی» «شیخ» از پیامبر نیز همین مضمون نقل شده است که « هر کس زکات مال خود را پردازد باقی مانده آن کنز نیست »^(۳)

۱- «المنار» ، جلد ۱۰ ، صفحه ۴۰۴ . ۲- «المنار» ، جلد ۱۰ ، صفحه ۴۰۴ .

۳- «نور الثقلین» ، جلد ۲ ، صفحه ۲۱۳ .

ولی روایات دیگری در منابع اسلامی مشاهده می‌کنیم که مضمون آن با تفسیر فوق ظاهراً و در بدو نظر سازگار نیست ، از جمله حدیثی است که در «مجمع البیان» از علی علیه السلام نقل شده که فرمود : « مَا زَادَ عَلَى أَرْبَعَةِ أَلْفٍ فَهُوَ كَنْزٌ أَدَّى زَكْوَتَهُ أَوْ لَمْ يُؤَدِّهَا وَ مَا دُونَهَا فَهِيَ نَفَقَةٌ فَتَبْتَثُرُهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ : هر چه از چهار هزار (درهم) ، که ظاهراً اشاره به مخارج یک سال است ، بیشتر باشد "کنز" است خواه زکاتش را پردازند یا نه و آن چه کمتر از آن باشد نفقه و هزینه زندگی محسوب می‌شود ، بنابراین ثروت‌اندوزان را به عذاب دردناک بشارت ده » . (۱)

و در کتاب «کافی» از «معاذ بن کثیر» چنین نقل شده که می‌گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم می‌گفت : « شیعیان ما فعلاً آزادند که از آن چه در دست دارند در راه خیر انفاق کنند (و باقی ماند برای آن ها حلال است) اما هنگامی که " قائم " ما قیام کند تمام کنزها و ثروت های اندوخته را تحریم خواهد کرد

۱- «مجمع البیان» ذیل آیه و «نور الثقلین» جلد ۲ ، صفحه ۲۱۳ .

تا همه را نژاد آورند و از آن در برابر دشمنان کمک گیرد و این مفهوم کلام خداست که در کتابش فرموده: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ ...» (۱).

در شرح حال «ابوذر» نیز کراراً و در بسیاری از کتب این مطلب نقل شده است که او آیه فوق را در برابر معاویه در شام هر صبح و شام می خواند و با صدای بلند فریاد می زد: «بَشِّرْ أَهْلَ الْكُنُوزِ بِكَيْ فِي الْجَبَاءِ وَ كَيْ بِالْجُنُوبِ وَ كَيْ بِالظُّهُورِ أَبَدًا حَتَّى يَتَرَدَّدَ الْحَرْفُ فِي أَجْوَابِهِمْ: به گنج اندوزان بشارت ده که هم پیشانی آنها را با این اموال داغ می کنند و هم پهلوها و هم پشت هایشان را تا سوزش گرما، در درون وجود آنها به حرکت درآید» (۲).

و نیز استدلال «ابوذر» در برابر «عثمان» به آیه فوق نشان می دهد که او معتقد بوده است

۱- «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۲۱۳.

۲- «نور الثقلین»، جلد ۲ صفحه ۲۱۴ و «تفسیر برهان»، جلد ۱ صفحه ۱۲۲.

که آیه مخصوص مانعان زکات نیست ، بلکه غیر آن‌ها را نیز شامل می‌شود .
 از بررسی مجموع احادیث فوق به ضمیمه خود آیه می‌توان چنین نتیجه گرفت که در شرایط عادی و معمولی یعنی در مواقعی که جامعه در وضع ناگوار و خطرناکی نیست و مردم از زندگانی عادی بهره‌مندند ، پرداختن زکات کافی است و باقی‌مانده کنز محسوب نمی‌شود (البته باید توجه داشت که اصولاً بارعایت موازین و مقررات اسلامی در درآمدها ، اموال به صورت فوق العاده متراکم نمی‌شود ، زیرا اسلام آن قدر قید و شرط برای آن قائل شده است که تحصیل چنین مالی غالباً غیرممکن است) .

و اما در مواقع فوق العاده و هنگامی که حفظ مصالح جامعه اسلامی ایجاب کند حکومت اسلامی می‌تواند محدودیتی برای جمع‌آوری اموال قائل شود (آن‌چنان‌که در روایت علی علیه السلام خواندیم) و یا به کلی همه اندوخته‌ها و ذخیره‌های مردم را برای حفظ موجودیت جامعه اسلامی مطالبه کند (آن‌چنان‌که در روایت امام صادق علیه السلام درباره زمان قیام قائم آمده است که با توجه به ذکر علت در آن روایت سایر زمان‌ها را نیز شامل می‌شود

زیرا می‌فرماید : « فَيَسْتَعِيبُنْ بِهِ عَلَى عَدُوِّهِ » .
 ولی تکرار می‌کنیم که این موضوع تنها در اختیار حکومت اسلامی است و او است که
 می‌تواند چنین تصمیمی را در مواقع لزوم بگیرد (دقت کنید) .
 و اما داستان «ابوذر» ، ممکن است ناظر به همین موضوع باشد که در آن روز
 جامعه اسلامی آن‌چنان نیاز شدیدی داشت که اندوختن ثروت در آن روز مخالف
 منافع جامعه و حفظ موجودیت آن بود .
 و یا این‌که نظر «ابوذر» به اموال بیت‌المال بود که در دست «عثمان» و «معاویه» قرار
 داشت و می‌دانیم این‌گونه اموال را باوجود مستحق و نیازمند لحظه‌ای نمی‌توان ذخیره کرد ،
 بلکه باید به صاحبانش داد و مسأله زکات در این‌جا به هیچ‌وجه مطرح نیست .
 به خصوص همه تواریخ اسلامی اعم از شیعه و اهل سنت گواهی می‌دهد که عثمان
 اموال کلانی از بیت‌المال را به خویشاوندان خود داد و معاویه از آن کاخی ساخت که افسانه کاخ‌های
 ساسانیان را زنده کرد و «ابوذر» حق داشت که در برابر آن‌ها این آیه را خاطر نشان سازد .

يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتَكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ
 هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ ﴿٣٥﴾

در آن روز که آن‌ها را در آتش جهنم گرم و سوزان کرده و با آن صورت‌ها و پهلوها و پشت‌هایشان را داغ می‌کنند (و به آن‌ها می‌گویند) که این همان چیز است که برای خود گنجینه ساختید پس بجشید چیزی را که برای خود اندوختید .
 این آیه بار دیگر این حقیقت را تأکید می‌کند که اعمال انسان‌ها از بین نمی‌روند و همچنان باقی می‌مانند و همان‌ها هستند که در جهان دیگر برابر انسان مجسم می‌شوند و مایه سرور و شادی و یا رنج و عذاب او می‌گردند .
 در این‌که در آیه فوق چرا از میان تمام اعضاء بدن تنها «پیشانی» و «پشت» و «پهلوی» ذکر شده در میان مفسران گفتگو است ، ولی از ابوذر چنین نقل شده است که او می‌گفت : «این به خاطر آن است که حرارت سوزان در فضایی که در پشت این سه نقطه قرار دارد

نفوذ می‌کند و تمام وجود آن‌ها را فرامی‌گیرد» (حَتَّى يَتَرَدَّدَ الْحَرْفُ فِي أَجْوَافِهِمْ)^(۱). و نیز گفته شده این به خاطر آن است که با این سه عضو در مقابل محرومان عکس‌العمل نشان می‌دادند: گاهی صورت را درهم می‌کشیدند و زمانی به علامت بی‌اعتنایی از روبرو شدن با آن‌ها خودداری می‌کردند و منحرف می‌شدند و گاهی به آنان پشت می‌نمودند، لذا این سه نقطه از بدن آن‌ها را بسا اندوخته‌های زر و سیمشان داغ می‌کنند. در پایان این بحث مناسب است به یک نکته ادبی که در آیه موجود است نیز اشاره کنیم و آن این‌که در آیه می‌خوانیم: «يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا» یعنی در آن روز آتش به روی سکه‌ها ریخته می‌شود تا داغ و سوزان گردند، در حالی که معمولاً در این گونه موارد کلمه «عَلَى» به کار برده نمی‌شود، بلکه فی‌المثل گفته می‌شود: «يُحْمَى الْحَدِيدَ» آهن را داغ می‌کنند.

۱- «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۲۱۴.

این تعبیر عبارت شاید به خاطر این باشد که اشاره به سوزندگی فوق العاده سکه‌ها شود ، چون اگر سکه‌ای را در آتش بیفکنند آن قدر داغ و سوزان نمی‌شود که اگر آن را به زیر آتش کنند و آتش به روی آن بریزند ، قرآن نمی‌گوید : سکه‌ها را در آتش می‌گذارند بلکه می‌گوید آنها را در زیر آتش قرار می‌دهند تا خوب گداخته و سوزان شود و این تعبیر زنده است که شدت مجازات این‌گونه ثروت اندوزان سنگدل را بازگو می‌کند .

﴿ ۳۶ ﴾ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمُوتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَتْلُوا الْمُشْرِكِينَ كُلَّ كَفَّهٍ كَمَا يُقْتَلُونَكُمْ كُلَّ وَاعِلْمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ

تعداد ماه‌ها نزد خداوند در کتاب (آفرینش) الهی از آن روز که آسمان‌ها و زمین را آفریده دوازده ماه است که از آن چهار ماه ، ماه حرام است (و جنگ در آن ممنوع می‌باشد) این آیین ثابت و پابرجا (ی‌الهی) است ، بنابراین در این ماه‌ها به خود ستم نکنید (و از هرگونه خونریزی پرهیزید) و با مشرکان (به هنگام نبرد) دسته جمعی پیکار

کنید همان گونه که آنها دسته جمعی با شما پیکار می کنند و بدانید خداوند با پرهیزکاران است .

آتش بس اجباری

تعبیر به « كَتَبَ اللَّهُ » ممکن است اشاره به قرآن مجید یا سایر کتب آسمانی باشد ، ولی با توجه به جمله « يَوْمَ خَلَقَ السَّمُوتِ وَ الْأَرْضَ » مناسب تر این است که به معنی کتاب آفرینش و جهان هستی باشد و به هر حال از آن روز که نظام منظومه شمسی به شکل کنونی صورت گرفت سال و ماه وجودداشت ، سال عبارت از یک دوره کامل گردش زمین به دور خورشید و ماه عبارت از یک دوره کامل گردش کره ماه به دور کره زمین است که در هر سال ۱۲ بار تکرار می شود . این در حقیقت یک تقویم پرارزش طبیعی و غیر قابل تغییر است که به زندگی همه انسان ها یک نظام طبیعی می بخشد و محاسبات تاریخی آنها را به دقت تنظیم می کند و این یکی از نعمت های بزرگ خدا برای بشر محسوب می شود ، آن چنان که در آیه ۱۸۹ سوره « بقره » (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْآهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ) مشروحاً بحث کرده ایم .

سپس اضافه می‌کند: «از این دوازده ماه چهار ماه، ماه حرام است» که هر گونه جنگ و نبرد در آن حرام است (مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ).

بعضی از مفسران تحریم جنگ در این چهار ماه را از زمان «ابراهیم خلیل» می‌دانند که در عصر جاهلیت عرب نیز به عنوان یک سنت به قوت خود باقی بود، هر چند آن‌ها طبق امیال و هوس‌های خود گاهی جای این ماه‌ها را تغییر می‌دادند، ولی در اسلام همواره ثابت و لایتغیر است که سه ماه آن پشت سر هم «ذی القعدة» و «ذی الحجة» و «محرّم» و یک ماه جدا است و آن ماه «رجب» است و به قول عرب‌ها سه ماه «سَرْد» (یعنی پشت سر هم) و یک ماه «فَرْد» است.

ذکر این نکته لازم است که تحریم جنگ در این ماه‌ها در صورتی است که جنگ از ناحیه دشمن به مسلمانان تحمیل نشود، اما در این صورت بدون شک مسلمانان باید پیاخیزند و دست روی دست نگذارند، زیرا احترام ماه حرام از ناحیه آنان نقض نشده بلکه از ناحیه دشمن نقض گردیده است (چنان‌که شرح آن ذیل آیه ۱۹۴ سوره بقره گذشت).

بعد برای تأکید می‌گوید: «این آیین ثابت و پایرجا و تغییرناپذیر است» نه رسم نادرستی که در میان عرب بود که با میل و هوس خویش آن‌ها را جابجا می‌کردند (ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ). از پاره‌ای از روایات^(۱) استفاده می‌شود که تحریم جنگ در این چهار ماه علاوه بر آیین ابراهیم در آیین یهود و مسیح و سایر آیین‌های آسمانی نیز بوده است و جمله «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» ممکن است اشاره به این نکته نیز بوده باشد، یعنی از نخست در همه آیین‌ها به صورت یک قانون ثابت وجود داشته است.

فلسفه ماه‌های حرام

تحریم جنگ در این چهار ماه یکی از طرق پایان دادن به جنگ‌های طویل المدت و وسیله‌ای برای دعوت به صلح و آرامش بود، زیرا هنگامی که جنگجویان چهار ماه از سال اسلحه را به زمین بگذارند و صدای چکاچک شمشیرها یا صفیر گلوله‌ها خاموش شود و

۱- «تفسیر برهان»، جلد ۲، صفحه ۱۲۲.

مجاللی برای تفکر و اندیشه به وجود آید احتمال پایان یافتن جنگ بسیار زیاد است . همیشه ادامه یک کار با شروع مجدد آن پس از خاموشی تفاوت دارد و دومی به مراتب مشکل تر است ، فراموش نمی‌کنیم که در دوران جنگ‌های بیست ساله ویتنام چه اندازه زحمت می‌کشیدند تا یک آتش بس بیست و چهار ساعته در آغاز سال نو مسیحی یا مانند آن به وجود آورند ، ولی اسلام برای پیروان خود در هر سال یک آتش بس چهارماهه اعلام می‌دارد و این خود نشانه روح صلح‌طلبی اسلام است .

ولی همان‌گونه که گفتیم اگر دشمن بخواهد از این قانون اسلامی سوء استفاده کند و حریم ماه‌های حرام را بشکند اجازه مقابله به مثل به مسلمانان داده شده است .

﴿۲۷﴾ إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَ يَحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُؤْاطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَلِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

نَسِيء (جابجا کردن و تأخیر ماه‌های حرام) افزایشی در کفر (مشرکان) است که به

واسطه آن کافران گمراه می شوند. یک سال آن را حلال و سال دیگر آن را تحریم می کنند تا مطابق تعداد ماه هایی که خداوند تحریم کرده بشود (و عدد چهار به پندارشان تکمیل گردد) و از این راه آن چه را که خدا حرام کرده حلال بشمرند ، اعمال زشتشان در نظرشان زیبا جلوه داده شده و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی کند.

مفهوم و فلسفه « نسیء » در جاهلیت

« نَسِیء » از ماده « نَسَأَ » به معنی تأخیر انداختن است (و خود این کلمه می تواند اسم مصدر یا مصدر باشد) و به داد و ستدهایی که پرداخت پول آن به تأخیر می افتد « نَسِیَّة » گفته می شود . در زمان جاهلیت عرب گاهی یکی از ماه های حرام را تأخیر می انداختند ، یعنی مثلاً به جای ماه محرم ماه صفر را انتخاب می کردند و تشریفات آن بدین گونه بود که یکی از سران قبیله « بَنِي كِنَانَةَ » در مراسم حج در سرزمین « هَمْنِی » در یک اجتماع نسبتاً بزرگ پس از تقاضای مردم این جمله را بر زبان جاری می کرد و می گفت : « من ماه محرم را امسال به تأخیر انداختم و ماه صفر را به جای آن انتخاب کردم » .

و از ابن عباس نقل شده اول کسی که این سنت را برقرار ساخت «عَمْرُو ابْنُ لُحَی» بود و بعضی گفته‌اند «قَلَمَس» مسردی از بنی کنسانه بود.

فلسفه این کار در نظر آن‌ها به عقیده بعضی این بوده است که گاهی تحمل سه ماه حرام پشت سر هم (ذی القعدة، ذی الحجة و مُحَرَّم) مشکل بوده و آن را به پندار خود مایه تضعیف روح جنگجویی و رکود کار سربازان می‌شمردند، زیرا عرب در جاهلیت علاقه عجیبی به «غارتگری و خونریزی و جنگ» داشت و اصولاً «جنگ و غارت» جزئی از زندگی او را تشکیل می‌داد و تحمل سه ماه آتش بس پی در پی برای آن‌ها طاقت فرسا بود، لذا کوشش می‌کردند لااقل ماه محرم را از این سه ماه جدا کنند.

این احتمال نیز داده شده است که گاهی به خاطر افتادن ذی الحجة در تابستان مسئله حج بر آن‌ها دشوار می‌شد و می‌دانیم حج و مراسم آن برای عرب جاهلی تنها مسئله عبادت نبود بلکه این مراسم بزرگ که از زمان ابراهیم علیه السلام به یاد مانده بود کنگره عظیمی محسوب می‌شد که مایه رونق تجارت و اقتصاد آن‌ها بود و فواید گوناگونی از این اجتماع نصیب آن‌ها

می‌شد ، لذا جای ماه «ذی الحِجَّة» را به میل خود تغییر داده و ماه دیگری را که هوا در آن ماه ، آمادگی بیشتری داشت به جایش قرار می‌دادند و ممکن است هر دو فلسفه صحیح باشد . این عمل سبب می‌شد که آتش جنگ‌ها همچنان فروزان بماند و فلسفه ماه‌های حرام پایمال شود و مراسم حج باز یچۀ دست این و آن و وسیله‌ای برای منافع مادی آن‌ها گردد . قرآن این کار را زیادی در کفر شمرده ، زیرا علاوه بر شرک و «کفر اعتقادی» که داشتند با زیر پا گذاشتن این دستور مرتکب «کفر عملی» هم می‌شدند ، به خصوص این‌که با این کار دو عمل حرام انجام می‌دادند یکی این‌که حرام خدا را حلال کرده بودند و دیگری این‌که حلال خدا را حرام نموده بودند .

چگونه اعمال زشت در نظر زیبا جلوه می‌کند ؟

وجدان انسان در حالی که دست نخورده باشد به خوبی نیک و بد را تشخیص می‌دهد ، اما هنگامی که دانسته قدم در جاده گناه و خلافکاری بگذارد فروغ وجدان کمرنگ و کمرنگ‌تر می‌شود و کار به جایی می‌رسد که زشتی و قبح گناه تدریجاً از میان می‌رود .

هرگاه باز ادامه به این کار دهد کم کم اعمال زشت در نظرش زیبا و زیبا ، زشت جلوه می‌کند و این همان چیزی است که در آیات فسوق و آیات دیگر قرآن به آن اشاره شده . گاهی «تزیین اعمال زشت» به شیطان نسبت داده شده است ، مانند آیه ۶۳ سوره «نحل» «فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ» و گاهی به صورت فعل مجهول مانند آیه فوق ذکر شده است که فاعل آن ممکن است وسوسه‌های شیطان و یا نفس سرکش بوده باشد و گاهی به «شُرَكَاء» (یعنی بت‌ها) مانند آیه ۱۳۷ سوره «انعام» و حتی گاهی به خداوند نسبت داده شده است ، مانند آیه ۴ سوره «نمل» «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ: کسانی که ایمان به آخرت ندارند اعمال زشتشان را در نظرشان زیبا جلوه می‌دهیم» .

نسبت دادن این‌گونه امور به خداوند به خاطر آن است که این‌ها خاصیت عمل خود انسان محسوب می‌شود و خواص همه اشیاء به دست خدا است و مسبب الاسباب او است و نیز گفته‌ایم این گونه نسبت‌ها هیچ‌گونه مخالفتی با مسأله اختیار و آزادی اراده انسان ندارد .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتُمْ

إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَّعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلًا

ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود به سوی جهاد در راه خدا حرکت کنید سنگینی بر زمین می‌کنید (و سستی به خرج می‌دهید) آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده‌اید با این‌که متاع زندگی دنیا در برابر آخرت چیز کمی بیش نیست.

باز هم حرکت به سوی میدان جهاد

«إِنَّا قَلْنُمْ» از ماده «ثقل» به معنی سنگینی است و جمله «إِنَّا قَلْنُمْ إِلَى الْأَرْضِ» کنایه از تمایل به ماندن در وطن و حرکت نکردن به سوی میدان جهاد است و یا کنایه از تمایل به جهان ماده و چسبیدن به زرق و برق دنیا است.
بر اساس شأن نزول، آیه فوق ناظر به جریان جنگ «تَبُوك» است.
«تَبُوك» منطقه‌ای است میان «مدینه» و «شام» که الان مرز کشور «عربستان سعودی»

محسوب می‌شود و در آن روز نزدیک سرزمین امپراطوری روم شرقی که بر شامات تسلط داشت محسوب می‌شد .

این واقعه در سال نهم هجری یعنی حدود یک سال بعد از جریان فتح مکه روی داد و از آن‌جا که درگیری و مقابله در این میدان با یکی از ابرقدرت‌های جهان آن روز بود نه با یک گروه کوچک یا بزرگ عرب ، جمعی از مسلمانان از حضور در این میدان وحشت داشتند و لذا زمینه برای سپاشی و سوسه‌های منافقان کاملاً آماده بود ، آن‌ها نیز برای تضعیف روحیهٔ مؤمنان از هیچ چیز فروگذار نمی‌کردند . فصل چیدن میوه‌ها و برداشت محصول فرارسیده بود و برای مردمی که یک زندگی محدود کشاورزی و دامداری دارند این روزها ایام سرنوشت محسوب می‌شود چراکه رفاه یک سال آن‌ها به آن بستگی دارد . بُغْد مسافت ، گرمی هوا نیز چنان‌که گفتیم به این عوامل بازدارنده کمک می‌کرد .

در این جا وحی آسمانی به یاری مردم شتافت و آیات قرآن پشت سر یکدیگر نازل شد

و در برابر این عوامل منفی قسار گرفت .
 در آیه مورد بحث قرآن با شدت هر چه تمام تر مردم را به جهاد دعوت می کند ، گاهی به زبان تشویق و گاهی به زبان ملامت و سرزنش و گاهی به زبان تهدید ، با آن ها سخن می گوید و از هر دری برای آماده ساختن آن ها وارد می شود .
 از آیات فوق به خوبی استفاده می شود که دلبستگی مجاهدان به زندگی دنیا آن ها را در امر جهاد سست می کند . مجاهدان راستین باید مردمی پارسا و زاهدپیشه و بی اعتنا به زرق و برق ها باشند ، امام علی بن الحسین علیه السلام در ضمن دعایی که برای مرزبانان کشورهای اسلامی می کند چنین می گوید : « وَ أَنْسِيهِمْ عِنْدَ لِقَائِهِمُ الْعَدُوَّ ذِكْرَ دُنْيَا هُمْ الْخَدَاعَةُ وَ أَمَحُّ عَنْ قُلُوبِهِمْ خَطَرَاتُ الْمَالِ الْفُتُونِ : بارالها ! فکر این دنیای فریبده را به هنگامی که آن ها در برابر دشمنان قرار می گیرند از نظرشان دور فرما و اهمیت اموال فتنه انگیز و دلربا را از صفحه فلویشان محو نما » (تا با دلی لبریز از عشق تو برای تو پیکار کنند) .
 و به راستی اگر شناخت درستی از وضع دنیا و آخرت و چگونگی این دو زندگی داشته

باشیم می دانیم که این یکی در مقابل آن به قدری محدود و ناچیز است که به حساب نمی آید ، در حدیثی که از پیامبر ﷺ در این زمینه نقل شده است می خوانیم : « وَاللَّهِ مَا الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا لَقَمًا يَجْعَلُ أَحَدُكُمْ أَصْبَعَهُ فِي الْيَمِّ ثُمَّ يَرْفَعُهَا فَلْيَنْظُرْ يَمَّ تَرْجِعُ : به خدا سوگند دنیا در برابر آخرت مثل این است که یکی از شما انگشت خود را در دریا بزند و سپس بردارد و بنگرد چه مقدار از آب دریا را با آن برداشته است » .

﴿ ۳۹ ﴾ **إِلَّا تَتَذَكَّرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**

اگر (به سوی میدان جهاد) حرکت نکنید شمارا مجازات دردناکی می کند و گروه دیگری غیر از شما را به جای شما قرار می دهد و هیچ زبانی به او نمی رسانید و خداوند بر هر چیزی توانا است .

در این آیه و آیه قبل در حقیقت از هفت طریق روی مسئله جهاد تأکید شده است ، « نخست » از طریق خطاب به افراد با ایمان . « دوم » از طریق امر به حرکت به میدان جهاد .

«سوم» به وسیله تعبیر «فِي سَبِيلِ اللَّهِ»، «چهارم» استفهام انکاری درباره تبدیل دنیا به آخرت. «پنجم» تهدید به «عَذَابُ الْإِيمِ». «ششم» تهدید به این که شما را از صحنه خارج می کند و دیگران را به جای شما می گذارد و «هفتم» از طریق توجه به قدرت بی پایان خدا و این که سستی های شما هیچ گونه زیانی به پیشرفت کارها نمی رساند بلکه هر زیانی باشد دامن گیر خود شما می شود.

﴿٤٠﴾ **إِلَّا تَتَصَرَّوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَ أَيْدُهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ**

اگر او را یاری نکنید خداوند (او را یاری خواهد کرد همان گونه که در مشکل ترین ساعات او را تنها نگذارد) آن هنگام که کافران او را (از مکه) بیرون کردند در حالی که دومین نفر بود (و یک نفر همراه او پیش بود) در آن هنگام که آن دو در غار بودند و او به همسفر خود

می گفت غم مخور خدا با ما است ، در این موقع خداوند سکینه (و آرامش) خود را بر او فرستاد و بالشکریایی که مشاهده نمی کردید او را تقویت نمود و گفتار (و هدف) کافران را پایین قرار داد (و آن ها را با شکست مواجه ساخت) و سخن خدا (و آیین او) بالا (و پیروز) است و خداوند عزیز و حکیم است .

خداوند پیامبرش را در حساس ترین لحظات تنها نگذاارد

مشركان « مکه » توطئه خطرناکی برای نابود کردن پیامبر چیده بودند و همان گونه که در ذیل آیه ۳۰ سوره « انفال » شرح آن گذشت تصمیم نهایی پس از مقدمات مفصلی بر این قرار گرفت که عده زیادی شمشیرزن از قبایل مختلف عرب خانه پیامبر ﷺ را شبانه در حلقه محاصره قرار دهند و صبحگاهان دسته جمعی به او حمله کنند و او را در بسترش از دم شمشیرها بگذرانند .

پیامبر ﷺ که به فرمان خدا از این جریان آگاه شده بود آماده بیرون رفتن از « مکه » و هجرت به « مدینه » شد ، اما نخست برای این که کفار قریش به او دست نیابند به « غار ثور »

که در جنوب مکه قرار داشت و در جهت مخالف جاده مدینه بود پناه برد ، در این سفر «ابوبکر» نیز همراه پیامبر ﷺ بود .

دشمنان کوشش فراوانی برای یافتن پیامبر کردند ولی مایوس و نومید بازگشتند و پیامبر ﷺ پس از سه شبانه روز توقف در «غار» و اطمینان از بازگشت دشمن ، شبانه از بیراهه به سوی مدینه حرکت کرد و بعد از چندین شبانه روز سالم به مدینه رسید و فصل نویسی در تاریخ اسلام آغاز شد .

آیه فوق اشاره به یکی از حساس ترین لحظات این سفر تاریخی کرده می گوید : « خداوند پیامبرش را یاری کرد ، در آن هنگام که کافران او را بیرون کردند » (إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا) . البته قصد کفار بیرون کردن او از «مکه» نبود ، بلکه تصمیم به کشتن او داشتند ، ولی نتیجه کارشان بیرون رفتن پیامبر ﷺ از مکه شد این نسبت به آن ها داده شده است . سپس می گوید : « این در حالی بود که او دومین نفر بود » (ثَانِيَ اثْنَيْنِ) اشاره به این که جز یک نفر همراه او نبود و این نهایت تنهایی او را در این سفر پرخطر نشان می دهد و همسفر او

ابوبکر بود. « به هنگامی که دو نفر به غار ، یعنی " غار ثَوْر " پناه بردند » (إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ) . در آن موقع ترس و وحشت ، یار و همسفر پیامبر را فراگرفت و پیامبر او را دلداری داد « و گفت : غم مخور خدا با ما است » (إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا) . « در این هنگام خداوند روح آرامش و اطمینان را که در لحظات حساس و پرخطر بر پیامبرش نازل می‌کرد براو فرستاد » (فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ) . « و او را با لشکریایی که نمی‌توانستید آن‌ها را مشاهده کنید ، یاری کرد » (وَآيَدُهُ يُجْنُودُ لَمْ تَرَوْهَا) . این نیروهای غیبی ممکن است اشاره به فرشتگانی باشد که حافظ پیامبر در این سفر پرخطر و خوف و خطر بودند و یا آن‌ها که در میدان جنگ « بدر » و « حنین » و مانند آن به یاری او شتافتند . « و سرانجام برنامه و هدف و مکتب کفار را پابین قرار داد و برنامه و گفتار الهی در بالا قرار گرفت » (وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا) . اشاره به این‌که توطئه‌های آن‌ها درهم شکست ، آیین خرافیشان درهم پیچیده شد و نور خدا همه جا آشکار گشت و پیروزی در تمام جهات نصیب پیامبر اسلام ﷺ شد .

چرا چنین نشود در حالی که « خداوند هم قادر است و هم حکیم و دانا » ، با حکمتش راه‌های پیروزی را به پیامبرش نشان می‌دهد و با قدرتش او را یاری می‌کند (وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) .

داستان یار غار

ماجرای مصاحبت «ابوبکر» با پیامبر ﷺ در این سفر و اشارات سر بسته‌ای که در آیه فوق به این موضوع شده در میان مفسران شیعه و اهل تسنن بحث‌های مختلفی برانگیخته است. نخست باید دید که آیا کلمه « صاحب » دلیل بر فضیلت است؟ ظاهراً چنین نیست زیرا از نظر لغت « صاحب » به معنی « همنشین » و « همسفر » به طور مطلق است ، اعم از این که این همنشین و همسفر شخص خوبی باشد یا بدی ، چنان که در آیه ۳۷ سورة «کهف» در داستان آن دو نفر که یکی با ایمان و خداپرست و دیگری بی ایمان و مشرک بود می‌خوانیم : « قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ رَفَعَكَ بِهِ أَعْيُنُكَ إِلَى السَّمَاءِ وَنَزَلَ بِهِ الرُّجْدَ أَنْ تَرْجِعَ إِلَى الْأَرْضِ فَأَنْزَلْنَاهُ فِي جَنَّةٍ مُّغْرَقَةٍ يُفَيِّضُ مِنْ حَتَّىٰ تَصِلَ إِلَى الْأَرْضِ فَكَانَ عَبْدًا لِلَّهِ سَاكِنًا فَأَخْرَجْنَاهُ مِنْ جَنَّةٍ مَّا كُنَّا نَسْكُنُهَا فَاعْبَادْ اللَّهَ وَارْجِعْ إِلَى الْأَرْضِ وَأَنْزِلْ إِلَيْهَا فَأَنْزَلْنَاهُ فِي جَنَّةٍ مُّغْرَقَةٍ يُفَيِّضُ مِنْ حَتَّىٰ تَصِلَ إِلَى الْأَرْضِ فَكَانَ عَبْدًا لِلَّهِ سَاكِنًا فَأَخْرَجْنَاهُ مِنْ جَنَّةٍ مَّا كُنَّا نَسْكُنُهَا فَاعْبَادْ اللَّهَ وَارْجِعْ إِلَى الْأَرْضِ وَأَنْزِلْ إِلَيْهَا » .

بعضی نیز اصرار دارند که ضمیر « عَلَيْهِ » در جمله (فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ) به «ابوبکر»

باز می‌گردد، زیرا پیامبر ﷺ نیاز به سکینه و آرامش نداشت، بنابراین نزول سکینه و آرامش برای همسفر او (ابوبکر) بود.

در حالی که با توجه به جمله بعد که می‌گوید: «وَ أَيْدُهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا: او را با لشکری نامرئی یاری کرد» و با توجه به اتحاد مرجع ضمیرها روشن می‌شود که ضمیر «عَلَيْهِ» نیز به پیامبر ﷺ برمی‌گردد و این اشتباه است که ما تصور کنیم «سکینه» مربوط به موارد حزن و اندوه است، بلکه در قرآن کراراً می‌خوانیم که سکینه بر شخص پیامبر نازل گشت هنگامی که در شرایط سخت و مشکلی قرار داشت، از جمله در آیه ۲۶ همین سوره در جریان جنگ «حنین» می‌خوانیم: «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ: خداوند سکینه و آرامش را در آن شرایط سخت بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل کرد» و نیز در آیه ۲۶ سوره «فتح» می‌خوانیم: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ» در حالی که در جمله‌های قبل در این دو آیه هیچ‌گونه سخنی از حزن و اندوه به‌میان نیامده است بلکه سخن از پیچیدگی اوضاع به میان آمده.

در هر حال آیات قرآن نشان می‌دهد که نزول سکینه به هنگام مشکلات سخت صورت می‌گرفته و بدون شک پیامبر ﷺ در «غار ثور» لحظات سختی را می‌گذراند .

﴿۴۱﴾ **انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ**

(همگی به سوی میدان جهاد) حرکت کنید ، چه سبکبار باشید چه سنگین بار و با اموال و جان‌های خود در راه خدا جهاد نمایید ، این به نفع شماست اگر بدانید .

تن‌پروران طمع

گفتیم جنگ «تبوک» یک وضع استثنایی داشت و توأم با مقدماتی کاملاً مشکل و پیچیده بود ، به همین جهت عده‌ای از افراد ضعیف الایمان و یا منافق از شرکت در این میدان تعلل می‌ورزیدند ، در آیات گذشته خداوند گروهی از مؤمنان را سرزنش کرد که چرا به هنگام صدور فرمان جهاد ، سنگینی به خرج می‌دهند و فرمود : دستور جهاد به سود خود شماست و گرنه خدا می‌تواند به جای افراد بی‌اراده و تن‌پرور مردمی شجاع و باایمان و

مصمم قرار دهد، بلکه حتی بدون آن هم قادر است پیامبر ﷺ خود را حفظ کند، آن‌چنان که در داستان «غار ثور» و «لَيْلَةُ الْمَيْمِيتِ» حفظ نمود.

عجب این‌که چند تار «عنکبوت» که بر دهانه «غار» تنیده شده بود سبب انحراف فکر دشمنان لجوج و سرکش شد و از در «غار» بازگشتند و پیامبر خدا سالم ماند، جایی که خداوند با چند تار عنکبوت می‌تواند مسیر تاریخ بشر را دگرگون سازد چه نیازی به کمک این و آن دارد تا بخواهند ناز کنند، در حقیقت همه این دستورات برای تکامل و پیشرفت خود آن‌ها است نه برای رفع نیازمندی خداوند.

به دنبال این سخن بار دیگر مؤمنان را دعوت همه جانبه به سوی جهاد می‌کند و مسامحه‌کنندگان را مورد سرزنش قرار می‌دهد.

نخست می‌گوید: «همگی به سوی میدان جهاد حرکت کنید خواه سبکبار باشید یا سنگین بار» (انْفِرُوا خِفَافًا وَ ثِقَالًا).

«خِفَاف» جمع «خَفِيف» و «ثِقَال» جمع «ثَقِيل» و این دو کلمه مفهوم جامعی دارد که

همه حالات انسان را شامل می شود ، یعنی اعم از این که جوان باشید یا پیر ، مجرد باشید یا متأهل ، کم عائله باشید یا پرعائله ، غنی باشید یا فقیر ، بدون گرفتاری باشید یا گرفتار ، زراعت و باغ و تجارت داشته باشید یا نه ، در هر صورت و در هر حال و در هر موقعیت بر شما لازم است هنگامی که فرمان جهاد صادر شد همگی این دعوت آزادی بخش را اجابت کنید و از هر کار دیگری چشم بپوشید و سلاح به دست گرفته به سوی میدان نبرد حرکت کنید . سپس اضافه می کند : « در راه خدا با اموال و جان ها جهاد کنید » (وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ) . یعنی جهادی همه جانبه و فراگیر ، چراکه در برابر دشمن نیرومندی که از ابرقدرت های آن زمان محسوب می شد قرار داشتند و بدون آن پیروزی ممکن نبود .

اما برای این که باز اشتباه برای کسی پیدا نشود که این فداکاری ها به سود خداوند است می گوید : « این به نفع شما است اگر بدانید » (نَلَيْكُم خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ) .

یعنی اگر بدانید که جهاد کلید سربلندی و عزت و برطرف کننده ضعف و ذلت است .

﴿ ۴۲ ﴾ لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَ سَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَ لَكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَ

سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

(اما گروهی از آن‌ها چنان‌که) اگر غایمی نزدیک (و در دسترس) و سفری سهل و آسان باشد (به طمع دنیا) از تو پیروی می‌کنند، ولی (اکنون که برای میدان تبوک) راه بر آن‌ها دور (و پر مشقت) است (سرباز می‌زنند) و به زودی سوگند یاد می‌کنند که اگر توانایی داشتیم همراه شما حرکت می‌کردیم (ولی آن‌ها با این اعمال و این دروغ‌ها در واقع) خود را هلاک می‌کنند و خداوند می‌داند آن‌ها دروغ‌گو هستند .

«عَرَض» به معنی چیز عارضی است که زود زایل می‌شود و دوام و بقایی ندارد و معمولاً به مواهب مادی دنیا اطلاق می‌شود و «قاصد» به معنی سهل و آسان است، زیرا در اصل از ماده «قصد» است و مسردم عادی قصد خود را متوجه مسائل آسان می‌کنند .

«شُقَّة» به معنی زمین‌های پرسنگلاخ و یا راه‌های دور و دراز است که عبور از آن با مشقت توأم است .

این موضوع منحصر به جنگ «تبوک» و زمان پیامبر ﷺ نبود، در هر جامعه‌ای گروهی «تنبل» یا «منافی و طماع و فرصت طلب» وجود دارند که همیشه منتظرند لحظات پیروزی و نتیجه‌گیری فرا رسد، آن‌گاه خود را در صف اول جا بزنند، فریاد بکشند، گریبان چاک کنند و خود را نخستین مجاهد و برترین مبارز و دلسوزترین افراد معرفی کنند تا بدون زحمت از ثمرات پیروزی دیگران بهره گیرند.

ولی همین گروه مجاهد سینه چاک و مبارز دلسوز به هنگام پیش آمدن حوادث مشکل هر کدام به سویی فرار می‌کنند و برای توجیه فرار خود عذرهای و بهانه‌ها می‌تراشند، یکی بیمار شده، دیگری فرزندش در بستر بیماری افتاده، سومی خانواده‌اش گرفتار وضع حمل است، چهارمی چشمش دید کافی ندارد، پنجمی مشغول تهیه مقدمات است و همچنین ولی بر افراد بیدار و رهبران روشن لازم است که این گروه را از آغاز شناسایی کنند و اگر قابل اصلاح نیستند از صفوف خود برانند.

﴿۴۳﴾ عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَذِبِينَ

خداوند تو را بخشید چرا به آنها اجازه دادی پیش از آنکه کسانی که راست گفتند برای تو روشن شوند و دروغ‌گویان را بشناسی؟

سعی کن منافقان را بشناسی

از آیه فوق استفاده می‌شود که گروهی از منافقان نزد پیامبر آمدند و پس از بیان عذرهای گوناگون و حتی سوگند خوردن، اجازه خواستند که آنها را از شرکت در میدان «تبوک» معذور دارد و پیامبر به این عده اجازه داد.

خداوند در نخستین آیه مورد بحث پیامبرش را مورد عتاب قرار می‌دهد و می‌گوید: «خداوند تو را بخشید، چرا به آنها اجازه دادی که از شرکت در میدان جهاد خودداری کنند؟» (عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ).

«چرا نگذاشتی آنها که راست می‌گویند از آنها که دروغ می‌گویند شناخته شوند» و به ماهیت آنها پی ببری؟ (حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَذِبِينَ).

در این که عتاب و سرزنش فوق که توأم با اعلام عفو پروردگار است دلیل بر آن است که اجازه پیامبر ﷺ کار خلافی بوده ، یا تنها « ترک اولی » بوده و یا هیچ کدام ، در میان مفسران گفتگو است .

بعضی آن چنان تند رفته اند و حتی جسورانه و بی ادبانه نسبت به مقام مقدس پیامبر ﷺ گفته اند که آیه فوق را دلیل بر امکان صدور گناه و معصیت از او دانسته اند و لا اقل ادبی را که خداوند بزرگ در این تعبیر نسبت به پیامبرش رعایت کرده که نخست سخن از « عفو » می گوید و بعد « مؤاخذه » می کند رعایت نکرده اند و به گمراهی عجیبی افتاده اند . انصاف این است که در این آیه هیچ گونه دلیلی بر صدور گناهی از پیامبر ﷺ وجود ندارد ، حتی در ظاهر آیه ، زیرا همه قرائن نشان می دهد چه پیامبر ﷺ به آن ها اجازه می داد و چه اجازه نمی داد این گروه منافق در میدان « تبوک » شرکت نمی جستند و به فرض که شرکت می کردند نه تنها گرهی از کار مسلمانان نمی گشودند بلکه مشکلی بر مشکلات می افزودند ، چنان که در چند آیه بعد می خوانیم : « لَوْ خَرَجُوا فِیْكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا : اگر

آنها باشما حرکت می‌کردند جز شر و فساد و سعایت و سخن چینی و ایجاد نفاق کار دیگری انجام نمی‌دادند». بنا براین هیچ‌گونه مصلحتی از مسلمانان به اذن پیامبر ﷺ فوت نشد، تنها چیزی که در این میان وجود داشت این بود که اگر پیامبر ﷺ به آنها اجازه نمی‌داد مشقت آنها زودتر باز می‌شد و مردم به ماهیتشان زودتر آشنا می‌شدند، ولی این موضوع چنان نبود که از دست رفتن آن موجب ارتکاب گناهی باشد، شاید فقط بتوان نام ترک اولی بر آن گذارد به این معنی که اذن دادن پیامبر ﷺ در آن شرایط و در برابر سوگندها و اصرارهای منافقین هرچند کار بدی نبود اما ترک اذن از آنها بهتر بود تا این گروه زودتر شناخته شوند. این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که: عتاب و خطاب مزبور جنبه کنایه داشته و حتی ترک اولی نیز در کار نباشد، بلکه منظور بیان روح منافق‌گری منافقان با یک بیان لطیف و کنایه‌آمیز بوده است.

این موضوع را با ذکر مثالی می‌توان روشن ساخت فرض کنید ستمگری می‌خواهد به صورت فرزند شما سیلی بزند، یکی از دوستانتان دست او را می‌گیرد شما نه تنها از این

کار ناراحت نمی شوید بلکه خوشحال نیز خواهید شد ، اما برای اثبات زشتی باطن طرف به صورت عتاب آمیز به دوستان می گویید : « چرا نگذاشتی سیلی بزنی تا همه مردم این سنگدل منافق را بشناسند ؟ » و هدفشان از این بیان تنها اثبات سنگدلی و نفاق اوست که در لباس عتاب و سرزنش دوست مدافع ظاهر شده است .

مطلب دیگری که در تفسیر آیه باقی می ماند این است که مگر پیامبر ﷺ منافقان را نمی شناخت که خداوند می گوید : می خواستی به آنها اذن ندهی تا وضع آنها بر تو روشن گردد . « پاسخ » این سؤال این است که « اولاً » پیامبر ﷺ از طریق علم عادی به وضع این گروه آشنایی نداشت و علم غیب برای قضاوت درباره موضوعات کافی نیست ، بلکه باید از طریق مدارک عادی وضع آنها روشن گردد و « ثانیاً » هدف تنها این نبوده که پیامبر ﷺ بدانند بلکه ممکن است هدف این بوده که همه مسلمانان آگاه شوند ، هر چند روی سخن به پیامبر ﷺ است .

﴿ ۴۴ ﴾ لَا يَسْتَنْذِرُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ

أَنفُسِهِمُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ

آن‌ها که ایمان به خدا و روز جزا دارند هیچ‌گاه از تو اجازه برای جهاد (در راه خدا) با اموال و جان‌هایشان نمی‌گیرند و خداوند پرهیزکاران را می‌شناسد .
این آیه به شرح یکی از نشانه‌های مؤمنان و منافقان پرداخته می‌گوید : « آن‌ها که ایمان به خدا و سرای دیگر دارند هیچ‌گاه از تو اجازه برای عدم شرکت در جهاد با اموال و جان‌ها ، نمی‌خواهند » .
بلکه هنگامی که فرمان جهاد صادر شد بدون تعلل و سستی به دنبال آن می‌شتابند و همان ایمان به خدا و مسئولیت‌هایشان در برابر او و ایمان به دادگاه رستاخیز آنان را به این راه دعوت می‌کند و راه عذرتراشی و بهانه‌جویی را به رویشان می‌بندد .

﴿ ۴۵ ﴾ إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ

تنها کسانی از تو اجازه می‌گیرند که ایمان به خدا و روز جزا ندارند و دل‌هایشان آمیخته با شک و تردید است ، لذا آن‌ها در تردید خود سرگردانند .

به هر حال مؤمنان در پرتو ایمانشان تصمیم و اراده‌ای محکم و خلل‌ناپذیر دارند ، راه را به روشنی دیده‌اند ، مقصدشان معلوم و هدفشان مشخص است ، به همین دلیل با عزمی راسخ و بدون تردید و دودلی با گام‌هایی استوار به پیش می‌روند . اما منافقان چون هدفشان تاریک و نامشخص است گرفتار حیرت و سرگردانی هستند و همیشه به دنبال بهانه‌ای برای فرار از زیر بار مسؤولیت‌ها می‌گردند .

این دو نشانه مخصوص « مؤمنان » و « منافقان » صدر اسلام و میدان جنگ « تبوک » نبود بلکه هم امروز نیز « مؤمنان راستین » را از « مدعیان دروغین » با این دو صفت می‌توان شناخت ، مؤمن ، شجاع و مصمم است و منافق بزدل و ترسو و متحیر و عذر تراش .

﴿ ۴۶ ﴾ **وَلَوْ أَزَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ**

اگر آن‌ها (راست می‌گفتند و) می‌خواستند (به سوی میدان جهاد) خارج شوند وسیله‌ای برای آن فراهم می‌ساختند ، ولی خدا از حرکت آن‌ها کراهت داشت ، لذا (توفیقش را از

آنان سلب کرد و) آنها را (از این کار) بازداشت و به آنها گفته شد با «قاعدين» (کودکان و پیران و بیماران) بشینید .

«ثَبَّطَهُمْ» از مساده «تَثْبِيطٌ» به معنای توقیف و جلوگیری از انجام کار است . در این‌که گوینده این سخن کیست ؟ آیا خداوند یا پیامبر است و یا نفس و باطن خودشان است ؟

در میان مفسران گفتگو است ، ولی ظاهر این است که یک فرمان تکوینی است که از باطن تاریک و آلوده آنها برخاسته و مقتضای عقیده فاسد و اعمال زشت آنها است و بسیار دیده می‌شود که مقتضای حال را به صورت امر یا نهی بیرون می‌آورند ، از آیه فوق به خوبی استفاده می‌شود که هر عمل و نیتی اقتضایی دارد که خواه ناخواه دامن انسان را می‌گیرد و همه کس شایستگی و لیاقت آن را ندارند که در کارهای بزرگ و راه خدا گام بردارند ، این توفیق را خداوند نصیب کسانی می‌کند که پاکی نیت و آمادگی و اخلاص در آنان سراغ دارد .

﴿لَوْ خَرَجُوا فِیْكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا تُنْفَعُ بِالْإِنشَاءِ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا﴾

فَبِكُمْ سَمْعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ

اگر همراه شما (به سوی میدان جهاد) خارج می شدند چیزی جز اضطراب و تردید به شما نمی افزودند و به سرعت در بین شما به فتنه انگیزی (و ایجاد تفرقه و نفاق) می پرداختند و در میان شما افرادی (سست و ضعیف) هستند که بسیار از آنها پذیرا می باشند و خداوند از ظالمان باخبر است .

عَدَمشان به زوجود

« خَبَل » به معنی اضطراب و تردید و « خَبَل » به معنی « جنون » و « خَبَل » به معنی فساد شدن اعضاء است .

« أَوْضَعُوا » از ماده « اِضْطَاع » به معنی سرعت در حرکت است و در این جا به معنی تسریع در نفوذ میان سپاه اسلام آمده و « فِتْنَةً » در این جا به معنی تفرقه و اختلاف کلمه است . « سَقَاع » به معنی کسی است که حال پذیرش و شنوایی او زیاد است و بدون مطالعه و دقت هر سخنی را باور می کند .

در آیه فوق به این واقعیت اشاره می‌کند که عدم شرکت این‌گونه افراد در میدان جهاد نه تنها جای تأسف نیست بلکه شاید جای خوشحالی باشد، زیرا آن‌ها نه فقط مشکلی را نمی‌گشایند بلکه با آن روح نفاق و بی‌ایمانی و انحراف اخلاقی سرچشمه مشکلات تازه‌ای خواهند شد.

در حقیقت به مسلمانان یک درس بزرگ می‌دهد که هیچ‌گاه در فکر افزودن سیاهی لشکر و کمیت و تعداد نباشند، بلکه به فکر این باشند که افراد مخلص و باایمان را انتخاب کنند هرچند نفراتشان کم باشد، این درسی بود برای دیروز مسلمانان و برای امروز و فردا. می‌گوید: «اگر آن‌ها همراه شما به سوی میدان جهاد (توک) حرکت می‌کردند نخستین اثر شومشان این بود که چیزی جز تردید و اضطراب بر شما نمی‌افزودند» (لَوْ خَرَجُوا فِیْكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا). بنابراین حضور آن‌ها با آن روحیه فاسد و توأم با تردید و نفاق و بزدلی اثری جز ایجاد تردید و شک و تولید فساد در میان سپاه اسلام ندارد.

به علاوه «آن‌ها با سرعت کوشش می‌کنند در میان نفرات لشکر نفوذ کنند و به ایجاد نفاق و تفرقه و از هم

گسستن پیوندهای اتحاد پردازند» (وَلَاَوْضَعُوا خِلَافَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ).

سپس به مسلمانان اخطار می‌کند که مراقب باشید «افراد ضعیف الایمانی در گوشه و کنار جمعیت شما وجود دارند که زود تحت تأثیر سخنان این گروه منافق قرار می‌گیرند» (وَفِيكُمْ سَفْعُونَ لَهُمْ...). بنابراین وظیفه مسلمانان قوی الایمان آن است که مراقب این گروه ضعیف باشند مبادا طعمه منافقان گسگ صفت شوند.

این احتمال نیز وجود دارد که «سَمَاع» به معنی جاسوس و سخن چین بوده باشد یعنی در میان شما پاره‌ای از افراد هستند که برای گروه منافقان جاسوسی می‌کنند.

لَقَدْ ابْتَغُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَرِهُونَ ﴿٤٨﴾

آن‌ها پیش از این (نیز) اقدام به فتنه‌انگیزی کردند و کارها را برای تو دگرگون ساختند (و به هم ریختند) تا زمانی که حق فرا رسید و فرمان خدا آشکار گشت (و پیروز شدید) در حالی که آن‌ها کراحت داشتند.

و این اشاره به داستان «جنگ احد» است که «عبدالله بن ابی» و یارانش از نیمه راه بازگشتند و دست از یاری پیامبر ﷺ برداشتند و یا اشاره به سایر مواردی است که توطئه بر ضد شخص پیامبر و یا افراد مسلمین چیدند که تاریخ اسلام آن‌ها را ثبت کرده است . «آن‌ها کارها را برای تو دگرگون ساختند» ، نقشه‌ها کشیدند تا اوضاع مسلمانان را بهم بریزند و آن‌ها را از جهاد بازدارند و اطراف تو خالی شود (وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ) .

اما هیچ یک از این توطئه‌ها و تلاش‌ها به جایی نرسید و همه نقش بر آب شد و تیرشان به سنگ خورد «سرانجام فتح و پیروزی فرارسید و حق آشکار گشت» (حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ) .

«در حالی که آن‌ها از پیشرفت و پیروزی تو ناراحت بودند» (وَهُمْ كَرِهُونَ) .

اما خواست و ارادهٔ بندگان در برابر اراده و مشیت پروردگار کمترین اثری نمی‌تواند داشته باشد ، خدا می‌خواست تو را پیروز کند و آیینت را به سراسر جهان برساند و موانع را همر چسه باشد از سسر راه بردارد و بسالاخره این کار را کرد .

اما موضوع مهم این است که بدانیم آنچه در آیات فوق بیان شده همانند مطالب دیگر

قرآن اختصاصی به عصر و زمان پیامبر ﷺ نداشته ، در هر جامعه‌ای گروهی منافق همیشه وجود دارند که سعی می‌کنند در لحظات حساس و سرنوشت‌ساز با سمپاشی و سخن چینی افکار مردم را به هم بریزند ، روح وحدت را از بین ببرند و تخم شک و تردید را در افکار بپاشند ، اما اگر جامعه بیدار باشد مسلماً با یاری پروردگار که وعده پیروزی به دوستانش داده است همه نقشه‌های آن‌ها خنثی می‌شود و توطئه‌هایشان در نطفه خفه می‌گردد ، به شرط این‌که مخلصانه جهاد کنند و با هوشیاری و دقت مراقب این دشمنان داخلی باشند .

﴿ ۴۹ ﴾ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَ لَا تَفْتِنِّي اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ

بعضی از آن‌ها می‌گویند بما اجازه ده (تا در جهاد شرکت نکنیم) و ما را به گناه گرفتار مساز ، آگاه باشید آن‌ها (هم اکنون) در گناه سقوط کرده‌اند و جهنم کافران را احاطه کرده است .

منافقان بهانه تراش

انسان هر گاه بخواهد شانه از زیر بار مسئولیتی خالی کند از هر وسیله‌ای برای خود بهانه‌ای می‌تراشد، همانند بهانه‌ای که «جَدُّ بن قیس» منافق برای عدم حضور در میدان جهاد درست کرد و آن این‌که ممکن است زیبا رویان رومی دل او را بریابند و دست از جنگ بکشند و به «اشکال شرعی» گرفتار شود.

به هر حال قرآن در این جا روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده و در پاسخ این گونه بهانه‌جویان رسوا می‌گوید: «بعضی از آن‌ها می‌گویند به ما اجازه ده که از حضور در میدان جهاد خودداری کنیم و ما را مفتون و فریفته (زنان و دختران زیباروی رومی) مساز (و مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَ لَا تُفْتِنِي)».

قرآن در پاسخ او می‌گوید: «آگاه باشید که این‌ها هم‌اکنون در میان فتنه و گناه و مخالفت فرمان خدا سقوط کرده‌اند جهنم گرداگرد کافران را احاطه کرده است» (اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَفُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ).

یعنی آنها به عذرهای واهی و این که ممکن است بعداً آلوده به گناه بشوند هم اکنون در دل گناه قرار دارند و جهنم گرداگرد آنها را فراگرفته است ، آنها فرمان صریح خدا و پیامبرش را درباره حرکت به سوی میدان جهاد زیر پا می گذارند مبادا به «شبهه شرعی» گرفتار شوند .

یکی از راه های شناخت گروه منافقان در هر جامعه ای دقت در طرز استدلال آنها و عذرهایی است که برای ترک انجام وظایف لازم می آورند . چگونگی این عذرها به خوبی باطن آنها را روشن می سازد .

آنها غالباً به یک سلسله موضوعات جزئی و ناچیز و گاهی مضحک و خنده آور متشبث می شوند تا موضوعات مهم و کلی را نادیده بگیرند و برای اغفال افراد با ایمان به گمان خود از الفبای فکری آنها استفاده می کنند و پای مسائل شرعی و دستور خدا و پیامبر را به میان می کشند ، در حالی که در میان گناه غوطه ورنند و شمشیر به دست گرفته بر پیامبر ﷺ و آیین او می تازند .

﴿۵۰﴾ إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ

هرگاه نیکی به تو رسد آن‌ها را ناراحت می‌کند ، اگر مصیبتی به تو رسد می‌گویند ما تصمیم خود را از پیش گرفته‌ایم و باز می‌گردند در حالی که خوشحالند .

این منافقان کوردل از هر فرصتی به نفع خود استفاده و لاف عقل و درایت می‌زنند که این عقل و تدبیر ما بود که موجب شد در فلان میدان شرکت نکنیم و مشکلاتی که دامن دیگران را بر اثر نداشتن عقل و درایت گرفت دامن ما را نگرفت ، این سخن را چنان می‌گویند که گویی از خوشحالی در پیوست خود نمی‌گنجند .

﴿۵۱﴾ قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

بگو هیچ حادثه‌ای برای ما رخ نمی‌دهد مگر آن‌چه خداوند برای ما نوشته است ، او مولی (و سرپرست) ما است و مؤمنان تنها بر خدا توکل می‌کنند .

این اشتباه بزرگی است که منافقان گرفتار آن هستند ، خیال می‌کنند با عقل کوچک و

فکر ناتوانشان می‌توانند همه مشکلات و حوادث را پیش‌بینی کنند و از لطف و رحمت خدا بی‌نیازند، آن‌ها نمی‌دانند تمام هستیشان همچون پرکاهی است در برابر یک طوفان عظیم از حوادث یا همانند قطره کوچک آبی در یک بیابان سوزان، در یک روز تابستان، اگر لطف الهی یار و مددکار نباشد از انسان ضعیف کاری ساخته نیست.

اَرْتَبَّاطُ مَقْدَرَاتِ بَاكُوشِ هَاي مَّا

شک نیست که سرنوشت ما تا آن‌جا که با کار و کوشش و تلاش ما مربوط است به دست خود ما است و آیات قرآن نیز با صراحت این موضوع را بیان می‌کند مانند «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى: انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش خود ندارد» (۳۹ / نجم) و «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ: هر کس در گرو اعمال خویش است» (۳۸ / مدثر) و آیات دیگر. (هر چند تأثیر تلاش و کوشش نیز از سنن الهی و به فرمان اوست).

ولی در بیرون دایره تلاش و کوشش ما و آن‌جا که از حریم قدرت ما خارج است، دست تقدیر تنها حکمران است و آنچه به مقتضای قانون علیّت که منتهی به مشیت و علم و

حکمت پروردگار می شود مقدر شده است انجام پذیر خواهد بود .
منتها افراد با ایمان و خدا پرست که به علم و حکمت و لطف و رحمت او مؤمن هستند
همه این مقدرات را مطابق «نظام احسن» و مصلحت بندگان می دانند و هرکس بر طبق
شایستگی های، که اکتساب کرده است مقدراتی، متناسب آن دارد .

یک جمعیت منافع و ترسو و تنبل و پراکنده محکوم به فنا هستند و این سرنوشت برای آن‌ها حتمی است، اما یک جمعیت با ایمان و آگاه و متحد و مصمم جز پیروزی، سرنوشتی ندارند. بنابر آنچه گفته شد روشن می‌شود که آیه فوق نه با اصل آزادی اراده و اختیار منافات دارد و نه دلیلی بر سرنوشت جبری انسان‌ها و بی‌اثر بودن تلاش‌ها و کوشش‌ها است.

﴿٥٦﴾ قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ

بگو آیا درباره ما جز یکی از دو نیکی انتظار دارید (یا بر شما پیروز می شویم و یا شربت شهادت می نوشیم) ولی ما انتظار داریم با غذایی از طرف خداوند (در آن جهان) یا به

دست ما (در این جهان) به شما برسد ، اکنون که چنین است شما انتظار بکشید ما هم با شما انتظار می کشیم .

در قاموس مؤمنان شکست وجود ندارد

در آیه مورد بحث به منطق عجیب محکمی برخورد می کنیم که راز اصلی همه پیروزی های مسلمانان نخستین در آن نهفته شده است و اگر پیامبر اسلام هیچ تعلیم و دستوری جز این نداشت برای تضمین پیروزی پیروانش کافی بود و آن این که مفهوم شکست و ناکامی را به کلی از صفحه روح آنها زدوده و به آنها ثابت کرده که در هر حال شما پیروزید ، کشته شوید پیروزید و دشمن را بکشید باز هم پیروزید . شما دو راه در پیش دارید که از هر کدام بروید به منزل مقصود خواهید رسید ، بیراهه و پرتگاه مطلقاً در مسیر شما وجود ندارد یک راه به سوی شهادت می رود که نقطه اوج افتخار یک انسان با ایمان است و بالاترین موهبتی است که برای انسان تصور می شود که با خدا معامله کند جان را بدهد و یک حیات جاویدان و ابدی در جوار قرب پروردگار و در میان

نعمت‌های غیرقابل توصیفش خیریداری کند .

راه دیگر پیروزی بر دشمن و درهم شکستن قدرت اهریمنی او و پاکسازی محیط زندگی انسان‌ها از شر ظالمان و ستمگران و آلودگان است و این نیز فیضی است بزرگ و افتخاری است مسلم .

صفات همیشگی منافقان

نباید این آیات را به شکل طرح یک مسأله تاریخی مربوط به گذشته مورد مطالعه قرار دهیم ، بلکه باید بدانیم درسی است برای امروز و دیروز و فردای ما و همه انسان‌ها . هیچ جامعه‌ای معمولاً از یک گروه منافق ، اندک یا بسیار ، خالی نیست و صفات آن‌ها تقریباً یکسان و یکنواخت است .

آن‌ها افرادی هستند نادان و در عین حال خودخواه و متکبر که برای خویش عقل و درایت فوق العاده‌ای قائلند .

آن‌ها همیشه از راحتی مردم در رنج و عذابند و از ناراحتی‌هایشان خوشحال و خندان .

آنها همیشه در میان انبوهی از خیالات واهی و تردید و شک و حیرت به سر می‌برند و به‌همین دلیل گامی به پیش و گامی به پس می‌نهند .

در مقابل آنها مؤمنان راستین با شادی مردم شاد و با غم آنها شریک و سهیمند ، هیچ‌گاه به علم و درایت خود نمی‌نازند و هرگز خود را از لطف حق بی‌نیاز نمی‌دانند ، دلی لبریز از عشق خدا دارند و در این راه از هیچ حادثه‌ای نمی‌هراسند .

﴿ ۵۳ ﴾ قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً لَّنْ يَتَقَبَّلَ مِنْكُمْ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْماً فَسِقِينَ

بگو انفاق کنید خواه از روی میل یا اکراه، هرگز از شما پذیرفته نمی‌شود چراکه شما قوم فاسقی بودید .

روشن است که «فَسِق» در این جا یک گناه ساده و معمولی نیست زیرا ممکن است انسان مرتکب گناهی شود در عین حال عملی خالص نیز انجام دهد ، بلکه منظور از آن کفر و نفاق و یا آلوده شدن انفاق‌های آنها به ریا و تظاهر است .

﴿ ۵۴ ﴾ وَ مَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَّلَ مِنْهُمْ نَفَقَتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ لَا يَأْتُونَ

الصَّلَاةُ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَرِهُونَ

و هیچ چیز مانع قبول انفاق‌های آن‌ها نشد جز این که آن‌ها به خدا و پیامبرش کافر شدند و نماز بجا نمی‌آوردند جز با کسالت و انفاق نمی‌کنند مگر با کراهت .

در حقیقت به دو دلیل انفاق‌های آن‌ها پذیرفته نمی‌شود یکی به دلیل آن‌که از روی کفر و عدم ایمان سر می‌زند و دیگر این که از روی کراهت و اجبار است.

همچنین به دو علت نماز آن‌ها پذیرفته نیست نخست به علت کفر و دیگر به خاطر آن که از روی کسالت و کراهت انجام می‌گیرد .

جمله‌های بالا در عین این که وضع منافقان را از نظر عدم نتیجه‌گیری از اعمالشان تشریح می‌کند ، در حقیقت نشانه دیگری از نشانه‌های آن‌ها را بیان می‌کند و آن این که مؤمنان واقعی را از نشاطی که به هنگام عبادت دارند و از میل و رغبتی که نسبت به اعمال نیک نشان می‌دهند و مخلصانه به دنبال آن می‌شتابند به خوبی می‌توان شناخت.

همان‌گونه که به وضع منافقان از طرز انجام اعمالشان می‌توان پی برد ، زیرا معمولاً از

روی بی میلی و دلسردی و ناراحتی و کراهت اقدام به انجام کار خیر می کنند ، گویی کسی به اجبار دست آن ها را گرفته و کشان کشان به سوی کار خیر می برد .

بدیهی است اعمال گروه نخست چون از عشق به خدا سر می زند و با دلسوزی توأم است همه آداب و مقصدراتش رعایت می گردد ، ولی اعمال گروه دوم چون از روی کراهت و بی میلی است ناقص و دست و پا شکسته و بی روح است ، بنابراین انگیزه های متفاوت آن ها دو شکل متفاوت به اعمالشان می دهد.

درس دیگری که از آیه فوق می توان گرفت این است که نباید تنها به نماز و روزه مردم فریفته شد زیرا منافقان ، هم نماز می خوانند و هم به ظاهر در راه خدا انفاق می کردند ، بلکه باید نمازها و انفاق های منافق گرانه را از اعمال پاک و سازنده مؤمنان راستین بازشناخت و اتفاقاً با دقت و کنجکاوی در ظاهر عمل نیز غالباً شناخته می شود .

در حدیث می خوانیم : « لَا تَنْظُرُوا إِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَ سَجُودِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ عَنِ اعْتَادِهِ وَ لَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ وَ لَكِنْ انْظُرُوا إِلَى صِدْقِ حَدِيثِهِ وَ آدَاءِ أَمَانَتِهِ : تنها به رکوع و سجود طولانی

افراد ننگرید، زیرا ممکن است این "عبادت عادی" باشد که از ترکش ناراحت شود و لکن به راستگویی و اداء امانت آن‌ها دقت کنید» زیرا راستی و امانت از ایمان سرچشمه می‌گیرد در حالی که رکوع و سجود عادی با کفر و نفاق سازگار است).

قرآن کراراً روی این مسئله تکیه کرده است که شرط پذیرش اعمال صالح ایمان است، حتی اگر عمل از روی ایمان سرزند و بعد از مدتی شخص عمل کننده راه کفر پیش گیرد عمل او «خَبِطُ» و نابود و بی‌اثر می‌شود (در این باره در جلد دوم تفسیر نمونه از صفحه ۶۹ الی ۷۲ بحث شده است).

﴿فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ﴾

و (فزونى) اموال و اولاد آن‌ها تو را در شگفتى فرو نبرد، خدا مى‌خواهد آن‌ها را به وسيله آن در زندگى دنيا عذاب کند و در حال کفر بمیرند. در واقع آن‌ها از دو راه به وسيله این اموال و اولاد (نیروی اقتصادی و انسانی) معذب

می‌شوند : نخست این‌که این‌گونه افراد معمولاً فرزندان ناصالح و اموالی بی‌برکت دارند که مایهٔ درد و رنجشان در زندگی دنیا است ، شب و روز باید برای فرزندان که مایهٔ ننگ و ناراحتی هستند ، تلاش کنند و برای حفظ اموالی که از طریق گناه به دست آورده‌اند جان بکنند و از طرف دیگر چون به این اموال و فرزندان بالاخره دلبستگی دارند و به سرای وسیع و پرنعمت آخرت و جهان پس از مرگ ایمان ندارند چشم‌پوشی از این همه اموال برایشان مشکل است تا آن‌جا که ایمانشان را روی آن‌ها گذاشته و با کفر از دنیا می‌روند و به سخت‌ترین وضعی جان می‌دهند .

مال و فرزند اگر پاک و صالح باشد، موهبت است و سعادت و مایهٔ رفاه و آسایش و اگر ناپاک و ناصالح باشد، رنج و عذاب الیم است .

﴿ ۵۶ ﴾ وَ يَخْلِفُونَ بِاللّٰهِ اِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَاَ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَاَلَيْسَ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ

و به خدا سوگند می‌خورند که آن‌ها از شما هستند در حالی که از شما نیستند ، ولی آن‌ها گروهی هستند که می‌ترسند (و وحشت دارند لذا دروغ می‌گویند) .

نشانه دیگری از منافقان

«يَفْرُقُونَ» از ماده «فَرَّقَ» به معنی شدت خوف و ترس است، «راغب» در کتاب «مفردات» می‌گوید این ماده در اصل به معنی تفرق و جدایی و پراکندگی است گویی آن‌چنان می‌ترسند که می‌خواهد قلبشان از هم متفرق و متلاشی گردد.

در واقع چون تکیه گاهی در باطن ندارند همواره گرفتار ترس و وحشتی عظیم هستند و به خاطر همین ترس و وحشت هیچ گاه آن‌چه در باطن دارند اظهار نمی‌کنند و چون از خدا نمی‌ترسند از همه چیز می‌ترسند و دائماً در حال وحشت به سر می‌برند، در حالی که مؤمنان راستین در سایه ایمان آرامش و شهادت خاصی دارند.

﴿٥٧﴾ لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأًا أَوْ مَغْرَتًا أَوْ مَدْخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ

اگر پناهگاه یا غارها یا راهی در زیرزمین بیابند به سوی آن حرکت می‌کنند در حالی که با سرعت و شتاب فرار می‌کنند.

«مَلْجَأٌ» به معنی پناهگاه است همچون قلعه‌های محکم و یا مانند آن.

«مَغَارَاتٍ» جمع «مَغَارَةٍ» به معنای غار است .
 «مُدْخَلٌ» به معنای راه‌های پنهانی است مانند نقب‌هایی که در زیرزمین می‌زنند و از آن
 وارد محلی می‌شوند .

«يَجْمَعُونَ» از ماده «جَمَعَ» به معنای حرکت شتابانه و شدیدی است که هیچ چیز نتواند
 از آن جلوگیری کند ، همانند حرکت اسب‌های سرکش و چموش که نتوان آن‌ها را متوقف
 ساخت و به همین جهت چنین اسبی را «جَمُوحٌ» می‌گویند . به هر حال این یکی از رساترین
 تعبیراتی است که قرآن درباره ترس و وحشت منافقان و یا بغض و نفرت آنان بیان کرده که
 آن‌ها اگر در کوه‌ها و روی زمین راه فراری پیدا کنند از ترس یا عداوت از شما دور می‌شوند
 ولی چون قوم و قبیله اموال و ثروتی در محیط شما دارند مجبورند دندان بر جگر بگذارند و بمانند .
 ﴿۵۸﴾ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا
 إِذَا هُمْ يَسْتَخَفُّونَ

و در میان آن‌ها کسانی هستند که در (تقسیم) غنایم به تو ایراد می‌کنند، اگر از آن به آن‌ها

بدهند راضی می شوند و اگر ندهند خشم می گیرند (خواه حق آن ها باشد یا نه) .

خودخواهان بی منطق

آیه فوق به یکی دیگر از حالات منافقان اشاره شده و آن این که آن ها هرگز راضی به حق خود نیستند و دائماً انتظار دارند از اموال بیت المال و یا منافع عمومی هرچه بیشتر بهره ببرند ، خواه مستحق باشند یا نه ، دوستی و دشمنی آن ها بر محور همین منافع دور می زند ، هر کس جیب آن ها را پر کند از او راضی هستند و هر کس به خاطر رعایت عدالت حق دیگران را بیه آن ها نبخشند از او ناراضی می شوند .

حق و عدالت در قاموس آن ها مفهومی ندارد و اگر داشته باشد عادل کسی است که هرچه بیشتر به آن ها بدهد و ظالم کسی است که حق دیگران را از آنان بازدارد و به تعبیر دیگر آن ها فاقد هر گونه شخصیت اجتماعی هستند و تنها دارای یک شخصیت فردی و در چهارچوب منافع خویش می باشند و همه چیز را تنها از این زاویه می نگرند .

﴿ ۵۹ ﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ

مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ

ولی اگر آن‌ها به آن‌چه خدا و پیامبرش به آن‌ها می‌دهد راضی باشند و بگویند خداوند برای ما کافی است و به زودی خدا و رسولش از فضل خود به ما می‌بخشد ما تنها رضای او را می‌طلبیم (اگر چنین کنند به سود آن‌ها است) .

آیا در جوامع اسلامی امروز چنین کسانی یافت نمی‌شوند؟ آیا همه مردم به حق مشروع خود قانعند و هر کس تنها به مقدار حقش به آن‌ها بدهد او را عدالت‌پیشه می‌دانند؟ مسلماً جواب این سؤال‌ها منفی است، با نهایت تأسف هنوز بسیاری از کسانی که مقیاس سنجش حق و عدالت را منافع شخصی خویش می‌پندارند و به حقوق خویش قانع نیستند و اگر کسی بخواهد همه را، مخصوصاً محرومان را، به حق مشروعشان برساند داد و فریادشان بلند می‌شود .

بنابراین لزومی ندارد برای شناخت منافقان صفحات تاریخ را ورق بزنیم، یک نگاه به اطراف خود و حتی نگاهی به خودمان بکنیم می‌توانیم وضع خود و

دیگران را دریابیم .

پروردگارا! روح ایمان را در ما زنده کن و فکر شیطانی و نفاق را در ما بمیران .
و به ما توفیق مرحمت فرما تا خود را آن چنان بسازیم که به حق خویشتن قانع باشیم ، نه
به دیگران اجحاف کنیم و نه عدالت را در غصب حقوق سایرین بدانیم .

همیشه خواهان عدالت باشیم و مجری عدالت ...

﴿۶۰﴾ إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ
فِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ
وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

زکات مخصوص فقراء و مساکین و کارکنانی است که برای (جمع آوری) آن کار می کنند ،
و کسانی که برای جلب محبتشان اقدام می شود ، و برای (آزادی) بردگان ، و
بدهکاران ، و در راه (تقویت آیین) خدا ، و واماندگان در راه ، این یک
فریضة (مهم) الهی است و خداوند دانا و حکیم است .

مصارف هشتگانه زکات و ریزه کاری های آن

در تاریخ اسلام دو دوران مشخص دیده می شود؛ دوران مکه که همت پیامبر ﷺ و مسلمانان در آن مصروف تعلیم و تربیت نفرات و آموزش و تبلیغ می شد، و دوران مدینه که پیامبر ﷺ در آن دست به تشکیل «حکومت اسلامی» و پیاده کردن و اجرای تعلیمات اسلام از طریق این حکومت صالح زد.

بدون شک یکی از ابتدایی و ضروری ترین مسائل به هنگام تشکیل حکومت، تشکیل «بیت المال» است که به وسیله آن نیازهای اقتصادی حکومت برآورده شود، نیازهایی که در هر حکومتی بدون استثناء وجود دارد.

به همین دلیل یکی از نخستین کارهایی که پیامبر ﷺ در مدینه انجام داد، تشکیل بیت المال بود که یکی از منابع آن را «زکات» تشکیل می داد و طبق مشهور این حکم در سال دوم هجرت پیامبر ﷺ تشریع شد.

البته همان گونه که بعداً درخواست خدا اشاره خواهیم کرد، حکم زکات قبلاً در

مکه نازل شده بود ، اما نه به صورت وجوب جمع‌آوری در بیت‌المال ، بلکه خود مردم اقدام به پرداخت آن می‌کردند ، ولی در مدینه دستور جمع‌آوری و « تمرکز » آن از ناحیه خداوند در آیه ۱۰۳ توبه صادر گردید .

آیه مورد بحث که مسلماً بعد از آیه وجوب اخذ زکات نازل شده ، (هرچند در قرآن از آن ذکر گردیده است) مصارف گوناگون زکات را بیان می‌کند .

و جالب این‌که آیه ، با کلمه « إِنْفَا » که دلیل بر انحصار است ، آغاز شده و این نشان می‌دهد که بعضی از افراد خودخواه یا بی‌خبر انتظار داشتند بدون هیچ‌گونه استحقاق ، سهمی از زکات دریافت دارند که با کلمه « إِنْفَا » دست رد به سینه همه آنها زده شده است . در دو آیه قبل از این آیه نیز این معنی منعکس بود که بعضی بر پیامبر ﷺ خرده می‌گرفتند که چرا سهمی از زکات را در اختیار آنها نمی‌گذارد و حتی در صورت محروم شدن از آن خشمگین می‌شدند ، اما موقع برخورداری ، ابراز رضایت می‌کردند .

به هر حال آیه فوق به روشنی مصارف واقعی زکات را بیان کرده و به تمام توقعات بی‌جا

پایان می‌دهد و آن را در هشتت مصرف خلاصه می‌کند؛

❧ ۱ - «فقراء» ، نخست می‌گویید: «صدقات و زکات برای فقیران است»
(انْفَ الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ) .

❧ ۲ - «مساكين» (و الْمَسْكِينِ) .

در این که «فقیر» و «مسکین» با هم چه تفاوتی دارند ، بحثی است که در پایان تفسیر آیه خواهد آمد .

❧ ۳ - «عاملان» و جمع‌آوری‌کنندگان زکات (و الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا) .

این گروه در حقیقت کارمندان و کارکنانی هستند که برای جمع‌آوری زکات و اداره بیت‌المال اسلام تلاش و کوشش می‌کنند و آنچه به آنها داده می‌شود ، در حقیقت به منزلهٔ مزد و اجرت آنها است و لذا فقر در این گروه به هیچ‌وجه شرط نیست .

❧ ۴ - «مَوْلَاهُمْ قُلُوبُهُمْ» یعنی کسانی که انگیزهٔ معنوی نیرومندی برای پیش‌برد اهداف اسلامی ندارند و با تشویقات مالی ، می‌توان تسلیف قلب و جلب محبت آنان

نمود (وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ) . توضیح بیشتر دربارهٔ این گروه بعداً خواهد آمد .

۵ - «آزاد ساختن بردگان» (وَ فِي الرِّقَابِ) .

یعنی سهمی از زکات ، تخصیص به مبارزه با بردگی و پایان دادن به این موضوع ضد انسانی داده می شود و همان گونه که در جای خود گفته ایم ، برنامهٔ اسلام در مورد بردگان ، برنامهٔ «آزادی تدریجی» است که نتیجهٔ نهایی اش آزاد ساختن همهٔ بردگان بدون روبرو شدن با واکنش های نامطلوب اجتماعی آن می باشد و تخصیص سهمی از زکات به این موضوع ، گوشه ای از این برنامه را تشکیل می دهد .

۶ - «اداء دین بدهکاران» و آن ها که بدون جرم و تقصیر زیر بار بدهکاری مانده و از ادای آن عاجز شده اند (وَ الْغَارِمِينَ) .

۷ - «در راه خدا» (وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ) .

همان گونه که در پایان آیه اشاره خواهیم کرد ، منظور از آن تمام راه هایی است که به گسترش و تقویت آیین الهی منتهی شود ، اعم از مسألهٔ جهاد و تبلیغ و مانند آن .

﴿ ۸ - «وامانندگان در راه» (وَ ابْنِ السَّبِيلِ) .

یعنی مسافرانی که بر اثر علتی در راه مانده و زاد و توشه و مرکب کافی برای رسیدن به مقصد ندارند ، هرچند افراد فقیر و بی بضاعتی نیستند ولی بر اثر دزد دگی یا بیماری یا گم کردن اموال خود و یا علل دیگر ، به چنین وضعی افتاده‌اند ، این‌گونه اشخاص را باید از طریق زکات به مقداری که برای رسیدن به مقصد لازم است ، بی‌نیاز ساخت .

در پایان آیه به عنوان تأکید روی مصارف گذشته ، می‌فرماید: « این فَرِیضَةُ الهی است » (فَرِیضَةُ مِنَ اللَّهِ) . و بدون شک این فَرِیضه ، حساب شده و کاملاً دقیق و جامع مصلحت فرد و اجتماع است ، زیرا « خداوند دانا و حکیم است » (وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) .

فَرَق میان « فقیر » و « مسکین »

« فقیر » به معنی کسی است که در زندگی خود کمبود مالی دارد ، هرچند مشغول کسب و کاری باشد و هرگز از کسی سؤال نکند ، اما « مِسْکِین » کسی است که نیازش شدیدتر است و دستش از کار کوتاه است و به همین جهت از این و آن سؤال می‌کند .

شاهد این موضوع ، نخست ریشه لغت «مِسْكِين» است که از ماده «سُكُون» گرفته شده ، گویا چنین کسی بر اثر شدت فقر ، ساکن و زمین گیر شده است .

دیگر این که ملاحظه موارد استعمال این دو کلمه در قرآن معنی فوق را تأیید می کند ، از جمله در آیه ۱۶ سوره بلد می خوانیم : «أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَقْرَبَةٍ : یا مسکین خاک نشینی را اطعام کند» و در آیه ۸ سوره نساء می خوانیم : «وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُوا الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسْكِينُ فَارْزُقُوهُمْ : هرگاه خویشاوندان و یتیمان و مسکینان در موقع تقسیم ارث ، حضور یابند ، چیزی از آن به آن ها ببخشید » ، از این تعبیر استفاده می شود که منظور از «مساکین» ، سائلانی است که گاه در این مواقع حضور می یابند .

و در آیه ۲۴ سوره قلم می خوانیم : «أَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ : امروز هیچ مسکینی نباید در محوطه زراعت شما حضور یابد » ، که اشاره به سائلان است .

همچنین تعبیر به «اطعام مسکین» یا «طعام مسکین» در آیات متعددی از قرآن ، نشان می دهد که مساکین افراد گرسنه ای هستند که حتی نیاز به یک وعده غذا دارند .

درحالی که از پاره‌ای از موارد استعمال کلمه «فقیر» در قرآن به خوبی استفاده می‌شود که افراد آبرومندی که هرگز روی سؤال ندارند، اما گرفتار کمبود مالی هستند، درمفهوم این کلمه واردند، مانند آنچه در آیه ۲۷۳ سورة بقره دیده می‌شود: «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ: اتفاق برای فقیرانی است که در راه خدا گرفتار شده‌اند و آن‌چنان ظاهر خویش را حفظ می‌کنند که جاهل از شدت عفت نفس آنان، چنین می‌پندارد که غنی و بی‌یازند».

از همه این‌ها گذشته در روایتی که محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام نقل کرده، می‌خوانیم که از آن حضرت درباره «فقیر» و «مسکین» سؤال کردند، فرمود: «الْفَقِيرُ الَّذِي لَا يَسْتَلُّ وَالْمِسْكِينُ الَّذِي هُوَ أَجْهَدُ مِنْهُ الَّذِي يَسْتَلُّ: فقیر کسی است که سؤال نمی‌کند و مسکین حالتی از او سخت‌تر است و کسی است که از مردم سؤال و تقاضا می‌کند» (۱).

۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۶، صفحه ۱۴۴، باب ۱، حدیث ۲.

این مضمون در حدیث دیگری از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل شده است و هردو صراحت در مفهوم فوق دارد .

البته پاره‌ای از قرائن گواهی بر خلاف آنچه در بالا گفتیم ، می‌دهد ولی هرگاه مجموع قرائن موجود را در نظر بگیریم ، روشن می‌شود که حق همان است که در بالا گفته شد .

آیا لازم است زکات به هشت قسمت مساوی تقسیم شود ؟

بعضی از مفسران یا فقهاء عقیده دارند که ظاهر آیه فوق این است که باید زکات مال به هشت سهم مساوی تقسیم گردد و هر کدام در مصرف خود صرف شود ، مگر این که مقدار زکات به اندازه‌ای ناچیز باشد که نتوان آن را به هشت سهم قابل ملاحظه تقسیم کرد . ولی اکثریت قاطع فقهاء بر این عقیده‌اند که اصناف هشتگانه فوق مواردی است که صرف زکات در آنها مجاز است و تقسیم کردن در آن واجب نیست .

سیره قطعی پیغمبر صلی الله علیه و آله و امامان اهل بیت علیهم السلام و یاران آنها نیز این معنی را تأیید می‌کند ، به علاوه باتوجه به این که زکات یک مالیات اسلامی است و حکومت اسلامی

موظف است آنرا از مردم وصول کند و هدف از تشریع آن ، رفع نیازمندی‌های گوناگون جامعه اسلامی می‌باشد ، طبعاً چگونگی مصرف آن در این مصارف هشتگانه ، بستگی به ضرورت‌های اجتماعی از یک سو و نظر حکومت اسلامی از سوی دیگر دارد .

منظور از « مُؤَلَّفَةٌ قُلُوبُهُمْ » چه اشخاصی هستند ؟

آنچه از تعبیر « مُؤَلَّفَةٌ قُلُوبُهُمْ » فهمیده می‌شود ، آن است که یکی از مصارف زکات ، کسانی هستند که به خاطر ایجاد الفت و محبت به آن‌ها زکات داده می‌شود ، ولی آیا منظور از آن ، کفار و غیرمسلمانانی است که به خاطر استفاده از همکاری آن‌ها در جهاد از طریق کمک مالی تشویق می‌شوند ؟ یا مسلمانان ضعیف‌الایمان را نیز شامل می‌گردد ؟

همان‌گونه که در مباحث فقهی مطرح شده است ، مفهوم آیه و همچنین پاره‌ای از روایات که در این زمینه وارد شده ، مفهوم وسیعی دارد و تمام کسانی را که با تشویق مالی ، از آن‌ها به نفع اسلام و مسلمین جلب محبت می‌شود ، دربرمی‌گیرد و دلیلی بر تخصیص آن به کفار نیست .

نقش زکات در اسلام

باتوجه به این که اسلام به صورت یک مکتب صرفاً اخلاقی و یافلسفی و اعتقادی ظهور نکرد، بلکه به عنوان یک «آیین جامع» که تمام نیازمندی های مادی و معنوی در آن پیش بینی شده، پا به عرصه ظهور گذاشت و نیز با توجه به این که اسلام توجه خاصی به حمایت از محرومان و مبارزه با فاصله طبقاتی دارد، روشن می شود که نقش بیت المال و زکات که یکی از منابع درآمد بیت المال است، از مهم ترین نقش ها است.

شک نیست که هر جامعه ای دارای افرادی از کارافتاده، بیمار، یتیمان بی سرپرست، معلولین و امثال آنها می باشد که باید مورد حمایت قرار گیرند.

و نیز برای حفظ موجودیت خود در برابر هجوم دشمن، نیاز به سربازان مجاهدی دارد که هزینه آنها از طرف حکومت پرداخته می شود، همچنین کارمندان حکومت اسلامی، دادرسان و قضات و نیز وسایل تبلیغاتی و مراکز دینی، هر کدام نیازمند به صرف هزینه ای است که بدون یک پشتوانه مالی منظم و مطمئن، سامان نمی پذیرد.

به همین دلیل در اسلام مسأله زکات که در حقیقت یک نوع «مالیات بر درآمد و تولید» و «مالیات بر ثروت راکد» محسوب می‌شود، از اهمیت خاصی برخوردار است، تا آن‌جا که در ردیف مهم‌ترین عبادات قرار گرفته و در بسیاری از موارد همراه با نماز ذکر شده و حتی شرط قبولی نماز شمرده شده است.

حتی در روایات اسلامی می‌خوانیم که؛ اگر حکومت اسلامی از شخص یا اشخاصی مطالبه زکات کند و آن‌ها در برابر حکومت، ایستادگی کنند و سر باز زنند، مرتد محسوب می‌شوند و در صورتی که اندرزها در مورد آن‌ها سود ندهد، توسل به نیروی انتظامی در مقابل آن‌ها جایز است، داستان اصحاب رذّه (همان گروهی که بعد از پیامبر ﷺ سر از پرداخت زکات باز زدند و خلیفه وقت به مبارزه با آن‌ها برخاست و حتی علی علیه السلام این مبارزه را امضاء کرد و شخصاً یکی از پرچمداران در میدان جنگ بود) در تواریح اسلام مشهور است.

در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ مَنَعَ قِبْرَاطاً مِنَ الزَّكَاةِ فَلَيْسَ هُوَ بِمُؤْمِنٍ وَ

لَا مُسْلِمٍ وَلَا كَرَامَةٍ: کسی که یک قیراط از زکات نپردازد، نه مؤمن است و نه مسلمان و ارزشی ندارد».^(۱)

جالب توجه این که از روایات استفاده می شود که «حدود» و «مقدار» زکات آن چنان دقیقاً در اسلام تعیین شده که اگر همه مسلمانان زکات اموال خویش را به طور صحیح و کامل بپردازند، هیچ فردی فقیر و محروم در سرتاسر کشور اسلامی باقی نخواهد ماند. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ آدُوا زَكَاةَ أَقْوَالِهِمْ مَا بَقِيَ مُسْلِمٌ فَقِيراً مُحْتَاجاً! ... وَ أَنَّ النَّاسَ مَا افْتَقَرُوا وَلَا احْتَأَجُوا وَلَا جَاعُوا وَلَا عَرُوا إِلَّا بِذُنُوبِ الْأَغْنِيَاءِ: اگر همه مردم زکات اموال خود را بپردازند، مسلمانی فقیر و نیازمند باقی نخواهد ماند و مردم فقیر و محتاج و گرسنه و برهنه نمی شوند مگر به خاطر گناه ثروتمندان».^(۲)

۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۶، صفحه ۲۰، باب ۴، حدیث ۹.

۲- «وسائل الشیعه»، جلد ۶، صفحه ۴، باب ۱، حدیث ۶.

و نیز از روایات استفاده می شود که ادای زکات باعث حفظ اصل مالکیت و تحکیم پایه های آن است ، به طوری که اگر مردم این اصل مهم اسلامی را فراموش کنند ، شکاف و فاصله میان گروه ها آن چنان می شود که اموال اغنیاء نیز به خطر خواهد افتاد . در حدیثی از امام موسی بن جعفر علیه السلام آمده : « حَصَّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ : اموال خود را به وسیله زکات حفظ کنید » . (۱)

همین مضمون از پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علی علیه السلام و نیز در احادیث دیگر نقل شده است . برای اطلاع بیشتر از این احادیث ، به ابواب یک و سه و چهار و پنج از ابواب زکات ، از جلد ششم « وسائل الشیعه » مراجعه فرمایید .

﴿ ٦١ ﴾ وَ مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُنْزِلَ خَيْرٌ لَكُمْ يَوْمَئِذٍ بِاللَّهِ

۱- « وسائل الشیعه » ، جلد ۶ ، صفحه ۶ ، باب ۱ ، حدیث ۱۱ .

وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

از آن‌ها کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند: او خوش‌باور و گوش‌است ، بگو: خوش‌باور بودن او به نفع شما است (ولی بدانید) او ایمان به خدا دارد و (تنها) تصدیق مؤمنان می‌کند و رحمت است برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و آن‌ها که فرستاده خدا را آزار می‌دهند، عذاب دردناکی دارند .

« اُذْن » در اصل به معنی گوش است ، ولی به اشخاصی که زیاد به حرف مردم گوش می‌دهند و به اصطلاح « گوش‌ی » هستند ، نیز این کلمه اطلاق می‌شود .

آن‌ها در حقیقت یکی از نقاط قوت پیامبر ﷺ را که وجود آن در یک رهبر کاملاً لازم است ، به عنوان نقطه ضعف نشان می‌دادند و از این واقعیت غافل بودند که یک رهبر محبوب ، باید نهایت لطف و محبت را نشان دهد و حتی الامکان عذرهای مردم را بپذیرد و در مورد عیوب آن‌ها پرده‌داری نکند (مگر در آن‌جا که این کار موجب سوء استفاده شود) .

لذا قرآن بلافاصله اضافه می‌کند که ؛ « به آنها بگو : اگر پیامبر به سخنان شما گوش فرا می‌دهد و عذرستان را می‌پذیرد و به گمان شما یک آدم گوشی است ، این به نفع شما است » . (قُلْ أَذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ) .

زیرا از این طریق آبروی شما را حفظ کرده و شخصیتتان را خرد نمی‌کند ، عواطف شما را جریحه‌دار نمی‌سازد و برای حفظ محبت و اتحاد و وحدت شما از این طریق کوشش می‌کند ، در حالی که اگر او فوراً پرده‌ها را بالا می‌زد و دروغگویان را رسوا می‌کرد ، دردسر فراوانی برای شما فراهم می‌آمد ، علاوه بر این که آبروی عده‌ای به سرعت از بین می‌رفت ، راه بازگشت و توبه نیز بر آنها بسته می‌شد و افراد آلوده‌ای که قابل هدایت بودند ، در صف بدکاران جای می‌گرفتند و از اطراف پیامبر ﷺ دور می‌شدند .

یک رهبر مهربان و دلسوز و در عین حال پخته و دانا ، باید همه چیز را بفهمد ولی باید بسیاری از آنها را به روی خود نیاورد تا آنها که شایسته تربیتند ، تربیت شوند و از مکتب او فرار نکنند و اسرار مردم از پرده برون نیفتد .

سپس برای این که عیبجویان از این سخن سوء استفاده نکنند و آن را دستاویز قرار ندهند ، چنین اضافه می کند : « يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ » . یعنی در واقع پیامبر ﷺ دو گونه برنامه دارد ؛ یکی برنامه حفظ ظاهر و جلوگیری از پرده دری ، و دیگری در مرحله عمل ، در مرحله اول به سخنان همه گوش فرامی دهد و ظاهراً انکار نمی کند ولی در مقام عمل تنها توجه او به فرمان های خدا و پیشنهادها و سخنان مؤمنان راستین است و یک رهبر واقع بین باید چنین باشد و تأمین منافع جامعه جز از این راه ممکن نیست ، لذا بلافاصله می فرماید : « وَرَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ » (او رحمت برای مؤمنان شما است) .

ممکن است در این جا سؤال شود که در پاره ای از آیات قرآن می خوانیم پیامبر ﷺ «رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ» است (۱۰۷ / انبیاء) .

ولی آیه مورد بحث می گوید : «رحمت برای مؤمنان است» ، آیا آن "عمومیت" با این "تخصیص" سازگار است ؟

اما با توجه به یک نکته ، پاسخ این سؤال روشن می شود و آن این که ؛ رحمت ، درجات و مراتب دارد که یکی از مراتب آن ، «قابلیت و استعداد» است و مرتبه دیگر ، «فضیلت» . مثلاً باران ، رحمت الهی است یعنی این قابلیت و شایستگی در تمام قطرات آن وجود دارد که منشأ خیر و برکت و نمو و حیات باشد ، ولی مسلماً ظهور و بروز آثار این رحمت تنها در سرزمین های آماده و مستعد است ، بنابراین هم می توانیم بگوییم تمام قطره های باران ، «رحمت» است ، و هم صحیح است گفته شود این قطرات در سرزمین های مستعد و آماده ، مایه «رحمت» است ، جمله اول اشاره به مرحله "اقتضاء و قابلیت" است و جمله دوم اشاره به مرحله "وجود و فعلیت" .

در مورد پیامبر ﷺ او بالقوه برای همه جهانیان مایه رحمت است ولی بالفعل مخصوص مؤمنان می باشد .

تنها چیزی که در این جا باقی می ماند ، این است که نباید آن ها که پیامبر ﷺ را با این سخنان خود ناراحت می کنند و از او عیبجویی می نمایند ، تصور کنند که بدون مجازات

خواهند ماند ، درست است که پیامبر ﷺ در برابر آنها وظیفه‌ای دارد که با بزرگواری و وسعت روح خود با آنان روبرو شود و از رسوا ساختنشان خودداری کند، ولی مفهوم این سخن چنین نیست که آنها در این اعمال خود بدون کیفر خواهند ماند، لذا در پایان آیه می‌فرماید: «آن‌ها که رسول خدا ﷺ را آزار می‌رسانند، عذابی دردناک دارند» (وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

﴿٦٢﴾ يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ
إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ

برای شما ، سوگند به خدا یاد می‌کنند تا شما را راضی کنند، درحالی‌که شایسته‌تر این است که خدا و رسولش را راضی سازند ، اگر (راست می‌گویند و) ایمان دارند .

قیافه حق به جانب منافقان

یکی از نشانه‌های منافقان و اعمال زشت و شوم آنها که قرآن کراراً به آن اشاره کرده ، این است که آنها برای پوشاندن چهره خود ، بسیاری از خلافت‌کاری‌های خود را انکار

می کردند و با توسل به سوگندهای دروغین می خواستند مردم را فریب داده و از خود راضی کنند. در آیه فوق قرآن مجید پرده از روی این عمل زشت برداشته ، هم آنها را رسوا می کند و هم مسلمانان را آگاه می سازد که تحت تأثیر این گونه سوگندهای دروغین قرار نگیرند . روشن است که هدف آنها از این سوگندها ، بیان حقیقت نیست ، بلکه می خواهند با فریب و نیرنگ چهره واقعیات را در نظرتان دگرگون جلوه دهند و به مقاصد خود برسند و گرنه اگر هدف آنها این است که واقعاً مؤمنان راستین را از خود خشنود سازند ، لازم تر این است که خدا و پیامبرش را راضی کنند ، در حالی که آنها با اعمالشان ، خدا و پیامبر را به شدت ناراضی کردند .

﴿۶۳﴾ اَلَمْ يَعْلَمُوا اَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ فَانَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيْهَا ذٰلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيْمُ

آیا نمی دانند هرکس با خدا و رسولش دشمنی کند ، برای او آتش دوزخ است که جاودانه در آن می ماند ، این یک رسوایی بزرگ است .

«يُحَادِدِ» از ماده «مُحَادَّةٌ» و از ریشه «حَدَّ» است که به معنی ظرف و نهایت چیزی می باشد و از آنجا که افراد دشمن و مخالف در طرف مقابل قرار می گیرند ، این ماده (مُحَادَّةٌ) به معنی عداوت و دشمنی نیز آمده است .

﴿٦٤﴾ يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهِزْءُوا إِنْ اللَّهَ مَخْرَجٌ مَّا تَحْذَرُونَ

منافقان از آن بیم دارند که آیه ای بر ضد آنها نازل گردد و به آنها از اسرار درون قلبشان خبر دهد، بگو : استهزاء کنید، خداوند آنچه را از آن بیم دارید ، آشکار می سازد .

از این آیه چنین استفاده می شود که خداوند برای دفع خطر منافقان از پیامبر ﷺ گهگاه پرده از روی اسرار آنها برمی داشت و آنان را به جمعیت معرفی می کرد تا مسلمانان به هوش باشند و به دام آنها گرفتار نشوند و آنها نیز متوجه موقعیت خویش شوند و دست و پای خود را جمع کنند ، روی این جهت غالباً آنان در یک حالت ترس و وحشت به سر می بردند.

جمله «اسْتَغْزِئُوا» (مسخره کنید) از قبیل امر برای تهدید است ، همانند این که انسان به دشمنش می گوید : «هر قدر کارشکنی و اذیت و آزار در قدرت داری ، بکن ، پاسخ آنها را یکجا خواهیم داد» این گونه تعبیرات در مقام تهدید ذکر می شود .
 ضمناً باید توجه داشت که از آیه فوق استفاده می شود که منافقان در دل از حقانیت پیامبر ﷺ باخبر بودند و ارتباط او با خدا را به خوبی می دانستند ، ولی با این حال بر اثر لجاج و عناد و دشمنی با حق ، به جای این که در برابر او تسلیم باشند ، کارشکنی می کردند ، به همین دلیل قرآن می گوید : منافقان از این بیم داشتند که آیاتی برضد آنها نازل شود و مکنون خاطرشان را آشکار سازد .

توجه به این نکته نیز لازم است که جمله «تَنْزَلُ عَلَيْهِمْ» مفهومش این نیست که این گونه آیات بر منافقان نازل می شد ، بلکه منظور این است که درباره آنها و برضد آنها بوده ، هر چند بر شخص پیامبر نازل می گردید .

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ وَ

رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ

و اگر از آن‌ها بپرسی (چرا این اعمال خلاف را انجام دادید) می‌گویند : ما بازی و شوخی می‌کردیم ، بگو : آیا خدا و آیات او و پیامبرش را مسخره می‌کنید ؟

برنامه خطرناک دیگری از منافقان

« خَوْضٌ » چنان‌که در کتب لغت آمده است ، به معنی داخل شدن تدریجی در آب است ، سپس به عنوان کنایه به ورود در کارهای مختلف اطلاق شده است ، ولی غالباً در قرآن به معنی ورود یا شروع به کارها یا سخنان زشت و بد آمده است . درواقع این راه فرار عجیبی بود که توطئه‌ها را می‌چیدند و سمپاشی‌ها را می‌کردند به این قصد که اگر رازشان آشکار نشد و هدف شومشان تحقق یافت، به مقصود جدی خود رسیده‌باشند، اما اگر پرده‌ها کنار رفت و رازشان فاش شد ، خود را در زیر نقاب « مزاح و شوخی » پنهان سازند و با این عذر و بهانه از مجازات پیامبر ﷺ و مردم فرار کنند . منافقان امروز و منافقان هر زمان که برنامه‌های یکنواختی دارند ، از این روش

بهره‌برداری فراوان می‌کنند ، حتی گاه می‌شود جدی‌ترین مطلب را در لباس مزاح‌ها و شوخی‌های ساده مطرح می‌کنند ، اگر به هدفشان رسیدند ، چه بهتر وگرنه با عنوان کردن شوخی و مزاح ، از چنگال مجازات فرار می‌کنند .

اما قرآن با تعبیری قاطع و کوبنده به آن‌ها پاسخ می‌گوید و به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد که ؛ « به آن‌ها بگو: آیا خدا و آیات او و رسولش را مسخره می‌کنید و به شوخی می‌گیرید ؟ (قُلْ اِبَاللهِ وَاٰیٰتِهٖ وَرَسُوْلِهٖ كُنتُمْ تَسْتَهْزِءُوْنَ) .

آیا این امور که از جدی‌ترین مسائل هستند ، شوخی‌پذیرند ؟

﴿ ۶۶ ﴾ لَا تَعْتَذِرُوْا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ اِيْمَانِكُمْ اِنْ نَعْفُ عَنْ طَآئِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَآئِفَةً بِاَنَّهُمْ كَانُوْا مُجْرِمِيْنَ

(بگو :) عذرخواهی نکنید (که بیهوده است ، چرا که) شما پس از ایمان آوردن ، کافر

شدید ، اگر گروهی از شما را (به خاطر توبه) مورد عفو قرار دهیم ، گروه دیگری را

عذاب خواهیم کرد ، زیرا آن‌ها مجرم بودند .

این تعبیر نشان می‌دهد که گروه بالا از آغاز در صف منافقان نبودند ، بلکه در صف مؤمنان ضعیف‌الایمان بودند و پس از ماجرای فوق راه کفر پیش گرفتند. ضمناً این که می‌گوید : «گروهی را به خاطر جرم و گناهشان مجازات می‌کنیم» ، دلیل بر آن است که «گروه مورد عفو» افرادی هستند که آثار جرم و گناه را با آب توبه از وجود خود شسته‌اند . روایات متعددی در ذیل این آیه وارد شده که حکایت از آن می‌کند که بعضی از این منافقان که وصف حالشان در آیات بالا آمده ، از کرده خویش پشیمان شدند و توبه کردند ، ولی بعضی دیگر همچنان بر روش خود باقی بودند (برای دستیابی به توضیح بیشتر به تفسیر «نورالثقلین» ، جلد ۲ ، صفحه ۲۳۹ مراجعه شود) .

﴿٦٧﴾ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

مردان منافق و زنان منافق همه از یک گروهند ، آن‌ها امر به منکر و نهی از معروف می‌کنند و دستهایشان را (از انفاق و بخشش) می‌بندند ، خدا را فراموش کردند و خدا

آن‌ها را فراموش کرده (رحمتش را از آن‌ها قطع نموده) منافقان قطعاً فاسقند .

نشانه‌های پنجگانه منافقان

آیه مورد بحث اشاره به یک مطلب کلی می‌کند و آن این‌که ممکن است روح نفاق به اشکال مختلف ظاهر شود و در چهره‌های متفاوت خودنمایی کند که در ابتدا جلب توجه نکند ، مخصوصاً خودنمایی روح نفاق در یک «مرد» با یک «زن» ممکن است متفاوت باشد اما نباید فریب تغییر چهره‌های نفاق را در میان منافقان خورد، بلکه بآدقت روشن می‌شود که همه در یک سلسله صفات که قدر مشترک آنان محسوب می‌شود ، شریکند ، لذا می‌گویید : «مردان منافق و زنان منافق همه از یک قماش هستند» (الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ) . سپس به ذکر پنج صفت از اوصاف آنان می‌پردازد :

اول و دوم ؛ «آن‌ها مردم را به "منکرات" ، تشویق و از "نیکی‌ها" باز می‌دارند» (يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ) .

یعنی درست برعکس برنامه مؤمنان راستین که دائماً از طریق «امر به معروف» و

«نهی از منکر» در اصلاح جامعه و پیراستن آن از آلودگی و فساد کوشش دارند ، منافقان دائماً سعی می‌کنند که فساد همه جا را بگیرد و معروف و نیکی از جامعه برچیده شود ، تا بهتر بتوانند در چنان محیط آلوده‌ای به اهداف شومشان برسند . سوم ؛ آنها دست دهنده ندارند ، بلکه «دست‌هایشان را می‌بندند» ، نه در راه خدا انفاق می‌کنند ، نه به کمک محرومان می‌شتابند و نه خویشاوند و آشنا از کمک مالی آنها بهره می‌گیرند (وَ يَقْضُونَ أَيْدِيَهُمْ) .

روشن است آنها چون ایمان به آخرت و نتایج و پاداش «انفاق» ندارند ، در بذل اموال سخت بخیلند ، هرچند آنها برای رسیدن به اغراض شوم خود ، اموال فراوانی خرج می‌کنند و یا به عنوان ریاکاری ، بذل و بخششی دارند اما هرگز از روی اخلاص و برای خدا دست به چنین کاری نمی‌زنند .

چهارم ؛ تمام اعمال و گفتار و رفتارشان نشان می‌دهد که «آنها خدا را فراموش کرده‌اند» و نیز وضع زندگی آنها نشان می‌دهد که «خدا هم آنها را از برکات و توفیقات و

مواهب خود فراموش نموده» یعنی با آنها معامله فراموشی کرده است و آثار این دو فراموشی در تمام زندگی آنان آشکار است (نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ) .
 بدیهی است نسبت «نسیان» به خدا به معنی فراموشی واقعی نیست ، بلکه کنایه از این است که با آنها معامله شخص فراموشکار می کند ، یعنی هیچ گونه سهمی از رحمت و توفیق خود برای آنها قائل نمی شود .
 این گونه تعبیر حتی در سخنان روزمره نیز دیده می شود که مثلاً می گوئیم : چون تو وظیفه خود را فراموش کردی ، ما هم به هنگام پرداختن مزد و پاداش تو را فراموش خواهیم کرد ، یعنی مزد و پاداشی به تو نخواهیم داد .
 این معنی در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز کراراً وارد گردیده است .^(۱)

۱- «نـــــور الثقلیـــــن» ، جـــــلد ۲ ، صفحـــــه ۲۳۹ و ۲۴۰ .

قابل توجه این که موضوع نسیان پروردگار با «فاء تفریع» بر نسیان آنها عطف شده است ، یعنی فراموشکاری آنها نسبت به فرمان الهی و ذات پاک او اثرش این است که خدا هم آنها را از مواهب خویش محروم می سازد و این نتیجه عمل آنها است .

پنجم ؛ این که «منافقان فاسقند و بیرون از دایره اطاعت فرمان خدا» (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) .

آنچه در آیه فوق درباره صفات مشترک منافقان گفته شد ، در هر عصر و زمانی دیده می شود . منافقان عصر ما با چهره های جدیدی که به خود گرفته اند ، در اصول فوق همانند منافقان قرون پیشین هستند ، هم تشویق به فساد می کنند ، هم جلوی کار نیک را می گیرند ، هم بخیل و ممسک هستند و هم خدا را در تمام زندگانشان فراموش کرده اند و هم قانون شکن و فاسقند و عجیب این که با تمام این اوصاف ، مدعی ایمان به خدا و اعتقاد محکم و مبرم به مبانی دینی و اسلامی نیز هستند .

وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ ﴿٦٨﴾

وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ

خداوند به مردان و زنان منافق و کفار وعده آتش دوزخ داده ، جاودانه در آن خواهند ماند ، همان برای آنها کافی است و خدا آنها را از رحمتش دور ساخته و عذاب همیشگی برای آنها است .

به تعبیر دیگر آنها نیاز به هیچ مجازات دیگری ندارند ، زیرا در دوزخ همه نوع عذاب جسمانی و روحانی وجود دارد .

﴿٦٩﴾ كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلْقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلْقِهِمْ وَ خُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

(شما منافقان) همانند کسانی هستید که قبل از شما بودند (و راه نفاق پویدند) آنها از شما نیرومندتر و اموال و فرزندانشان فزون تر بودند ، آنها از بهره خود (در دنیا در راه هوس ها و گناه) استفاده کردند ، شما نیز از بهره خود (در این راه) استفاده کردید

همان‌گونه که آن‌ها استفاده کردند، شما (درکفر و نفاق و استهزای مؤمنان) فرورفتید همان‌گونه که آن‌ها فرورفتند، (ولی سرانجام) اعمالشان در دنیا و آخرت نابود شد و آن‌ها زیانکاران هستند.

تکرار تاریخ و درس عبرت

واژه «خلاق» در لغت به معنی نصیب و بهره است و چنان‌که «راغب» در «مفردات» گوید: از ریشه «خَلَقَ» گرفته شده است (گویا به این جهت که انسان بهره‌های خود را متناسب خلق و خوی خود در این جهان دریافت می‌دارد). آن‌ها ممکن است استفاده‌های «موقت» و «محدودی» از اعمال نفاق‌آمیز خود ببرند، ولی اگر درست بنگریم، می‌بینیم نه در زندگی این دنیا از این رهگذر طرفی می‌بندند و نه در جهان دیگر بهره‌ای دارند، همان‌گونه که تاریخ اقوام پیشین این واقعیت را روشن می‌سازد که چگونه نکبت‌های نفاق دامانشان را گرفت و آن‌ها را به زوال و نابودی کشاند و عاقبت شوم و شرّشان روشنگر سرنوشت آن‌ها در جهان دیگر است.

وقتی می بینیم آن‌ها با آن همه امکانات و اموال و فرزندان ، به جایی نرسیدند و اعمالشان به خاطر بی‌ریشه بودن تحت تأثیر عامل نفاق همگی حبس و ناسود شد ، شما که در سطحی پایین‌تر از آن‌ها از نظر قدرت و توانایی قرار دارید ، به طریق اولی به چنان سرنوشت شومی گرفتار خواهید شد .

﴿۷۰﴾ أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَ أَصْحَابِ مَدْيَنَ وَ الْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

آیا خبر کسانی که پیش از آن‌ها بودند ، به آنان نرسیده، قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اصحاب مدین (قوم شعیب) و شهرهای زیر و رو شده (قوم لوط) که پیامبران‌شان با دلایل روشن به سوی آن‌ها آمدند (ولی نپذیرفتند) خداوند به آن‌ها ستم نکرد اما خودشان بر خویشان ستم می‌کردند .

« مُؤْتَفِكَاتِ » از ماده « اِئْتَفَاكَ » به معنی انقلاب و زیر و رو شدن است و اشاره به شهرهای

قوم لوط است که به وسیله زلزله شدید زیر و رو گردید .
 این اقوام که روزگاری بخش‌های مهمی از جهان را در اختیار داشتند ، هرکدام بر اثر
 تبهکاری و طغیان و سرکشی و فرار از حق و عدالت و پرداختن به انواع ظلم و بیدادگری و
 فساد ، به نوعی گرفتار کیفر الهی گشتند .
 قوم نوح با امواج کوبنده طوفان و غرقاب ، قوم عاد (قوم هود) به وسیله
 بادهای تند و وحشت‌زا، قوم ثمود (قوم صالح) با زلزله‌های ویرانگر، قوم ابراهیم با
 سلب انصاف نعمت‌ها ، اصحاب مدین (قوم شعیب) به وسیله ابر آتش‌بار و قوم لوط با
 زیر و رو شدن شهرهای آنان همگی نابود شدند .
 تنها جسم‌های بی‌جان و استخوان‌های پوسیده در زیر خاک و یا در میان امواج آب از
 آنان باقی ماند .
 این‌ها ماجراهای تکان‌دهنده‌ای است که مطالعه و بررسی آن ، هر انسانی را که کمترین
 احساس در قلب او باشد ، تکان می‌دهد .

هرچند خداوند آنها را هیچگاه از لطف خود محروم نساخت ، « و پیامبران را با دلائل روشن برای هدایت آنان فرستاد » (اَتَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ) .

ولی آنها به هیچیک از مواعظ و اندرزهای این مردان الهی گوش فرامدادند و برای زحمات طاقت فرسایشان در راه روشنگری خلق خدا ، ارجی ننهادند .

« بنابراین هرگز خداوند به آنها ستم نکرد ، این خودشان بودند که به خویشان ستم روا داشتند » (فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ) .

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

مردان و زنان باایمان ولی (و یار و یاور) یکدیگرند ، امر به معروف و نهی از منکر می کنند و نماز را برپا می دارند و زکات را می پردازند و خدا و رسولش را اطاعت

می نمایند ، خداوند به زودی آنها را مورد رحمت خویش قرار می دهد ،
خداوند توانا و حکیم است .

نشانه های مؤمنان راستین

در آیات گذشته علایم و جهات مشترک مردان و زنان منافق مطرح گردید که در پنج
قسمت خلاصه می شد ؛ « امر به منکر » ، « نهی از معروف » ، « امساک و بخل » ، « فراموش
کردن خدا » و « مخالفت فرمان پروردگار » .

در آیات مورد بحث علایم و نشانه های مردان و زنان با ایمان بیان شده است که آن هم در
پنج قسمت خلاصه می شود و درست نقطه مقابل یکایک صفات منافقان است .

آیه از این جا شروع می شود که می فرماید : « مردان و زنان با ایمان دوست و ولی و یار و
یارور یکدیگرند » (وَ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ) .

جالب این که درباره منافقان کلمه « اَوْلِيَاء » ذکر نشده بود ، بلکه جمله « بَعْضُهُمْ مِنْ

بَعْضِ» که دلیل بر وحدت هدف و هماهنگی صفات و کردار است ، به چشم می خورد ، اشاره به این که « منافقان » هرچند در صف واحدی قرار دارند و گروه های مختلفشان در مشخصات و برنامه ها شریکند ، روح مودّت و ولایت در میان آنها وجود ندارد و هرگاه منافع شخصی آنان به خطر بیفتد ، حتی به دوستان خود خیانت خواهند کرد ، به همین دلیل در آیه ۱۴ سورة حشر می خوانیم : « تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى : آنها را متحد فکر می کنی در حالی که دل هایشان پراکنده است » .

پس از بیان این اصل کلی ، به شرح جزئیات صفات مؤمنان می پردازد :

❧ ۱ - نخست می گوید : « آنها مردم را به نیکی ها دعوت می کنند » (يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ) .

❧ ۲ - « مردم را از زشتی ها و بدی ها و منکرات باز می دارند » (وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) .

❧ ۳ - آنها به عکس منافقان که خدا را فراموش کرده بودند ، « نماز را بر پا می دارند » و به یاد خدا هستند و با یاد و ذکر او ، دل را روشن و

عقل را بیدار و آگاه می‌دارند (وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ) .

۴ - آنها بر خلاف منافقان که افرادی ممسک و بخیل هستند ، بخشی از اموال خویش را در راه خدا و حمایت خلق خدا و به بازسازی جامعه ، انفاق می‌نمایند « و زکات اموال خویش را می‌پردازند » (وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ) .

۵ - منافقان فاسق و سرکش و خارج از تحت فرمان حق ، هستند اما مؤمنان « اطاعت فرمان خدا و پیامبر او می‌کنند » (وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ) .

در پایان این آیه اشاره به نخستین امتیاز مؤمنان از نظر نتیجه و پاداش کرده ، می‌گوید : « خداوند آنها را به زودی مشمول رحمت خویش می‌گرداند » (اُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ) . کلمه « رَحِمَتْ » که در این جا ذکر شده ، مفهومی بسیار وسیع دارد که هرگونه خیر و برکت و سعادت را در این جهان و جهان دیگر ، دربرمی‌گیرد و این جمله درحقیقت نقطه مقابل حال منافقان است که خداوند آنها را لعنت کرده و از رحمت خود دور ساخته است .

شک نیست که وعده رحمت به مؤمنان از طرف خداوند ، از هر نظر قطعی و اطمینان بخش است ، « زیرا او هم قدرت دارد و هم حکیم است » ، نه بدون علت وعده می دهد و نه هنگامی که وعده داد ، از انجام آن عاجز می ماند (إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) .

﴿ ۷۲ ﴾ وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِينَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

خداوند به مردان و زنان باایمان باغ هایی از بهشت وعده داده که نهرا از زیر (درختان) آن ها جاری هستند، جاودانه در آن خواهند ماند و مسکن های پاکیزه ای در بهشت های عدن (نصیب آن ها ساخته) و رضا (و خشنودی) خدا (از همه این ها) برتر است و پیروزی بزرگ همین است .

« عَدْن » در لغت به معنای اقامت و بقاء در یک مکان است و لذا به « مَعْدِن » که جایگاه

بقای مواد خاصی است، این کلمه اطلاق می‌شود، بنابراین مفهوم «عَدْن» با خلود شباهت دارد، ولی از آن‌جا که در جمله قبل به مسئله خلود اشاره شده چنین استفاده می‌شود که جنّات عدن، محل خاصی از بهشت پروردگار است که بر سایر باغ‌های بهشت امتیاز دارد. در احادیث اسلامی و کلمات مفسران این امتیاز به اشکال مختلف بیان شده است، در حدیثی از پیامبر ﷺ چنین آمده که فرمود: «عَدْنُ دَارِ اللَّهِ الَّتِي لَمْ تَرْهَا عَيْنٌ وَلَمْ يَخْطُرْ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ، لَا يَسْكُنُهَا غَيْرُ ثَلَاثَةِ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ: عدن آن خانه پروردگار است که هیچ چشمی آن را ندیده و به فکر کسی خطور نکرده و تنها سه گروه در آن ساکن می‌شوند؛ پیامبران، صدیقان (آن‌ها که پیامبران را تصدیق و از آن‌ها حمایت کردند) و شهیدان». (۱)

در کتاب «خصال» از پیامبر ﷺ چنین نقل شده: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي وَ يَمُوتَ

۱- «مجمع البيان»، ذیل آیه مورد بحث.

مَمَاتِي وَ يَسْكُنُ جَنَّتِي الَّتِي وَاَعَدَنِي اللَّهُ رَبِّي ، جَنَاتِ عَدْنٍ ... فَلْيُؤَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ ذُرِّيَّتُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَعْدِهِ : کسی که دوست دارد حیاتش همچون من و مرگش نیز همانند من بوده باشد و در بهشتی که خداوند به من وعده داده ، در جنات عدن ساکن شود ، باید علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان بعد از او علیه السلام را دوست دارد . (۱)

از این حدیث روشن می شود که جنات عدن ، باغ هایی است از بهشت که پیامبر ﷺ و جمعی از خاصان پیروان او در آن ها مستقر خواهند شد . این مضمون در حدیث دیگری از علی علیه السلام نیز نقل شده که جنات عدن ، جایگاه پیامبر اسلام ﷺ است . سپس به نعمت و پاداش معنوی آن ها اشاره کرده و می فرماید : « وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ... » .

هیچ کس نمی تواند آن لذت معنوی و احساس روحانی را که به یک انسان به خاطر توجه رضایت و خشنودی خدا از او ، دست می دهد ، توصیف کند و به گفته بعضی از مفسران ، حتی گوشه ای از این لذت روحانی از تمام بهشت و نعمت ها و مواهب گوناگون و رنگارنگ و بی پایانش ، برتر و بالاتر است .

البته ما هیچ یک از نعمت های جهان دیگر را نمی توانیم در این قفس دنیا و زندگانی محدودش ، در فکر خود ترسیم کنیم ، تا چه رسد به این نعمت بزرگ روحانی و معنوی . البته ترسیم ضعیفی از تفاوت های معنوی و مادی را در این دنیا می توانیم در فکر خود مجسم کنیم ، مثلاً لذتی که از دیدار یک دوست مهربان و بسیار صمیمی بعد از فراق و جدایی ، به ما دست می دهد و یا احساس روحانی خاصی که از درک یک مسئله پیچیده علمی که ماه ها یا سال ها به دنبال آن بوده ایم ، برای ما حاصل می شود و یا جذبۀ روحانی نشاط انگیزی که در حالت یک عبادت خالص و مناجات آمیخته با حضور قلب ، به ما دست

می‌دهد، با لذت هیچ غذا و طعام و مانند آن از لذت‌های مادی قابل مقایسه نیست. در این جا نیز روشن می‌شود آن‌ها که می‌گویند: قرآن به هنگام شرح پاداش مؤمنان و نیکوکاران، تنها روی نعمت‌های مادی تکیه کرده و از جذبه‌های معنوی در آن خبری نیست، در اشتباهند، زیرا در جمله بالا رضایت خدا که مخصوصاً با لفظ «نکره» بیان شده، اشاره به گوشه‌ای از خشنودی خدا است، از همه نعمت‌های مادی بهشت برتر شمرده شده و این نشان می‌دهد که تا چه حد آن پاداش معنوی پرارزش و گرانبها است.

البته دلیل این برتری نیز روشن است، زیرا روح در واقع به مانند «گوهر» است و جسم همچون «صدف»، و «روح» فرمانده است و «جسم» فرمانبر، تکامل روح، هدف نهایی است و تکامل جسم، وسیله است به همین دلیل تمام شعاع‌های روح از جسم وسیع‌تر و دامنه‌دارتر می‌باشد و لذت‌های روحی نیز قابل مقایسه با لذات جسمانی نیست، همان‌گونه که آلام روحی به مراتب دردناک‌تر از آلام جسمانی است.

﴿۷۳﴾ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوِيَهُمْ جَهَنَّمُ وَ
بِئْسَ الْمَصِيرُ

ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آن‌ها سخت گیر، جایگاهشان جهنم است
و چه بد سرنوشتی دارند .

پیکار با کفار و منافقان

البته طرز جهاد با «کفار» روشن است و آن جهاد همه جانبه و مخصوصاً جهاد مسلحانه
است ، ولی در طرز جهاد با «منافقان» بحث است ، زیرا مسلماً پیامبر ﷺ با منافقان جهاد
مسلحانه نداشت، چه این که منافق کسی است که ظاهراً در صفوف مسلمین قرار دارد و به
حکم ظاهر محکوم به تمام آثار اسلام است ، هر چند که در باطن کارشکنی می کند ، چه بسا
افرادی که می دانیم که ایمان واقعی ندارند ، ولی به خاطر اظهار اسلام نمی توانیم رفتار یک
نامسلمان با آن‌ها کنیم .

لذا همان‌گونه که از روایات اسلامی و گفتار مفسران استفاده می‌شود ، باید گفت : منظور از جهاد با منافقان ، انواع و اشکال دیگر مبارزه غیر از مبارزه مسلحانه است ، مانند مذمت و توبیخ و رسوا ساختن آن‌ها و شاید جمله « وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ » اشاره به همین معنی باشد.

﴿ ۷۴ ﴾ يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ يُرِيدُونَ أَن يَتُوبُوا وَإِن يَتُوبُوا فَإِن يَتُوبُوا
بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِن يَتُوبُوا
يَكْ خَيْرًا لَهُمْ وَإِن يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا
لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ

به خدا سوگند می‌خورند که (سخنان زننده در غیاب پیامبر) نگفته‌اند ، درحالی‌که قطعاً سخنان کفرآمیز گفته‌اند و پس از اسلام ، کافر شده‌اند و تصمیم (به کار خطرناکی) گرفتند که به آن نرسیدند ، آن‌ها فقط از این انتقام می‌گیرند که خداوند و رسولش آنان را به فضل (و کرم) خود بی‌نیاز ساختند ، (با این حال) اگر توبه کنند ، برای آن‌ها بهتر

است و اگر روی گردانند ، خداوند آن‌ها را در دنیا و آخرت به مجازات دردناکی کیفر خواهد داد و در سراسر روی زمین نه ولیّ و حامی دارند و نه یآوری .

تَوَاطُّءُ خَطَرِنَاكَ مَنَافِقِينَ عَلِيَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ **پیامبر**

این تصمیم ، ممکن است که اشاره داشته باشد به همان داستان معروف توطئه برای نابود کردن پیامبر گرامی خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در « لَيْلَةُ الْعَقَبَةِ » ^(۱) و یا اشاره به تمام کارها و فعالیت‌هایی است که منافقین برای به هم ریختن سازمان جامعه اسلامی و تولید فساد و نفاق و شکاف ، انجام می‌دادند ، که هرگز به هدف نهایی منتهی نشد .

۱- گروهی از منافقین تصمیم گرفتند که پس از مراجعت از جنگ "تبوک" ، در یکی از گردنه‌های سر راه به صورت ناشناس کمین کرده ، شتر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را رم دهند و حضرت را به قتل برسانند ، خداوند پیامبرش را از این نقشه آگاه ساخت و این توطئه خنثی شد .

قابل توجه این که هوشیاری مسلمین در حوادث مختلف ، سبب می شد منافقان و نقشه های آن ها شناخته شوند ؛ مسلمانان همواره در کمین آن ها بودند تا اگر سخنی از آن ها بشنوند ، برای پیشگیری و اقدام لازم ، به پیامبر گزارش دهند ، این بیداری و اقدام به موقع و به دنبال آن نزول آیات و تصدیق خداوند ، موجب رسوایی منافقان و خنثی شدن توطئه های آن ها می شد .

در جمله بعد برای این که زشتی و وقاحت فعالیت های منافقان و نمک نشناسی آن ها کاملاً آشکار شود ، اضافه می کند : آن ها در واقع خلافتی از پیامبر ندیده بودند و هیچ لطمه ای از ناحیه اسلام بر آنان وارد نشده بود ، بلکه به عکس در پرتو حکومت اسلام به انواع نعمت های مادی و معنوی رسیده بودند ، بنابراین « آن ها درحقیقت انتقام نعمت هایی را می کشیدند که خداوند و پیامبر با فضل و کرم خود تا سرحد استغناء به آن ها داده بودند » (وَ مَا نَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ) .

شک نیست که بی‌نیاز ساختن و رفع احتیاجاتشان در پرتو فضل پروردگار و خدمات پیامبر، چیزی نبود که بخواهند انتقام آن را بگیرند، بلکه جای حق‌شناسی و سپاسگزاری داشت، اما این حق‌ناشناسان زشت‌سیرت، خدمت و نعمت را با جنایت پاسخ گفتند و این تعبیر زیبا و رسایی است که در بسیاری از گفته‌ها و نوشته‌ها به کار می‌رود، مثل این‌که به کسی که سال‌ها به او خدمت کرده‌ایم و بعد به ما خیانت می‌کند، می‌گوییم: گناه ما فقط این بود که به تو پناه دادیم و از تو دفاع کردیم و حداکثر محبت را نمودیم.

سپس آن‌چنان که سیره قرآن است، راه بازگشت را به روی آنان گشوده، می‌گوید: «اگر انسان توبه کند، برای آن‌ها بهتر است» (فَلَا يَتُوبُ إِلَيْكَ خَيْرٌ لَّهُمْ).

و این نشانه واقعی‌بینی اسلام و اهتمام به امر تربیت و مبارزه با هرگونه سختگیری و شدت عمل نابجا است که حتی راه آشتی و توبه را به روی منافقانی که توطئه برای نابودی پیامبر کردند و سخنان کفرآمیز و توهین‌های زننده داشتند، باز گذارده، بلکه از آن‌ها دعوت

به توبه می‌کند .

ایسن در واقع چهره واقعی اسلام است ، ولی چه قدر بی‌انصافند آن کسانی که اسلام را با چنین چهره‌ای ، دین فشار و خشونت معرفی کرده‌اند . آیا در دنیای امروز هیچ حکومتی هرچند طرفدار نهایت نرمش بوده باشد ، در برابر توطئه‌گرانی که بر ضد او نقشه کشیده‌اند ، حاضر به چنین انعطاف و محبتی می‌باشد ؟ در عین حال برای این‌که آن‌ها این نرمش را دلیل بر ضعف بگیرند ، به آن‌ها هشدار می‌دهد که « اگر به روش خود ادامه دهند و از توبه روی برگردانند ، خداوند در دنیا و آخرت آنان را به مجازات دردناکی کیفر خواهد داد » (وَ إِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمْ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ) .

و اگر می‌پندارند کسی در برابر مجازات الهی ممکن است به کمک آنان بشتابد ، سخت در اشتباهند ، زیرا « آن‌ها در سراسر روی زمین نه ولی و سرپرستی خواهند داشت و نه یار و

یساوری» (وَ مَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ) .

البته مجازات‌های آن‌ها در آخرت روشن است، اما عذاب‌های دنیای آن‌ها همان رسوایی و بی‌آبرویی و خواری و بدبختی و مانند آن است .

﴿ ۷۵ ﴾ وَ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لِنِائِنَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ

از آن‌ها کسانی هستند که با خدا پیمان بسته‌اند که اگر خداوند ما را از فضل خود

روزی کند ، قطعاً صدقه خواهیم داد و از شاکران خواهیم بود .

﴿ ۷۶ ﴾ فَلَمَّا آتَتْهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ

اما هنگامی که از فضل خود به آن‌ها بخشید، بخل ورزیدند و سرپیچی کردند و

روی گردان شدند .

منافقین کم ظرفیتند

این آیات درحقیقت روی یکی دیگر از صفات زشت منافقان انگشت می‌گذارد و آن این‌که؛

به هنگام ضعف و ناتوانی و فقر و پریشانی ، چنان دم از ایمان می‌زنند که هیچ‌کس باور نمی‌کند آن‌ها روزی در صف منافقان قرار گیرند و حتی شاید آن‌هایی را که دارای امکانات وسیع هستند ، مذمت می‌کنند که چرا از امکاناتشان به نفع مردم محروم استفاده نمی‌کنند ؟ اما همین‌که خودشان به نوایی برسند ، چنان دست و پای خود را گم کرده و غرق دنیاپرستی می‌شوند که همه عهد و پیمان‌های خویش با خدا را به دست فراموشی می‌سپارند ، گویا به کلی تغییر شخصیت داده و درک و دید دیگری پیدا می‌کنند و همین کم‌ظرفیتی که نتیجه‌اش دنیاپرستی و بخل و امساک و خودخواهی است ، روح نفاق را چنان در آنان متمرکز می‌سازد که راه بازگشت را به روی آنان می‌بندد .

این نکته نیز لازم به تذکر است که آنچه در آیات فوق خواندیم ، یک بحث تاریخی و مربوط به زمان گذشته نبود ، بلکه بیان یک واقعیت اخلاقی و اجتماعی است که در هر عصر و زمان و در هر جامعه‌ای بدون استثناء نمونه‌های فراوانی دارد ، چه بسیارند کسانی که در

شرایط عادی یا به هنگام تنگدستی، در صف مؤمنان داغ و قرص و محکم قرار دارند، در همه جلسات مذهبی حاضرند، پای هر پرچم اصلاحی سینه می‌زنند، با هر منادی حق و عدالت هم‌صدا هستند و برای کارهای نیک‌گریبان چاک می‌کنند و در برابر هر فسادى فریاد می‌کشند. ولی به هنگامی که به اصطلاح دری به تخته می‌خورد، به نوایی می‌رسند، پست و مقامی پیدا می‌کنند و سری در میان سرها درمی‌آورند، یک‌مرتبه تغییر چهره و بالاتر از آن تغییر ماهیت می‌دهند، آن شور و عشق سوزان نسبت به خدا و دین در آن‌ها فروکش می‌کند، دیگر در جلسات سازنده خبری از آنان نیست، در هیچ برنامه اصلاحی حضور ندارند، نه برای حق‌گریبان چاک می‌کنند و نه دیگر در برابر باطل فریاد می‌کشند.

قبلاً که محلی از اعراب و موقعیتی در اجتماع نداشتند، هزار گونه عهد و پیمان با خدا و خلق خدا بسته بودند که اگر روزی امکاناتی پیدا کنند، چنین و چنان خواهند کرد و حتی هزار گونه ایراد و انتقاد به متمکنان وظیفه‌شناس داشتند، اما آن‌روز که وضعشان دگرگون

شد ، تمام عهد و پیمان‌ها را به دست فراموشی سپردند و همه ایرادها و انتقاداتها همچون برف در تابستان آب شد . آری این کم‌ظرفیتی یکی از نشانه‌های بارز منافقان است ، مگر نفاق چیزی جز دو چهره بودن و یا دوگانگی شخصیت است ؟ تاریخچه زندگی این‌گونه افراد ، بارزترین نمونه دوگانگی شخصیت است ، اصولاً انسان باظرفیت ، دوشخصیتی نمی‌شود . شک نیست نفاق همچون ایمان دارای مراحل مختلف است . بعضی آن‌چنان این خوی پلید در روحشان رسوخ کرده که در قلبشان اثری از ایمان به خدا باقی نمانده ، هرچند خود را در صف مؤمنان جا زده‌اند .

ولی گروهی دیگر با این‌که دارای ایمان ضعیفی هستند و واقعاً مسلمانند ، اعمالی را مرتکب می‌شوند که متناسب وضع منافقان است و رنگی از دوگانگی شخصیت دارد ، آن‌کس که پیوسته دروغ می‌گوید ، ولی ظاهراًش صدق و راستی است ، آیا دوچهره و منافق نیست ؟ کسی که ظاهراً امین است و به همین دلیل مورد اعتماد مردم می‌باشد که امانت‌های خود را

به او می‌سپارند ، اما در واقع در آن‌ها خیانت می‌کند ، آیا گرفتار دوگانگی شخصیت نمی‌باشد؟ همچنین آیا آن‌ها که عهد و پیمان می‌بندند ولی هرگز پایبند به آن نیستند ، عملشان ، عمل منافقان محسوب نمی‌شود ؟

اتفاقاً یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین بلاهای اجتماعی و عوامل عقب‌ماندگی ، وجود همین‌گونه منافقان در جوامع انسانی است و اگر چشم‌برهم‌نگذاریم و به خودمان دروغ‌نگوییم ، چه بسیار می‌توانیم از این منافقان «تعلبه‌صفت» در اطراف خود و در جوامع اسلامی بشمریم و عجیب این‌که با این همه عیب و ننگ و دورافتادگی از روح تعلیمات اسلام ، باز گناه عقب‌افتادگی خود را به گردن اسلام می‌گذاریم ؟

﴿ فَاعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِم إِلَى يَوْمٍ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴾

این عمل (روح) نفاق را در دل‌هایشان تا روزی که خدا را ملاقات کنند ، برقرار

ساخت ، این به خاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند و دروغ گفتند .
 از جمله « فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ » به خوبی استفاده می شود که بسیاری از گناهان و
 صفات زشت و حتی کفر و نفاق ، «علت» و «معلول» یکدیگرند ، زیرا جمله فوق
 باصراحت می گوید : بخل و پیمان شکنی آنها سبب شد که نفاق در دل هایشان ریشه دواند و
 همین گونه است گناهان و کارهای خلاف دیگر و لذا در بعضی از عبارات می خوانیم که گاهی
 گناهان بزرگ سبب می شود که انسان بی ایمان از دنیا برود .

منظور از « يَوْمٍ يَلْقَوْنَهُ » که ضمیر آن به "خداوند" برمی گردد، همان "روز رستاخیز"
 است ، زیرا تعبیر « لِقَاءَ اللَّهِ » و مانند آن در قرآن معمولاً درباره قیامت آمده ، درست است که
 با مرگ ، دوران عمل پایان می یابد و پرونده کار نیک و بد بسته می شود، ولی آثار آنها
 همچنان در روح انسان تا قیامت برقرار خسواهد ماند .

درباره این که منظور از ملاقات پروردگار چیست ، ذیل آیه ۴۶ سورة بقره (در جلد اول

تفسیر نمونه ، صفحه ۱۵۶) به طور مشروح بحث شده است .
 از آیه فوق استفاده می شود که پیمان شکنی و دروغ ، از صفات منافقان است و آنها هستند که پیمان خود را که با تأکیدات فراوان با خدا بسته اند ، زیرپایی گذارند و حتی به پروردگار خویش دروغ می گویند ، حدیث معروفی که از پیامبر ﷺ نقل شده ، نیز این حقیقت را تأکید می کند که فرمود : « لِلْمُنَافِقِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ ، إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا اتَّخَذَ خَانٌ : منافق سه نشانه دارد ؛ به هنگام سخن گفتن ، دروغ می گوید و به هنگامی که وعده می دهد ، تخلف می کند و هرگاه امانتی به او بسپارند ، در آن خیانت می نماید » . (۱)

حدیث فوق به صورت مؤکدتری از امام صادق علیه السلام از پیامبر گرامی ﷺ در کتاب « کافی » آمده ، آن جا که می گوید : « ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا وَإِنْ صَامَ وَصَلَّى وَزَعَمَ أَنَّهُ

۱- «مجمع البيان» ، ذیل آیه مورد بحث .

مُسْلِمٍ مِّنْ إِذَا انْتُمِينَ خَانَ وَ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ : سه چیز است در هرکس باشد، منافق است، هرچند روزه بگیرد و نماز بخواند و خود را مسلمان بداند؛ کسی که در امانت خیانت کند و در سخن دروغ گوید ، و به هنگام وعده تخلف جوید . (۱)

البته شاید ندرتاً گناهان فوق از افراد باایمان صادرشود و سپس توبه کنند ولی استمرار آن ، نشانه روح نفاق و منافق‌گری است .

﴿ ۷۸ ﴾ اَلَمْ يَعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَاَنَّ اللّٰهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ
آیا نمی‌دانستند که خداوند اسرار و سخنان درگوشی آن‌ها را می‌داند و خداوند از همه غیوب (و پنهانی‌ها) آگاه است .

سرانجام آن‌ها را با این جمله مورد سرزنش و توبیخ قرار می‌دهد که ؛ « آیا آن‌ها

نمی‌دانند خداوند اسرار درون آن‌ها را می‌داند و سخنان آهسته و درگوشی آنان را می‌شنود و خداوند از همه غیوب و پنهانی‌ها باخبر است» (الَّذِينَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ).

﴿۷۹﴾ الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

کسانی که از صدقات مؤمنان اطاعت‌کار، عیبجویی می‌کنند و آن‌هایی را که دسترسی جز به مقدار (ناچیز) تواناییشان ندارند، مسخره می‌نمایند، خدا آن‌ها را مسخره می‌کند (کیفر استهزاءکنندگان را به آن‌ها می‌دهد) و برای آنان عذاب دردناکی است.

کارشکنی منافقان

«يَلْمِزُونَ» از ماده «لَمَزَ» به معنی عیبجویی و «مُطَّوِّعِينَ» از ماده «طَوَّعَ» به معنی اطاعت است، ولی معمولاً این کلمه به افراد نیکوکار و آن‌هایی که علاوه بر واجبات، به

مستحبات نیز عمل می‌کنند ، اطلاق می‌شود .
در این آیه اشاره به یکی دیگر از صفات عمومی منافقان شده است که آن‌ها افرادی لجوج ، بهانه‌جو ، ایرادگیر و کارشکن هستند ، هر کار مثبتی را با وصله‌های نامناسبی تحقیر کرده و بد جلوه می‌دهند ، تا هم مردم را در انجام کارهای نیک دلسرد سازند و هم تخم بدبینی و سوءظن را در افکار بپاشند و به این وسیله چرخ‌های فعالیت مفید و سازنده در اجتماع از کار بیفتند .
منافقان از گروهی عیبجویی می‌کردند و گروهی را مسخره می‌نمودند ، روشن است سخریه درباره کسانی بوده که تنها قادر به کمک مختصری به ارتش اسلام بودند و لابد عیبجویی مربوط به کسانی بوده که به عکس آن‌ها کمک‌های فراوانی داشتند، دومی را به عنوان ریاکاری و اولی را به عنوان کم‌کاری تخطئه می‌نمودند .
قرآن مجید شدیداً این روش غیرانسانی آن‌ها را نکوهش می‌کند و مسلمانان را از آن آگاه

می‌سازد، تا تحت تأثیر این‌گونه القائات سوء قرار نگیرند و هم منافقان بدانند که حنای آنان در جامعه اسلامی رنگی ندارد.

اهمیت به کیفیت کار است نه کمیت

این حقیقت به‌خوبی از آیات قرآن به دست می‌آید که اسلام در هیچ موردی روی «کثرت مقدار عمل» تکیه نکرده، بلکه همه‌جا اهمیت به «کیفیت عمل» داده است و برای اخلاص و نیت پاک، ارزش فوق‌العاده‌ای قائل شده که آیات فوق، نمونه‌ای از این منطق قرآن است.

از این موضوع این حقیقت نیز روشن می‌شود که در یک جامعه سالم اسلامی به‌هنگام بروز مشکلات، همه باید احساس مسئولیت کنند، نباید چشم‌ها تنها به متمکنان دوخته شود، چراکه اسلام متعلق به همه است و همه باید در حفظ آن، از جان و دل بکوشند. مهم این است که هرکس از مقدار توانایی خود دریغ ندارد، سخن از بسیار و کم نیست،

سخن از احساس مسئولیت و اخلاص است. قابل توجه این که در حدیثی می خوانیم که از پیامبر ﷺ سؤال شد: « أَيُّ الصَّدَقَةِ أَفْضَلُ: کدام صدقه و کمک از همه برتر است؟ » پیامبر ﷺ فرمود: « جَهْدُ الْفَقِيرِ: مقدار توانایی افراد کم درآمد ». جمله « سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ » (خداوند آن ها را مسخره می کند) به این معنی نیست که خداوند اعمالی همانند آنان انجام می دهد ، بلکه همان گونه که مفسران گفته اند : منظور این است که مجازات استهزاء کنندگان را به آن ها خواهد داد و یا آن چنان با آن ها رفتار می کند که همچون استهزاء کنندگان تحقیر شوند .

﴿ ۸۰ ﴾ اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

چه برای آن ها استغفار کنی و چه نکنی، (حتی) اگر هفتاد بار برای آن ها استغفار کنی ، هرگز خداوند آن ها را نمی آمرزد، چرا که آن ها خدا و پیامبرش را انکار کردند و خداوند جمعیت فاسقان را هدایت نمی کند .

شک نیست که عدد «سَبْعِينَ» (هفتاد) در آیات فوق برای «تکثیر» است نه برای «تعداد»، به عبارت دیگر مفهوم آیه این است که هر قدر برای آن‌ها استغفار کنی، خداوند آنان را نمی‌بخشد، درست مانند این که کسی به دیگری می‌گوید: اگر صد بار هم اصرار کنی، قبول نخواهم کرد، مفهوم این سخن آن نیست که اگر صد و یک بار اصرار کنی، می‌پذیرم، بلکه منظور این است که مطلقاً نخواهم پذیرفت.

این گونه تعبیر در حقیقت برای تأکید مطلب است و لذا در آیه ۶ سورة منافقون، همین موضوع به عنوان نفی مطلق ذکر شده است، آن جا که می‌فرماید: «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ: تفاوت نمی‌کند چه برای آن‌ها طلب آمرزش کنی یا نکنی، خدا آن‌ها را نخواهد بخشید».

شاهد دیگر این سخن، علتی است که در ذیل آیه ذکر شده و آن این که «آن‌ها به خدا و پیامبرش کافر شده‌اند و خدا فاسقان را هدایت نمی‌کند»، روشن است که برای این گونه

افراد هیچ مقدار استغفار سبب نجات نخواهد شد .

﴿ ۸۱ ﴾ فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ

تخلف جویان (از جنگ تبوک که در خانه‌های خود نشستند) از مخالفت با رسول خدا ﷺ خوشحال شدند و کراحت داشتند که با اموال و جان‌های خود در راه خدا جهاد کنند و (به یکدیگر و به مؤمنان) گفتند : در این گرما حرکت (به سوی میدان) نکنید ، به آن‌ها بگو : آتش دوزخ از این هم گرم‌تر است ، اگر بفهمند .

باز هم کارشکنی منافقان

کلمه « خَالِف » به معنی « مُتَخَلِّف » و اشاره به کسانی است که در میدان جهاد ، با عذر و یا بدون عذر ، شرکت نداشتند .

آنها به تخلف خودشان از شرکت در میدان جهاد قناعت نکردند ، بلکه با وسوسه‌های شیطانی کوشش داشتند دیگران را نیز دلسرد یا منصرف سازند «و به آنها گفتند : در این گرمای سوزان تابستان به سوی میدان نبرد حرکت نکنید» (وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ) . در حقیقت آنها می‌خواستند هم ارادهٔ مسلمانان را تضعیف کنند

و هم شریک‌های بیشتری برای جرمشان فراهم سازند .

سپس قرآن روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده و با لحن قاطع و کوبنده‌ای به آنها چنین پاسخ می‌گوید : «قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ» .

ولی افسوس که بر اثر ضعف ایمان و عدم درک کافی ، توجه ندارند که چه آتش سوزانی در انتظار آنها است ، آتشی که یک جرقهٔ کوچکش از تمام آتش‌های دنیا سوزنده‌تر است .

﴿٨٢﴾ فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

آنها باید کمتر بخندند و بسیار بگریند، این جزای کارهایی است که انجام می‌دادند .

منظور این است که این گروه باید در این جهان کم بخندند و بیشتر گریه کنند ، زیرا مجازات‌های دردناکی در پیش دارند که اگر از آن آگاه شوند ، بسیار گریه خواهند کرد و کمتر می‌خندند. حدیث معروفی که بسیاری از مفسران از پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند که فرمود : « لَوْ تَغْلَفُونَ مَا عَلِمَ لَصَحَّتْكُمْ قُلُوبُكُمْ وَلَيَكُنَّ كَثِيرًا : اگر آن چه را من (از کیفرهای هولناک قیامت) می‌دانم ، شما هم می‌دانستید ، کم می‌خندیدید و بسیار گریه می‌کردید » ، شاهد تفسیری است که ذکر شد .

﴿ ۸۲ ﴾ فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ

هرگاه خداوند تو را به سوی گروهی از آنان بازگرداند و از تو اجازه خروج (به سوی میدان جهاد) بخواهند ، بگو : هیچ‌گاه با من خروج نخواهید کرد و هرگز همراه من با دشمنی نخواهید جنگید ، چرا شما نخستین بار به کناره‌گیری راضی شدید ، اکنون نیز با متخلفان بمانید .

یعنی پیامبر ﷺ باید آن‌ها را برای همیشه مأیوس کند و روشن سازد که به اصطلاح حنایشان دیگر رنگی نخواهد داشت و کسی فریبشان را نخواهد خورد و این‌گونه دام‌ها را چه بهتر که برچینند و به جای دیگری ببرند که در این جا کسی دیگر به دامشان نخواهد افتاد . شک نیست که اگر این گروه از منافقان پس از تخلف ، پشیمان می شدند و توبه می کردند و سپس برای شستشوی گناه سابق خود ، پیشنهاد حضور در میدان‌های جهاد دیگر داشتند ، خدا آن‌ها را می پذیرفت و پیامبر ﷺ دست رد به سینه آن‌ها نمی گذارد ، بنابراین معلوم می شود که این پیشنهاد نیز یک نوع شیطننت و کار منافقانه بوده است و به اصطلاح تاکتیکی بوده برای استتار چهره زشت خود و ادامه به اعمال سابق .

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله « طَائِفَةٌ مِنْهُمْ » (گروهی از ایشان) نشان می دهد که همه آنان حاضر نبودند از این طریق وارد شوند و پیشنهاد شرکت در جهاد دیگری راعرضه بدارند، شاید به خاطر این که بعضی به قدری رسوا و شرمندگی بودند که حتی حاضر به حضور در محضر پیامبر ﷺ و ارائه چنین پیشنهادی نمی شدند .

﴿ ۸۴ ﴾ وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ

بر هیچ یک از آنها که بمیرد ، نماز نخوان و بر کنار قبرش (برای دعا و طلب آمرزش) نایست ، چرا که آنها به خدا و رسولش کافر شدند و درحالی که فاسق بودند ، از دنیا رفتند .

برخورد قاطع تر در برابر منافقان

در حقیقت این یک نوع مبارزه منفی و در عین حال مؤثر در برابر گروه منافقان است ، زیرا به جهاتی که در گذشته گفتیم ، پیامبر ﷺ نمی توانست رسماً دستور قتل آنها و پاکسازی محیط جامعه اسلامی را از این طریق صادر کند ، ولی مبارزات منفی به حد کافی در بی اعتبار ساختن آنان و انزوا و طردشان از جامعه اسلامی ، اثر می گذارد . زیرا می دانیم یک فرد مؤمن راستین هم در حال حیات و هم پس از مرگ محترم است ، به همین دلیل در برنامه های اسلامی دستور غسل و کفن و نماز و دفن او داده شده است که

با احترام هرچه بیشتر با تشریفات خاصی ، او را به خاک بسپارند و حتی پس از دفن در کنار قبر او بپایند و برای گناهان و لغزش‌های احتمالی او از خداوند طلب بخشش کنند .

عدم انجام این مراسم دربارهٔ یک فرد به معنی طرد او از جامعهٔ اسلامی است و اگر این طردکننده ، شخص پیامبر ﷺ بوده باشد ، ضربه‌ای سخت و سنگین به حیثیت چنین فرد مطرودی وارد خواهد آمد ، درحقیقت این یک برنامهٔ مبارزهٔ حساب‌شده در برابر گروه منافقان در آن زمان بود که امروز هم مسلمانان باید از روش‌های مشابه آن استفاده کنند .

یعنی مادام که افراد اظهار اسلام می‌کنند و به ظواهر اسلام پای‌بند هستند ، باید با آنها معاملهٔ یک مسلمان کرد هرچند باطنشان طور دیگری باشد ولی اگر پرده‌ها را دریدند و نفاق خود را ظاهر کردند ، باید با آنها همانند پیگانگان از اسلام رفتار نمود .

﴿ ۸۵ ﴾ **وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ**

مبادا اموال و اولادشان مایهٔ اعجاب تو گردد ، (این برای آنها نعمت نیست بلکه) خدا

می خواهد به وسیله آن، آنهارا در دنیا عذاب کند و جانشان برآید ، درحالی که کافر باشند .

در این جا ممکن است سؤالی برای مسلمانان مطرح شود که اگر منافقان به راستی این همه از رحمت خدا دورند و باید مسلمانان هیچ گونه ابراز محبت و علاقه در مورد آنان نکنند ، پس چرا خداوند به آنها این همه محبت کرده و این همه مال و فرزند (نیروی اقتصادی و انسانی) را در اختیارشان قرار داده است ؟ این آیه که نظیر آن را در همین سوره (آیه ۵۵) داشتیم ، اشاره به این واقعیت می کند که امکانات اقتصادی و نیروهای انسانی در دست افراد ناصالح نه تنها سعادت آفرین نیست ، بلکه غالباً مایه دردسر و بلا و بدبختی است ، زیرا چنین اشخاصی نه اموال خود را به مورد مصرف می کنند ، تا از آن بهره مفید و سازنده ای بگیرند و نه فرزندان سربه راه و بابایمان و تربیت یافته ای دارند که مایه روشنی چشم آنان و حل مشکلات زندگانشان گردد ، بلکه اموالشان غالباً در راه هوس های کشنده و سرکش و تولید فساد و تحکیم پایه های ظلم

مصرف می‌گردد و مسایه غفلت آنها از خدا و مسائل اساسی زندگی است و فرزندان‌شان هم در خدمت ظالمان و فاسدان قسار می‌گیرند و مبتلا به انواع انحراف‌های اخلاقی می‌شوند و سرانجام دردسرافرین خواهند بود .

منتها برای کسانی که ثروت و نیروی انسانی را اصیل می‌پندارند و چگونگی مصرف آن ، برای آنها مطرح نیست ، زندگانی این‌گونه اشخاص دورنمای دل‌انگیزی دارد ، اما اگر به متن زندگانشان نزدیک‌تر شویم و به این حقیقت نیز توجه کنیم که چگونگی بهره‌برداری از این امکانات مطرح است ، تصدیق خواهیم کرد که هرگز افراد خوشبختی نیستند .

﴿ ۸۶ ﴾ **وَإِذَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطُّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ**

و هنگامی که سوره‌ای نازل گردد که ایمان به خدا بیاورید و همراه پیامبرش جهاد کنید، کسانی از آنها (گروه منافقان) که توانایی دارند ، از تو اجازه می‌خواهند و می‌گویند : بگذار ما با قاعدین (آنها که از جهاد معاند) بوده باشیم .

واژه «طُول» به معنی امکانات و توانایی مالی آمده، بنابراین «أُولُوا الطَّوْلُ» به معنی کسانی است که دارای قدرت مادی کافی برای حضور در میدان جنگ هستند و با این حال مایل بوده‌اند در صف افراد ناتوان یعنی آن‌ها که از نظر جسمی یا مالی توانایی جهاد نداشته‌اند، بمانند. اصل این کلمه از «طُول» که ضد «عَرَض» است، گرفته شده و تناسب این دو معنی با یکدیگر روشن است، زیرا توانایی مالی و جسمی یک‌نوع کشش و ادامه و طول قدرت را می‌رساند.

﴿٨٧﴾ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ

آن‌ها راضی شدند که با متخلفان باشند و بر دل‌هایشان مهر نهاده شده، لذا نمی‌فهمند.
«خَوَالِف» جمع «خَالِفَة» از ماده «خَلَف» به معنی پشت سر است، به همین جهت به زنانی که به هنگام رفتن مردان به خارج از منزل، در منزل باقی می‌مانند، «خَالِفَة» گفته می‌شود و در آیه مورد بحث منظور از «خَوَالِف»، تمام کسانی است که به نحوی از شرکت در میدان جنگ معذور بودند، اعم از زنان و یا پیران و یا بیماران و کودکان.

لَكِنَّ الرِّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ
وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٨٨﴾

ولی پیامبر و آن‌ها که با او ایمان آوردند ، با اموال و جان‌هایشان به جهاد پرداختند و همه نیکی‌ها برای آن‌ها است و آن‌ها رستگارانند .

«الْخَيْرَات» که به اصطلاح «صِفَةُ جَمْعِ تَسْوَامٍ بِاَلِفٍ وَ لَامٍ» است و عمومیت از آن استفاده می‌شود ، تعبیر جامعی است که هرگونه موفقیت و پیروزی و موهبت و خیری را اعم از مادی و معنوی شامل می‌گردد .

تعبیرات این دو جمله طبق قواعدی که در علم «معانی بیان» آمده است ، همگی دلیل بر انحصار است ، یعنی تعبیرات فوق نشان می‌دهد که رستگاران تنها این گروهند و همچنین کسانی که استحقاق هرگونه خیر و سعادت را دارند ، تنها این دسته‌اند ، همان‌ها که با تمام وجود و امکاناتشان جهاد می‌کنند .

از آیه به خوبی برداشت می‌شود که اگر «ایمان» و «جهاد» توأم گردد ، هرگونه خیر و

برکتی را با خود همراه خواهد داشت و جز در سایه این دو، نه راهی به سوی فلاح و رستگاری است و نه نصیبی از خیرات و برکات مادی و معنوی.

این نکته نیز شایان توجه است که از مقابله صفات این دو گروه باهم، چنین استفاده می‌شود که منافقان به خاطر فقدان ایمان و آلودگی فوق‌العاده به گناه، افسردگی نادان و بی‌خبرند و به همین جهت از «علو همت» که زاییده فهم و شعور و آگاهی است، محرومند، آن‌ها راضیند که با بیماران و کودکان بمانند ولی از شرکت در میدان جهاد با آن‌همه افتخاراتش اِبا دارند.

اما در مقابل افراد باایمان آن‌چنان روشن بینی و فهم و درک و علو همت دارند که تنها راه پیروزی بر مشکلات را جهاد، آن‌هم با تمام امکاناتشان یافته‌اند، این همان درس بزرگی است که قرآن در بسیاری از آیاتش به ما داده و باز هم از آن غافلیم.

﴿۸۹﴾ اَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ خداوند برای آن‌ها باغ‌هایی از بهشت فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری

است ، جاودانه در آن خواهند بود و این رستگاری (و پیروزی) بزرگی است .
 تعبیر به « اَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ » (خدا برای آن‌ها آماده ساخته) نشانه اهمیت موضوع و احترامی
 است که خدا برای این گوه قائل است که از پیش این مواهب را برای آنان آماده کرده است .
 ﴿ ٩٠ ﴾ وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ
 وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
 و معذوران از اعراب (نزد تو) آمدند که به آن‌ها اجازه (تخلف از جهاد) داده شود ، اما
 آن‌ها که به خدا و پیامبرش دروغ گفتند (بدون هیچ عذری درخانه خود نشستند) ،
 به زودی کسانی را که از آن‌ها کافر شدند (و معذور نبودند) عذاب دردناکی خواهد
 رسید .

در این آیه به تناسب بحث‌های گذشته ، پیرامون منافقان بهانه‌جو و عذرتراش ، اشاره به
 وضع دو گروه از تخلف‌کنندگان از جهاد شده است ؛ نخست آن دسته که واقعاً معذور بوده‌اند و
 دیگر گروهی که بدون عذر و به عنوان سرکشی و عصیان ، سر از انجام این وظیفه بزرگ باز زدند .

در پایان آیه ، گروه دوم را شدیداً تهدید کرده ، می گوید : « به زودی آن دسته از ایشان که کافر شدند ، گرفتار عذاب دردناکی خواهند شد » (سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ). ﴿ ۹۱ ﴾ لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَ لَا عَلَى الْمَرْضَى وَ لَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يَنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

بر ضعیفان و بیماران و آن ها که وسیله ای برای انفاق (در راه جهاد) ندارند ، ایرادی نیست (که در میدان مبارزه شرکت نکنند) هرگاه برای خدا و رسولش خیرخواهی کنند (و از آن چه در توان دارند ، مضایقه نمایند چه این که) بر نیکوکاران راه مؤاخذه نیست و خداوند آمرزنده و مهربان است .

کلمه « حَرَج » در اصل به معنی مرکز اجتماع چیزی است و از آن جا که اجتماع و انبوه جمعیت توأم با تنگی و ضیق مکان و کمبود جا است ، این کلمه به معنی "ضیق و تنگی" و "ناراحتی" و "مسئولیت و تکلیف" آمده است و در آیه مورد بحث به معنی اخیر یعنی

"مسئولیت و تکلیف" می‌باشد .

واژه «عَفُور» از ماده «عَفَرَان» و به معنی مستور ساختن و پوشیدن است . آیات ۹۱ تا ۹۳ برای روشن ساختن وضع همه گروه‌ها از نظر معذور بودن یا نبودن در زمینه شرکت در جهاد تقسیم‌بندی مشخصی شده و اشاره به پنج گروه گردیده که چهار گروه‌شان واقعاً معذورند و یک گروه منافق و غیرمعذورند . در آیه نخست می‌گوید : «کسانی که ضعیف و ناتوان هستند (بر اثر پیری و یا نقص اعضاء همچون فقدان بینایی) ، همچنین بیماران و آن‌ها که وسیله لازم برای شرکت در میدان جهاد در اختیار ندارند، بر آن‌ها ایرادی نیست که در این برنامه واجب اسلامی شرکت نکنند» (لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَ لَا عَلَى الْمَرْضَى وَ لَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ) . این سه گروه در هر قانونی معافند و عقل و منطق نیز معاف بودن آن‌ها را امضاء می‌کند و مسلم است که قوانین اسلامی در هیچ مورد از منطق و عقل جدا نیست . سپس یک شرط مهم برای حکم معافی آن‌ها بیان کرده ، می‌گوید : «این در صورتی

است که آنها از هرگونه خیرخواهی مخلصانه دربارۀ خدا و پیامبرش دریغ ندارند»
(إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ) .

یعنی گرچه آنها توانایی گرفتن سلاح به دست و شرکت در میدان نبرد را ندارند ، ولی این توانایی را دارند که با سخن و طرز رفتار خود مجاهدان را تشویق کنند و مبارزان را دلگرم سازند و روحیه آنها را با شمردن ثمرات جهاد تقویت کنند و به عکس تا آنجا که توانایی دارند ، در تضعیف روحیه دشمن و فراهم آوردن مقدمات شکست آنها کوتاهی نورزند ، زیرا کلمۀ « نَصَحَ » که در اصل به معنی اخلاص است ، کلمۀ جامعی است که هرگونه خیرخواهی و اقدام مخلصانه را شامل می شود و چون مسأله جهاد مطرح است ، ناظر به کوشش ها و تلاش هایی است که در این زمینه صورت می گیرد .
بعداً برای بیان دلیل این موضوع می فرماید : « این گونه افراد مردان نیکوکاری هستند و برای نیکوکاران هیچ راه سلامت و سرزنش و مجازات و مؤاخذه وجود ندارد »
(مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ) .

و در پایان آیه خدا را با دو صفت از اوصاف بزرگش به عنوان دلیل دیگری بر معاف بودن این گروه‌های سه‌گانه توصیف می‌کند و می‌گوید: «خداوند غفور و رحیم است» (وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

یعنی خداوند به مقتضای «غفور» بودنش، پرده بر کار افراد معذور و ناتوان می‌اندازد و عذرشان را می‌پذیرد و «رحیم» بودن خدا اقتضاء می‌کند که تکلیف شاق و مشکلی بر کسی نهد و او را معاف دارد، اگر این گروه‌ها مجبور به حضور در میدان بودند، با غفوریت و رحیمیت خداوند سازگار نبود، یعنی خداوند غفور و رحیم حتماً آن‌ها را معاف خواهد داشت. از پاره‌ای از روایات که مفسران در ذیل آیه نقل کرده‌اند، چنین استفاده می‌شود که گروه‌های معذور نه تنها از تکلیف معافند و از مجازات برکنار، بلکه به مقدار اشتیاقشان به شرکت در میدان جهاد، در پاداش‌ها و افتخارات مجاهدان شریکند، چنان‌که در حدیثی از پیامبر ﷺ می‌خوانیم؛ هنگامی که از غزوه تبوک بازگشت و به نزدیکی مدینه رسید، فرمود: «شما در این شهر مردانی را پشت سر گذاشتید که در تمام مسیر با شما بودند، هر گامی که برداشتید و هر

مالی که در این راه اتفاق کردید و هر سرزمینی را که پیمودید ، با شما همراهی داشتند » ، عرض کردند: « ای رسول خدا چگونه با ما بودند ، با این که در مدینه ماندند » ؟ فرمود : « به این دلیل که آن ها به خاطر عذر توانستند در جهاد شرکت کنند (اما قلبشان با ما بود) » .

﴿ ۹۲ ﴾ **وَأَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا اتَّوَكَّلْتُمْ لِيَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَاعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ**

و (نیز) ایرادی نیست بر آن ها که وقتی نزد تو آمدند که آن ها را بر مرکبی (برای میدان جهاد) سوار کنی ، گفتی: مرکبی که شما را بر آن سوار کنم ، ندارم (از نزد تو) بازگشتند در حالی که چشمانشان اشکبار بود ، چرا که چیزی که در راه خدا انفاق کنند ، نداشتند .

معدورانی که از عشق جهاد اشک می ریزند

« تَفِيضٌ » از ماده « فَيَضَان » به معنی ریزش بر اثر پُر شدن است ، وقتی انسان ناراحت می شود ، اگر ناراحتی زیاد شدید نباشد ، چشم ها پر از اشک می شود ، بی آن که جریان یابد ، اما هنگامی که ناراحتی به مرحله شدید رسید ، اشک ها جاری می شود .

این نشان می‌دهد که این گروه از پیامبر ﷺ به قدری شیفته و دل‌باخته و عاشق جهاد بودند که نه تنها از معاف شدن خوشحال نشدند ، بلکه همچون کسی که بهترین عزیزانش را از دست داده است ، در غم این محرومیت اشک می‌ریختند .

شک نیست که این گروه چهارم از گروه سوم که در آیه قبل آمد ، جدا نیستند ، ولی به خاطر امتیاز خاصی که بر آنها دارند و نیز به خاطر قدردانی از این گروه ، به‌طور مستقل ضمن یک آیه وضع حالشان مجسم شده است ، ویژگی آنها در این بود که ؛

اولاً به این قناعت نکردند که خودشان وسایل لازم برای شرکت در جهاد ندارند ، بلکه نزد پیامبر ﷺ آمدند و با اصرار از او مطالبه مرکب کردند .

ثانیاً هنگامی که پیامبر ﷺ به آنها جواب منفی داد ، نه تنها از معاف گشتن شادمان نشدند ، بلکه فوق‌العاده منقلب و ناراحت و اندوهناک گشتند ، به‌خاطر این دو جهت خداوند آنها را به‌طور مشخص و جداگانه بیان کرده است .

پایان جزء دهم

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
متن تأییدیہ مرجع عالیقدر حضرت آیة الله العظمی مکارم شیرازی	۶
متن تأییدیہ حضرت آیة الله مرتضی مقتدایی مدیر حوزه علمیه قم	۸
ویژگی‌ها و مزایای کتاب "تفسیر جوان"	۱۰
خمس یک دستور مهم اسلامی	۱۱
روز جدایی حق از باطل	۱۲
منظور از ذی‌القربی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه چیست؟	۱۳
آیا غنائیم منحصر به غنائیم جنگی است	۱۶
آیا اختصاص نیمی از خمس به بنی هاشم تبعیض نیست؟	۲۵
منظور از سهم خدا چیست؟	۳۲

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
کاری که می‌بایست انجام گیرد.....	۳۸
شش دستور دیگر در زمینه جهاد.....	۴۱
مشرکان و منافقان و وسوسه‌های شیطانی.....	۴۸
آیا شیطان از طریق وسوسه یا از طریق تشکّل ظاهر شد؟.....	۵۰
یک سنت تغییرناپذیر.....	۵۷
عوامل حیات و مرگ ملت‌ها.....	۵۷
سلب نعمت نتیجه ارتکاب گناه است.....	۶۳
جبر سرنوشت و جبر تاریخ و سایر جبرها ممنوع.....	۶۵
شدت عمل در برابر پیمان شکنان.....	۶۸

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
افزایش قدرت جنگی و هدف آن	۷۱
هدف نهایی تهیه سلاح و افزایش قدرت جنگی	۷۸
هدف و ارکان جهاد اسلامی	۸۳
آمادگی برای صلح	۸۴
منتظر برابری قوا نباشید	۹۲
آیا آیه نخست منسوخ شده؟	۹۶
افسانه موازنه قوا	۹۸
اسیران جنگی	۱۰۱
آیا گرفتن فدائ منطقی و عادلانه است؟	۱۰۵

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
منظور از « فتنه » و « فساد کبیر » چیست ؟	۱۱۵
فضیلت تلاوت سوره « توبه »	۱۱۹
نام های سوره توبه	۱۲۰
چرا سوره توبه « بسم الله » ندارد ؟	۱۲۰
پیمان های مشرکان الغاء می شود	۱۲۲
آیا الغای یک جانبه پیمان صحیح است ؟	۱۲۴
این چهار ماه از کی شروع شد ؟	۱۲۸
« حج اکبر » کدام است ؟	۱۳۰
مواد چهارگانه ای که در آن روز اعلام شد	۱۳۲

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
آن‌ها که پیمان‌شان محترم است	۱۳۴
شدت عمل توأم با نرمش	۱۳۵
آیا نماز و زکات شرط قبول اسلام است؟	۱۳۷
ایمان زاییده علم است	۱۴۰
چرا از پیکار با دشمن واهمه دارید؟	۱۴۹
عمران مسجد در صلاحیت همه کس نیست	۱۵۶
منظور از «عمران مساجد» چیست؟	۱۵۹
عمل خالص تنها از ایمان سرچشمه می‌گیرد	۱۶۰
پاسداران شجاع	۱۶۱

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
آیا تنها مسجد الحرام منظور است؟	۱۶۱
اهمیت بنای مسجد	۱۶۲
شان نزول	۱۶۵
مقیاس افتخار و فضیلت	۱۶۷
تحریف تاریخ	۱۶۹
همه چیز فدای هدف و برای خدا	۱۷۸
گذشته و امروز در گرو این دستور است	۱۸۲
انبوه جمعیت به تنهایی کاری نمی‌کند	۱۸۳
ایمان و آرامش	۱۸۷

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
غزوة عبرت انگیز « حنین »	۱۹۰
وظیفه ما در برابر اهل کتاب	۱۹۹
جزیه چیست ؟	۲۰۶
« غزیر » کیست ؟	۲۰۸
مسیح فرزند خدا نبود	۲۱۲
اقتباس این خرافات از دیگران	۲۱۳
یک درس آموزنده	۲۱۸
آینده در قلمرو اسلام	۲۲۲
منظور از هدایت و دین حق چیست ؟	۲۲۳

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
غلبه منطقی یا غلبه قدرت.....	۲۲۵
قرآن و قیام مهدی علیه السلام	۲۲۶
روایات اسلامی پیرامون ظهور مهدی علیه السلام	۲۲۹
اثرات سازنده انتظار ظهور مهدی علیه السلام	۲۳۵
مفهوم انتظار.....	۲۳۹
انتظار یعنی آماده باش کامل.....	۲۴۲
کنز ممنوع است.....	۲۴۴
جمع ثروت تا چه اندازه «کنز» محسوب می شود؟.....	۲۵۰
آتش بس اجباری.....	۲۵۹

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
فلسفه ماه‌های حرام	۲۶۱
مفهوم و فلسفه «نُسیء» در جاهلیت	۲۶۳
چگونه اعمال زشت در نظر زیبا جلوه می‌کند؟	۲۶۵
باز هم حرکت به سوی میدان جهاد	۲۶۷
خداوند پیامبرش را در حساس‌ترین لحظات تنها نگذارد	۲۷۲
داستان یار غار	۲۷۵
تن‌پروران طماع	۲۷۷
سعی کن منافقان را بشناسی	۲۸۲
عدمشان به ز وجود	۲۸۹

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
منافقان بهانه تراش	۲۹۴
ارتباط مقدرات با کوشش‌های ما	۲۹۷
در قاموس مؤمنان شکست وجود ندارد	۲۹۹
صفات همیشگی منافقان	۳۰۰
نشانه دیگری از منافقان	۳۰۶
خودخواهان بی منطق	۳۰۸
مصارف هشتگانه زکات و ریزه کاری‌های آن	۳۱۱
فرق میان «فقیر» و «مسکین»	۳۱۵
آیا لازم است زکات به هشت قسمت مساوی تقسیم شود؟	۳۱۸

فهرست مطالب

صفحه	موضوع
۳۱۹	منظور از «مَوْلَفَة قُلُوبُهُمْ» چه اشخاصی هستند؟
۳۲۰	نقش زکات در اسلام
۳۲۸	قیافه حق به جانب منافقان
۳۳۲	برنامه خطرناک دیگری از منافقان
۳۳۵	نشانه‌های پنجگانه منافقان
۳۴۰	تکرار تاریخ و درس عبرت
۳۴۴	نشانه‌های مؤمنان راستین
۳۵۲	پیکار با کفار و منافقان
۳۵۴	توطئه خطرناک منافقین علیه پیامبر ﷺ

فهرست مطالب

صفحه	موضوع
۳۵۸	منافقین کم ظرفیتند.....
۳۶۶	کارشکنی منافقان.....
۳۶۸	اهمیت به کیفیت کار است نه کمیت.....
۳۷۱	باز هم کارشکنی منافقان.....
۳۷۵	برخورد قاطع تر در برابر منافقان.....
۳۸۷	معدورانی که از عشق جهاد اشک می ریزند.....